

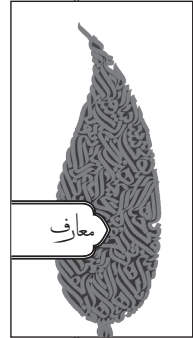
جمعیت هلال احمر ایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه

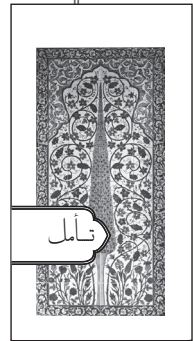


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

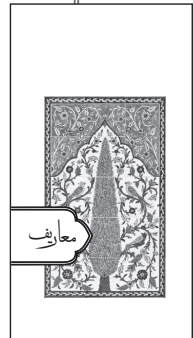
- ۸ امام صادق (ع) و مسأله تقیّه  
 ۳۰ شاگردان مکتب امام صادق (ع)  
 شکوفایی بحث‌های کلامی در عصر  
 ۳۲ امام صادق (ع) و علل آن



- ۵۲-۵۳ پرسش و پاسخ  
 ۵۴ حقیقت سنت الله چیست  
 ۵۶-۷۶ پرسش و پاسخ

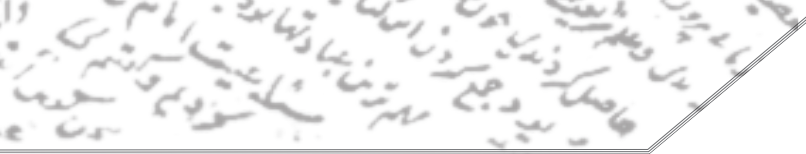


- ۷۸ آیت الله بروجردی به روایت  
 دانشنامه ایرانیکا  
 ۸۱ حاج سید مهدی سیدقوام

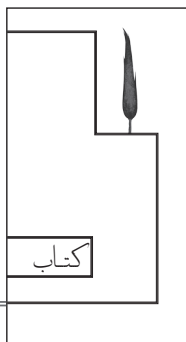


## زاد

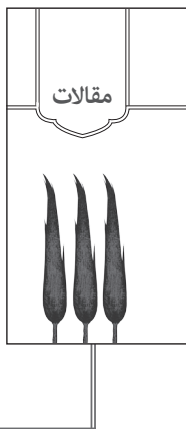
کتاب ماه  
 تیرماه هزار و سیصد و نود و شش  
 شوال المکرم ۱۴۳۸ هجری قمری



صحیفه سجادیه  
دعاهای امام سجاده (ع)



- ۱۱۰ اسلام در بین دو ظلم
- ۱۱۳ آیا کلیساها در آمریکا و اروپا مالیات می دهند؟
- ۱۱۶ خاندان آل سعود و عربستان سعودی
- ۱۵۰ مناره، نمادی دینی با مفهومی سیاسی؟
- ۱۵۴ موعودگرایی سیاسی
- ۱۶۵ نگاهی به تاریخ بقیع الغرقد؛
- ویژگی های مکتب قم و روش فقهی
- ۱۷۴ آیت الله بروجردی





# ابتدا

نگاه مناسبی به معارف دینی آفتی است که گریبان‌گیر جامعه سیاسی، فرهنگی ما شده است.

از سویی بزرگداشت این مناسبت‌ها، ترویج و تبیین است که امری لازم است ولی اینکه فقط در تاریخ هر مناسبت به دقایق و لطایف و پیام‌های آن اشاره می‌شود، کم‌لطفی و گاهی بی‌دقتی به نیاز جامعه دینی به معارف دینی است. مناسبتی دیدن، قطعاً موجب کاستی‌های پیام‌های والای معرفتی است.

ماه شوال‌المکرم با عید سعید فطر و عبادت و بندگی آغاز می‌شود و مهم‌ترین مناسبت این ماه، شهادت رئیس مذهب امام جعفر صادق (ع) است. از یک سو بزرگداشت و اکرام مقام رئیس مذهب امری است واجب، و از سویی بهره از معارف والای این واقعیت، تجلی دست‌آویز نورانی شدن است. دوران امامت آن امام نورانی، دوران نشر معارف اهل بیت (ع) و تربیت مروجین برتر در این مکتب است. آنچه با دقت در بیانات و تعالیم امام صادق (ع) راهگشا خواهد بود، ترویج مکتب اصیل با ابزار عقلانیت و تشویق جامعه مومنین به تعقل در مناسبات آسمانی و انسانی است. در این ماه همچنین خاطره هدم بقیع و قبور مطهر حضرات اهل بیت (ع) دل‌های مریدان را غمناک کرده و باز یادآور تبلیغ اسلامی بدون شارحان و متولیان اصلی است. تفکر و هابیت در ظاهر مروج اسلام و در باطن ترویج خشک‌مغزی و جهل است.

در ماه شوال‌المکرم یادبود بزرگ مرجع جهان تشیع مرحوم آیت‌الله بروجردی (ره)، یادآور عظمت مکتب تشیع و تربیت خادمان مسیر نور است.

گروه تدوین کتاب ماه زاد، خاضعانه از مخاطبین محترم درخواست همکاری و نقد و ارشاد دارد.

با سپاس

گروه تدوین کتاب ماه تبلیغ







معارف

## امام صادق (ع) و مسأله تقیه

نویسنده مهدی سلطانی ربّانی

### مقدمه

یکی از روش‌های عقلایی رایج در میان ملل و نحل، «تقیّه» است. این شیوه که به معنی خودداری از افتادن به دام خطر و مهلکه می‌باشد، در اسلام نیز با عمل عمار بن یاسر و تأیید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، سپری برای حفظ جان مسلمانان در مواقع خطر شناخته شد و به گفته ائمه معصومین علیهم السلام جزء دین و آیین اسلام واقع شد. «تقیّه» از مهم‌ترین عواملی است که باعث شد شیعیان در طول تاریخ خونبار خود به حفظ مکتب و عقایدشان پرداخته و آن را به دست ما برسانند. به همین جهت، یکی از معتقدات کلامی، فقهی شیعه و عملکردهای تاریخی آن برای حفظ موجودیتش در برابر اکثریت غیر شیعه یا غیر مسلمان محسوب می‌گردد.

نکته قابل توجه دیگر، آن است که تقیه یک رفتار طبیعی بشری است و در عرف اکثر اقوام و ملل در سراسر تاریخ سابقه دارد و مخصوص مذهب شیعه نبوده است؛ بلکه واکنش فرد یا قوم مقهور یا در اقلیت است که توان

رویارویی و مبارزه مستقیم را نداشته یا اصولاً چنین مبارزه ای به صلاحشان نبوده و موجودیت آنها را تهدید می نموده یا می نماید. نتیجه آن که، تقیه سپری است که عقل در مقام خطرهای مهلک از آن بهره می گیرد. و علاوه بر این که جواز اجتماعی و عرفی دارد، شرع نیز. که عقل کل است. آن را امضا نموده و وظیفه دانسته است.

در این مقاله ما بر آنیم که با سیری اجمالی در معنای تقیه، تاریخچه و جایگاه آن در اسلام، برخی پیچیدگی ها و شبهه های مربوط به آن را رفع نموده و تقیه را از دیدگاه امام صادق علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار دهیم. امید است که خدمتی باشد به آستان مقدس اهل بیت علیهم السلام و عرصه علم و دانش. ان شاء الله.

## سیری در معنای تقیه

### الف) معنی لغوی تقیه

لغت تقیه از دو جهت ماده و هیئت، قابل بحث و بررسی است: از جهت ماده، حروف اصلی آن «وقی» می باشد که واو آن به «تا» تبدیل شده است. بنابراین اصل آن «وقیه» بوده و از این جهت، هم ریشه با لغت تقوا می باشد که اصل آن «وقوی» بوده است. مصدر ثلاثی مجزّد آن «وقی» و «وقایه» است به معنای «صیانت» و «نگه داری»<sup>۱</sup>.

همچنین به معنای حفظ نفس از عذاب و گناه به وسیله عمل صالح می باشد.<sup>۲</sup>

از جهت هیئت و صیغه، کلمه تقیه بر وزن فعلیه می باشد و در مصدر یا اسم مصدر بودن آن اختلاف است.<sup>۳</sup>

در هر صورت، ثلاثی مجزّد می باشد و تاء آن، تاء وحدت است. چون این نکته را یادآور می شود که همیشگی نیست و در موارد خاصی انجام می پذیرد.<sup>۴</sup>

### ب) معنی و تعریف اصطلاحی تقیه

تقیه در علوم مختلف همانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه و کلام مورد

تعریف اصطلاحی واقع شده است. اما با توجه به تشابه فراوان این تعاریف و نیز عدم تصریح مؤلفان به مورد نظر قرار گرفتن اصطلاح علمی خاص و نیز ورود آن در قرآن و استفاده فراوان آن در روایات، این نتیجه حاصل می شود که تقیه همانند کلماتی چون صلاه، حقیقتی غیرمختص به علمی خاص یافته و شدت رواج آن در میان مسلمانان باعث شده که حقیقتی شرعی یا لاقط متشرعه یابد. پس منظور از معنا و تعریف اصطلاحی آن، تعریف در عرف مسلمانان و به عبارت دیگر، معنای آن در عرف متشرعه. اعم از سنی و شیعه. می باشد.

برخی آن را مخصوص به علم فقه، اصول و کلام دانسته اند؛ که صحیح به نظر نمی رسد، زیرا چنان که ذکر گردید، در علوم دیگری همانند تفسیر و حدیث کاربرد داشته و تعریف یا مفهوم ذکر شده برای آن باید به گونه ای باشد که در آن علوم نیز کارآمد محسوب گردد.

فقههای شیعه و اهل سنت از تقیه مفاهیم و تعاریف مختلفی ارائه نموده اند که چند مورد از آنها به عنوان نمونه ذکر می گردد:

۱. **شیخ مفید:** «تقیه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به حق و پنهانکاری با مخالفان حق و پشتیبانی کردن از آنان در آنچه ضرر دین و دنیا را در پی دارد. هرگاه به «ضرورت تقیه» ظن قوی پیدا کنیم، تقیه واجب است و هرگاه ندانیم یا ظن قوی نداشته باشیم که آشکار گردیدن و نمودن حق ضروری است، تقیه واجب نیست.»<sup>۶</sup>

۲. **امین الاسلام طبرسی:** «تقیه، عبارت است از: خلاف اعتقاد قلبی را به زبان آوردن به جهت ترس بر جان.»<sup>۷</sup>

تعریف فوق، دارای اشکال هایی است:

۱. تقیه منحصر به زبان نیست، بلکه در عمل نیز می باشد.
۲. حق بودن معتقد و باور قلبی در این تعریف بیان نشده است.
۳. با انحصار تقیه به ترس، این تعریف تقیه مداراتی را در بر نمی گیرد.
۴. در موارد ترس نیز تقیه منحصر به ترس بر جان نیست، بلکه ترس در مورد برداران دینی و نیز خود دین را هم شامل می شود.<sup>۸</sup>

۳. **شیخ مرتضی انصاری:** «اسم است برای اتقی. یتقی و تاء در آن بدل از واو است. مقصود از آن در فقه، موافقت کردن با دیگری است در کردار و گفتاری که مخالف با حق است، برای نگه داشتن جان خویش از زیان او.»<sup>۹</sup>

۴. **سید حسن بجنوردی:** «موافقت کردن با دیگری است در گفتار، کردار یا رها نمودن کاری که انجام دادن آن واجب است و در باور انسان برخلاف حق است برای نگهداری خویش یا کسی که او را دوست دارد، از زین.»<sup>۱۰</sup>

۵. **آلوسی حنبلی:** «تقیّه، حفظ جان یا آبرو یا مال از شرّ دشمنان است، دشمنانی که دشمنی آنها مبتنی بر اختلاف دینی می باشد؛ مانند کافران و مسلمانان از فرقه های دیگر، یا دشمنانی که دشمنی آنها به جهت اغراض دنیوی مانند مال و سلطنت می باشد.»<sup>۱۱</sup>

۶. **محمد رشید رضا:** «تقیّه، گفتار یا کردار مخالف است با حق، به جهت حفظ از ضرر.»<sup>۱۲</sup>

۷. **ابن حجر عسقلانی:** «تقیّه، پرهیز از اظهار مسائل درونی همانند باورها و غیر آن برای دیگری است.»<sup>۱۳</sup>

## تاریخچه تقیه

### الف) تقیه قبل از اسلام

از نظر روایات شیعه، مسأله تقیه پیشینه ای بس کهن دارد. زیرا اولین مورد آن را به دومین پیامبر الهی؛ یعنی شیث (هبة الله) فرزند حضرت آدم علیه السلام نسبت می دهند که پس از قتل هابیل به دست قابیل، از برادرش قابیل به جهت حفظ جان خود تقیه نمود.<sup>۱۴</sup> پس از آن در بعضی از روایات، تقیه به عنوان سنّت حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح شده است<sup>۱۵</sup>، که شاید بتوان از کلمه سنّت مداومت آن نزد آن حضرت را استنباط نمود. چرا که در سیره آن حضرت در مواردی همچون: برخورد با پرستندگان ستارگان، ماه و خورشید با گفتن «هذا ربّی»<sup>۱۶</sup> و نیز گفتن «انّی سقیم»<sup>۱۷</sup> در مقابل دعوت همشهریان او برای خروج از شهر و بالاخره بر زبان راندن جمله «بل فعله کبیرهم»<sup>۱۸</sup> در مقابل سؤال بت پرستان از شکننده بت هایشان، گونه هایی از تقیه و توریّه را می توان مشاهده کرد.<sup>۱۹</sup>

چاره ای که حضرت یوسف علیه السلام برای ننگ داشتن برادرش نزد خود اندیشید، به عنوان شاهی دیگر برای تقیه پیامبران در روایات شیعه ذکر

شده است.<sup>۲۰</sup> در آن مورد ندا دهنده ای از سوی آن حضرت به کاروان برادران یوسف نسبت دزدی داد<sup>۲۱</sup> که طبق بعضی از روایات، مراد یوسف علیه السلام از این خطاب، دزدیدن خود او از سوی برادرانش بوده است، نه دزدی پیمانانه پادشاه.<sup>۲۲</sup>

مأموریت یافتن حضرت موسی و هارون علیهما السلام به سخن گفتن با نرمش «قولاً لَیناً» با فرعون<sup>۲۳</sup> نیز در روایات به عنوان موردی دیگر برای تقیّه ذکر شده است.<sup>۲۴</sup> که تقیّه ای بودن این عمل یا به جهت اخفای بخشی از حقایق و واقعیّات و تکیه بر توحید تنها و یا از باب تقیّه مداراتی بوده است. داستان مؤمن آل فرعون؛ یعنی حبیب نجار در زمانی که فرعون ادّعیای خدایی کرده و با خدا پرستان به ستیز برخاسته بود و آنها را به قتل می رساند، در ظاهر با آداب و رسوم و فرهنگ فرعونی هماهنگ بود اما در باطن، وی خداپرست بود و از موسی علیه السلام حمایت می کرد و این امر تا زمانی که فرعون تصمیم به قتل موسی علیه السلام گرفت، ادامه داشت؛ از موارد دیگر تقیّه بود که به وسیله آن، جان و ایمان خود را از تجاوز و تعدّی فرعونیان نجات داد.<sup>۲۵</sup>

بدیهی است که مؤمن آل فرعون این سیاست را از کسی نیاموخته بود، بلکه به اقتضای عقل و خرد خویش عمل نمود و سیاست عملی او به عنوان «تقیّه» به دلیل آنکه حکم عقل بود، مورد تأیید «شرع» قرار گرفته و به عنوان رفتاری معقول و پسندیده به صورت وحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید.<sup>۲۶</sup>

تقیّه اصحاب کهف، در روایات شیعه به عنوان نقطه اوج تقیّه مطرح شده است.<sup>۲۷</sup> زیرا آنان بدین جهت، حتّی اظهار شرک نیز می نمودند.<sup>۲۸</sup>

در حقیقت باید متذکّر شد که تقیّه از جمله احکام امضایی شارع در طول تاریخ زندگی عقلا و بشر محسوب می گردد و اینکه برخی از کم اندیشان و معاندان شیعه آن را نوعی دروغ و نفاق تلقّی نموده و از بدعت های شیعه دانسته اند و بدین منظور پیروان مکتب امام و ولایت را به دورویی و مصلحت اندیشی متّهم کرده اند، نوعی اهانت به شمار آمده و آنها سخت در اشتباهند.<sup>۲۹-۳۰</sup>

### ب) تقیّه در اسلام

با ظهور اسلام و تجلّی وحی در جزیره العرب و گرایش افراد به آن، حسّاسیت

قریش و گروه های دیگر علیه اسلام و پیروان آن برانگیخته شد و سخت گیری های شدید تا حد قتل و کشتار علیه آنها آغاز گردید، چنان که یاسرو همسرا و سمیه را به جرم پذیرش «اسلام» به قتل رساندند. ولی فرزند ایشان عمار با درایتی خاص، تنها راه نجات جان خود را در آن دید که به ظاهر مطابق میل آنها سخن بگوید، از این رو با اظهار تبری لفظی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، از آسیب آنها در امان ماند. اما یاران پیامبر او را متهم به ارتداد نموده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: عمار، کافر شده است. حضرت فرمود: «هرگز! وجود عمار از سر تا پا، پراز ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است.»

وقتی عمار سرافکننده به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید و با گریه گفت: یا رسول الله! کفار قریش باعث شدند از تو تبری جویم و خدایان آنها را به نیکی یاد کنم. پیامبر اشک های او را پاک کرد و فرمود: «اگر بازهم از تو چنین خواستند، مطابق درخواست آنها سخن بگو.»<sup>۳۱</sup> سپس این آیه نازل شد:

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ کسی که پس از مؤمن شدن کافر شود، مرتد خواهد بود مگر کسی که مجبور به کفرگویی شود، در حالی که قلب او به ایمان قرص و محکم باشد.<sup>۳۲</sup>

با نزول این آیه و امضای عملکرد عمار توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، «تقیّه» به عنوان سنتی عقلایی در جامعه اسلامی و سپری برای نجات جان افراد مسلمان در مواقع خطر قرار گرفت. پس «تقیّه» همان گونه که از نام آن پیداست، حافظ و نگهبان افراد مبتلا در شرایط دشوار است. همیشه از تقیه در مواقع لزوم استفاده می شده و تاریخ رواج آن از آغاز بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تا پایان غیبت صغری می باشد.<sup>۳۳</sup>

## از دیدگاه علمای شیعه و سنی

هرچند تقیه شیوه ای عقلایی و فراگیر است و هیچ عاقلی با جواز آن برای حفظ جان مخالف نیست، اما در موجبات، اهداف، موارد و احکام آن، میان علمای شیعه و سنی اختلاف است.

از نظر اهل سنت، تقیه تنها جهت حفظ نفس جایز است، اما از نظر

علمای شیعه، تقیّه برای جلوگیری از هر مهلکه و زبانی که مندوحه نداشته باشد، جایز است.<sup>۳۴</sup>

از جهت مورد و کاربرد، علمای سنی تقیّه را تنها در برخورد با غیرمسلمانان خطرناک جایز می دانند؛ یعنی هرگاه مسلمانی در جمع غیرمسلمانان قرارگرفت و نتوانست به عقیده و آرمان دینی خود عمل کند، برای رهایی از زیان و ضرر آنها می تواند تقیّه کرده و به ظاهر با آنها هماهنگ شود.<sup>۳۵</sup> دلیل آنها این است که مدرک تقیّه، آیه ۱۰۶ سوره نحل است.

ولی علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام تقیّه را به اقتضای عقل در تمام مواقعی که مؤمن در مخاطره قرار می گیرد، جایز می دانند، چه این خطر از ناحیه کفار باشد یا از ناحیه پیروان مذاهب اسلامی که با عقیده و مذهب او مخالف هستند.

با نگاهی به تاریخ اسلام در می یابیم که اوج بحث تقیّه و ملاحظه کاری های شیعه، در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام و با سفارش و توصیه آن دو امام بزرگوار بوده که دلیل آن نیز شرارت های حکومت های بنی امیّه و بنی عباس و حامیان آنها بوده است.

حاکمان این قوم هرچند به ظاهر مسلمان بودند، اما به دلیل این که خطر آنها دست کمی از خطر کفار نداشت، ائمه معصومین علیهم السلام پیروان خود را توصیه به تقیّه می کردند.

بنابر این، از نظر علمای شیعه در هر جا که خطری از ناحیه کافریا مسلمان، مؤمنی را تهدید نماید، تقیّه لازم است.

اما از نظر حکمی نیز میان علمای شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت، تقیّه را به این معنا جایز می دانند که فرد مسلمان هنگامی که خود را در خطر مرگ ببیند می تواند در برابر دشمن کافر سرسختانه به عقیده خود عمل کند هرچند به قیمت جان او تمام شود و یا می تواند تقیّه کند و با دشمن همگام گردد.

ابن کثیر دمشقی می گوید: «اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ الْمَكْرَهَ عَلَى الْكُفْرِ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُوَالِيَ إِبْقَاءَ لِمَهْجَتِهِ وَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْبَى كَمَا فَعَلَ بِلَالٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ تمام علما اتفاق نظر دارند که شخص مجبور به کفر گویی می تواند برای حفظ جان خود با کفار دوستی کند و نیز می تواند امتناع نموده و تسلیم آنها نشود، چنان که بلال (رض) در برابر کفار تسلیم نشد.»<sup>۳۶</sup>



### زمخشری - از مفسران اهل سنت - نیز در این باره می‌گوید:

«فان قلت ای الامرین افضل، فعل عمّارام فعل ابویه؟ قلت بل فعل ابویه لانّ فی ترک التّقیه و الصبر علی القتل اعزازاً للاسلام؛ اگر بگویی کدام یک از دو عمل بهتر است، کار عمّار یا کار پدر مادر او؟ من می‌گویم کار پدر و مادر او بهتر است؛ چون در ترک تقیه و صبر و تحمل در برابر کشته شدن، عزت اسلام نهفته است.»<sup>۳۷</sup>

بنابراین، حکم تقیه از نظر علمای سنی حدّا کثر، ترخیص است نه عزیمت. اما از نظر علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام تقیه برای حفظ نفس از خطر قتل، واجب است. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «والتّقیه عندنا واجبة عند الخوف علی النفس؛ تقیه در نظر علمای شیعه هنگام ترس از کشته شدن واجب است.»<sup>۳۸</sup>

## تقیه، عزیمت است نه ترخیص

با توجه به این که عمل به تقیه و یا ترک آن بستگی به تشخیص فرد گرفتار دارد دیگرجایی برای توهم باقی نمی‌ماند که گفته شود «تقیه، ترخیص است نه عزیمت» و حال آن که اهل سنت تقیه را ترخیص می‌دانند.<sup>۳۹</sup> منشأ این توهم آن است که آنها تقیه را یک وظیفه و حکم تکلیفی نمی‌دانند، بلکه آن را یک عمل مباح تلقی می‌کنند.

در صورتی که حفظ نفس، از اهمّ تکالیف است و مؤمن همان گونه که وظیفه دارد نماز بخواند، موظّف است خود را از خطر مصون بدارد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ولا تلقوا بایدیکم الی التّهلکة»، با دست خود، خویش را به هلاکت نیندازید؛<sup>۴۰</sup> می‌فرماید: این آیه مربوط به تقیه است.<sup>۴۱</sup>

با توجه به این که حکم در آیه، نهی است و نهی از نظر اصولی، ظهور در حرمت دارد. پس تقیه یک حکم تکلیفی است نه این که ترخیص و اباحه باشد و اگر افرادی مانند میثم تمار و عبد بن حدافه و شخص گرفتار مسیلمه کذاب به تقیه عمل نکردند، دلیل بر نقض تکلیفی تقیه نیست؛ زیرا تشخیص عمل به تقیه، مانند هر تکلیف دیگری، به علم خود مکلف مربوط می‌شود و آنها وظیفه خود را آن گونه تشخیص دادند که عمل کردند.<sup>۴۲</sup>

## حد نهایی تقیه

باید دانست کاربرد تقیه که در جهت مصلحت مؤمنان و مسلمانان جعل شده است، دارای حدی است که فراتر از آن جایز نخواهد بود؛ به این معنا که تقیه برای حفظ جان، آرمان و عقیده تجویز شده است. حال اگر تقیه کارایی خود را از دست بدهد و دشمن به گونه ای شریر و ستمکار باشد که در هر حال قصد نابودی مؤمن را داشته باشد، در آنجا تقیه جایز نیست، بلکه باید مقاومت کرد. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

«انما جعل التَّقِيَّةَ ليحقن بها الدَّمُ فاذا بلغ الدَّمُ فليس تقية؛ همانا تقیه قرار داده شده است برای اینکه خون ها مصون بماند، پس هرگاه کار به قتل و خونریزی کشید، دیگر تقیه روا نیست.»<sup>۴۳</sup>

یعنی اگر وضعیت به گونه ای باشد که مؤمن و مسلمان با دشمن مماشات کنند یا نکنند، در هر حال کشته می شوند، در این صورت تقیه جایز نیست و اگر در تاریخ می خوانیم که افرادی به رغم حکم تقیه، با دشمن مدارا نکرده و کشته شده اند، بر این اساس است؛ یعنی برای آنها ثابت گردیده بود که دشمن در هر حال آنها را خواهد کشت، از این رو تقیه نکرده و در جهاد با دشمن کشته شده اند. به عنوان نمونه، در ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام، برای آن حضرت ثابت شده بود که یزید به هر صورت او را به شهادت خواهد رساند، لذا آن حضرت تقیه نکرد

## تقیه در زمان معصومان علیهم السلام

محدوده تاریخی تقیه در زمان معصومان علیهم السلام، همان گونه که ذکر گردید، از ابتدای بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تا پایان غیبت صغری می باشد و به چهار دسته تقسیم می شود:

۱. تقیه سیاسی؛ ۲. تقیه اجتماعی؛ ۳. تقیه فقهی؛ ۴. تقیه کلامی؛

منظور از تقیه سیاسی، تقیه معصوم علیه السلام در هنگام مواجهه با قدرت های حاکم است.

مقصود از تقیه اجتماعی، تقیه در هنگام برخورد با عامه (اهل سنت) است

که به کیفیت های مختلفی همچون: مدارات در هنگام معاشرت با آنها، شرکت در اجتماعات آنان و نیز پنهان نمودن حق یا اظهار خلاف آن در مواجهه با آنان می باشد.

منظور از تقیّه فقهی، تقیّه در موارد احکام فقهی است که معصوم علیه السلام به جهت تقیّه، حکمی را پنهان نموده و یا خلاف آن را اظهار می نماید که به «تقیّه در حکم» نیز معروف است.

مراد از تقیّه کلامی، تقیّه در مسائل مربوط به ولایت و امامت ائمه علیهم السلام می باشد.

قابل ذکر است که منظور از تقسیمات فوق، تقسیم دقیق منطقی نبوده، بلکه به جهت سهولت فهم مطالب به این امر اقدام نمودیم. چرا که در بسیاری از موارد، امکان تداخل آنها در یکدیگر نیز وجود دارد؛ مثل آن که امام علیه السلام در مقابل قدرت حاکم، در حکمی فقهی تقیّه نماید، که می توان آن را هم در بخش تقیّه سیاسی و هم در بخش تقیّه فقهی داخل نمود

## یادآوری

در این تحقیق به جهت گستردگی بحث و بدین منظور که اولاً موضوع تحقیق ما «بررسی تقیّه از دیدگاه امام صادق علیه السلام و جایگاه آن در عصر ایشان» بوده، ثانیاً بیشترین موارد تقیّه و حمل بر تقیّه در روایات، در دوران آن حضرت مشاهده می شود، ما از پرداختن به ابعاد دیگر خودداری می کنیم. اما قبل از هر چیز، لازم است که این شبهه، پاسخ داده شود:

امام صادق علیه السلام که در عصر عزّت اسلام می زیست، چه نیازی به تقیّه و توصیّه به آن داشت؟<sup>۴۴</sup>

پاسخ: با بررسی دوران امامت امام صادق علیه السلام (۱۱۴. ۱۴۸ ق.) در می یابیم که این دوران را می توان به سه بخش تقسیم نمود:

اول: دوره استقرار دولت بنی امیه (۱۱۴. ۱۲۵ ق.).

دوم: دوره درگیری های بنی امیه و بنی عباس و نیز درگیری های بنی عباس در آغاز حکومت با مخالفان خود (۱۲۵. ۱۴۵ ق.).

سوم: دوران تثبیت دولت عباسی (۱۴۵. ۱۴۸ ق.).

امام صادق علیه السلام از بخشی از دوره اول و تمام دوره دوم توانست

به خوبی استفاده نموده و به نشر معارف اسلام و شیعه بپردازد. به همین جهت و با توجه به سهم فراوان آن امام در نشر مذهب شیعه، این مذهب با نام «جعفری» مشهور گشت. اما در دوره سوم به شدت تحت فشار حکومت عباسی قرار گرفت که بیشتر موارد تقیه آن حضرت و نیز روایات سفارش و ذکر فضائل تقیه، مربوط به این دوره است. در واقع آن دوره نه دوران عزت اسلام، بلکه دوره اقتدار بنی عباس بود؛ زیرا در حقیقت یکی از تاریک ترین دوره های اسلام می باشد، به خصوص با فشار و اختناق که منصور دوانیقی در عصر خلافت خود ایجاد کرده بود، به گونه ای که امام صادق علیه السلام حتی نتوانست وصی خود را با صراحت اعلام کند و «وصیت» بین پنج نفر مردد ماند که یکی از آنها خود منصور بود تا جان وصی واقعی در خطر نیفتد.<sup>۴۵</sup>

## امام صادق علیه السلام و تقیه

همان طور که بیان شد، اکثر روایات فقهی شیعه از زبان امام صادق علیه السلام صادر شده است. هم چنان که بیشترین موارد تقیه، به ویژه تقیه فقهی و نیز حمل بر تقیه را در روایات آن حضرت مشاهده می کنیم. همچنین دوره امامت آن حضرت یکی از طولانی ترین دوران های امامت ائمه علیهم السلام به شمار می رود. امام صادق علیه السلام اگرچه در مقطعی از دوره امامت خود، به خصوص پس از حکومت هشام تا دهه اول حکومت منصور، یعنی از سال ۱۲۵ تا ۱۴۵ ق. توانست آزادانه به نشر حقایق و معارف بپردازد، اما عواملی باعث صدور روایات تقیه ای از آن حضرت شد؛ همچون:

۱. تقیه از حکومت در دوران هشام و منصور.
۲. پراکندگی اصحاب آن حضرت از جهت مذهب که در مواردی ایشان، طبق مذهب فقهی پرسشگران جواب می داد.
۳. حفظ جان اصحاب خود.
۴. شکاک بودن بعضی از اصحاب. بنابر اظهارات فوق، احتمال تقیه در روایات آن حضرت حتی اگر ناقل آن، اصحاب خاصی همانند زراره باشد، فراوان است. همچنین اگر بخواهیم با ترسیم یک منحنی روایات تقیه را بررسی کنیم، باز به این نتیجه می رسیم که دوره امامت امام صادق علیه

السلام بلندترین نقطه این منحنی را به خود اختصاص می دهد. برای روشن تر شدن این مطلب، ذکر یک نکته کافی است که ۵۳ روایت از ۱۰۶ روایات مربوط به تقیّه (با حذف مکزرات) که در کتاب بحارالانوار جمع آوری شده، از امام صادق علیه السلام نقل شده است.<sup>۴۶</sup> یعنی حدود ۵۰ درصد روایات تقیّه را شامل می شود و این رقم غیر از احادیث مربوط به تقیّه است که امام صادق علیه السلام از قول امامان پیش از خود نقل می کند. علت فراوانی این روایات را تنها در بُعد سیاسی، می توان معلول فشارهای سهمگین حکومت های مرکزی در دوران اوّل و سوم و تا حدودی دوره دوم امامت آن حضرت دانست.

رشد روایات در بخش های دیگر را نیز می توان در عللی همچون: ۱. طولانی بودن دوران امامت ایشان، ۲. توفیق فراوان آن حضرت در نشر معارف و احکام اسلام، ۳. از سوی دیگر، اختلاف مذهب داشتن چهار هزار شاگرد و راوی از آن حضرت، ۴. شدت اختلاط اقلیت شیعیان با اکثریت سنی. که افراد متعصب فراوانی را در خود جای داده بود. جست و جو نمود.<sup>۴۷</sup>

همچنین فعالیت شدید غالیان که در این دوره به نقطه اوج خود رسیده بودند و بهره برداری آنان از شخصیت و روایات ائمه علیهم السلام را نیز نباید از نظر دور داشت. این امر موجب می شد امام از اصحاب خود بخواهد معارف بلند شیعه را در دسترس همگان قرار ندهند و در بیان آنها تقیّه نمایند.<sup>۴۸</sup> اینک به بررسی مواردی از روایات حضرت در این زمینه می پردازیم:

### ۱. تقیّه سیاسی

مواردی از تقیّه سیاسی در سیره امام صادق علیه السلام و یارانش را می توان این گونه برشمرد:

۱. پوشیدن لباس سیاه در فقه شیعه مکروه است، اما این لباس در زمان قیام عباسیان و پس از آن، به صورت شعار آنان درآمد و لذا در تاریخ با عنوان «مسوده» (سیاه جامگان) معروف شدند. در روایتی آمده است هنگامی که امام صادق علیه السلام در «حیره» به سر می برد، فرستاده ابوالعبّاس سفّاح برای او لباس بارانی فرستاد که یک طرف آن سفید و طرف دیگر آن سیاه بود. امام علیه السلام آن را پوشید و فرمود: «اما ائی البسه و انا اعلم انه لباس اهل النار»<sup>۴۹</sup>؛ من آن را می پوشم در حالی که می دانم لباس اهل آتش است.» در روایت دیگری به همین مضمون چنین وارد شده است که امام علیه السلام

# قَالَ امَامٌ الْبَصَائِرُ اِيَّهَا النَّاسُ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ كَانَ هُوَ الْاِمَامُ

حتی آستر و پنبه لباس های خود را سیاه کرده بود.<sup>۵۰</sup>  
 ۲. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:  
 «كَلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ؛ هرچه به این امر نزدیک تر می  
 شویم، تقیّه شدیدتر می گردد.»<sup>۵۱</sup>  
 علامه مجلسی هذا الأمر را به «خروج قائم علیه السلام» تفسیر کرده است.  
 اما شاید بتوان آن را به قصد امام علیه السلام برای قیام و نزدیک شدن زمان  
 آن نیز تفسیر نمود که البته به علت دگرگونی شرایط محقق نشد.  
 ۳. با آن که زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا در آن زمان برای  
 شیعیان خطراتی را در برداشت، اما به جهت خاموش نشدن این مشعل  
 فروزان، امام صادق علیه السلام شیعیان را به زیارت بسیار مختصری که  
 مخصوص حال تقیّه است، توصیه می نمایند. بدین قرار: این زیارت پس از  
 غسل و پوشیدن لباس تمیز، فقط بر سه مرتبه گفتن «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا  
 عَبْدِالله» مشتمل است.<sup>۵۲</sup> در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام ضمن  
 بیان آداب زیارت، سفارش به تقیّه را یادآور می شوند و می فرمایند: «وُ يَلْزَمُكَ  
 التَّقِيَّةَ الَّتِي هِيَ قِوَامُ دِيْنِكَ بِهَا؛ لازم است تقیّه ای که قوام دین به آن است  
 را رعایت کنی.»<sup>۵۳</sup>

## ۲. تقیّه اجتماعی

در زمان امام صادق علیه السلام تقیّه اجتماعی نیز ابعاد گسترده تری می یابد و با بررسی سیره امام و اصحاب او، به موارد فراوانی از این نوع تقیّه برخورد می کنیم. از جمله درباره آن حضرت داستانی بیان شده است، بدین گونه که: آن حضرت هنگام شنیدن دشنام به علی علیه السلام از بعضی از مخالفان، خود را در پشت ستون مخفی کرده و پس از تمام شدن دشنام، به نزد آن مخالف آمده و به وی سلام کرده و با او مصافحه نمود.<sup>۵۴</sup>

در روایات فراوانی آن حضرت دستور تقیّه اجتماعی را برای اصحاب و یاران خود صادر می فرماید که به چند مورد آن اشاره می نمایم:

۱. «كظم الغيظ عن العدو في دولاتهم تقية حزم لمن اخذ بها و تحرز من التعرض للبلاء في الدنيا؛ فرو بردن خشم از دشمن در زمان حکومت آنها به جهت تقیّه، احتیاط است برای کسی که آن را عمل کند و دوری جستن از بلا در دنیا می باشد.»<sup>۵۵</sup>

۲. امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن تفسیر آیه ای از قرآن چنین می فرماید: «قولوا للناس حسناً»<sup>۵۶</sup>، ای للناس کلهم مؤمنهم و مخالفهم، اما المؤمنون فیبسط لهم وجهه و اما المخالفون فیکلمهم بالمدارة لاجتذابهم الی الایمان فانه بأیسر من ذلك یکف شرورهم عن نفسه و عن اخوانه المؤمنین؛ این که خداوند می فرماید: «با مردم به نیکویی سخن گوید.» یعنی با همه مردم چه مؤمنان و چه مخالفان. اما با مؤمنان با گشاده رویی برخورد می کند و با مخالفان با مدارا، تا آنها را به ایمان جذب نماید، که به آسان تر از این می توان شرور آنها را از خود و از برادران مؤمنش دفع کند.»<sup>۵۷</sup>

۳. نیز می فرماید: «ان مداراة اعداء الله من افضل صدقة المرء علی نفسه و اخوانه؛ مدارا با دشمنان خدا از برترین صدقه های انسان برای حفظ خود و برادرانش می باشد.»<sup>۵۸</sup>

۴. امام در روایت دیگری نتیجه عالی «مدارا» را چنین بیان می فرماید: «من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم یدا واحدة و یکفون عنهم ایادی کثیرة؛ کسی که (با مردم مدارا کند و) از برخورد شدید با مردم دوری گزیند، در حقیقت او تنها یک دست (یک نفر) را از آزار مردم دور داشته، اما دست های (افراد) فراوانی را از اذیت و آزار خود باز داشته است.»<sup>۵۹</sup>

۵. امام صادق علیه السلام در روایتی مفضل، در بیان فرق بین حکومت

بنی امیه و امامت ائمه علیهم السلام می فرماید: «انّ امارة بنی امیة كانت بالسيف والعسف والجور وانّ امامتنا بالرفق والتألف والوقار والتقبة و حسن الخلطة والورع والاجتهاد فرغبوا الناس فی دینکم و فیما انتم فیہ؛ حکومت بنی امیه با شمشیر، ظلم و جور سرپا بود و اما امامت ما با نرمی، الفت با همدیگر، وقار، تقیه، خوش برخوردی، پرهیزکاری و اجتهاد همراه است. پس مردم را در دینتان و در آنچه شما برآنید (امامت و ولایت)، تشویق کنید.»<sup>۶۰</sup>

### ۳. تقیه فقهی

«فقه شیعه» در دوران ۳۴ ساله امام صادق علیه السلام به نقطه اوج بالندگی و شکوفایی خود رسید، به گونه ای که به «فقه جعفری» معروف شد. روایات فقهی تقیه ای نیز رشد روز افزونی پیدا کرد. گستردگی تقیه و روایات تقیه ای به گونه ای بود که بعضی از یاران در استفتای مکاتبه ای خود تصریح می کنند که مسأله تقیه در میان نیست و خواستار بیان حکم در حالت عادی می شوند؛<sup>۶۱</sup> از جمله:

۱. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره جواز سجده بر گلیم می پرسد و امام علیه السلام جواب می دهد: «اذا كان فی تقیة فلا بأس به؛ اگر در حالت تقیه باشد، اشکالی ندارد.»<sup>۶۲</sup>

۲. امام صادق علیه السلام درباره کیفیت برگزاری نماز خود با اهل سنت چنین می فرماید: «فأما أنا فأصلی معهم و اریهم ائی اسجد و ما اسجد؛ من با آنان نماز می خوانم و چنین وانمود می کنم که سجده می نمایم، در حالی که سجده نمی کنم.»<sup>۶۳</sup>

۳. امام صادق علیه السلام در روایتی سوگند دروغین به جهت تقیه را مجاز شمرده و برای شکستن آن کفاره ای قائل نمی شوند: «لا حنث و لا کفارة علی من حلف تقیة یدفع بذلک ظلماً عن نفسه؛ کسی که به جهت تقیه و برای دفع ظلم از خود، سوگند بخورد (و بعد خلاف آن عمل کند) این سوگند شکسته نمی شود و کفاره ای ندارد.»<sup>۶۴</sup>

### ۴. تقیه کلامی

به موازات رشد و بالندگی فقه شیعه به وسیله امام صادق علیه السلام، کلام و معارف شیعه نیز در این زمان توسط آن حضرت به نقطه اوج شکوفایی رسید و توانست در میان همه مذاهب کلامی رایج در آن روزگار، راه خود را پیموده و خود را در صدر مذاهب کلامی که در ضمن مبتنی بر اصول و قواعد



قطعی بود، قرار دهد. لذا در میان اصحاب امام صادق علیه السلام به چهره های کلامی متبحری همانند «هشام بن حکم» برخورد می کنیم که در مبارزات کلامی خود با دیگر مذاهب کلامی، همیشه بر آنها پیروز است؛ به طوری که امام علیه السلام هشام را با آنکه جوان نوری است، در صدر مجلس خود جای می دهد. با مراجعه به ابواب مختلف کلامی مشاهده می کنیم که قسمت عمده روایات کلامی شیعه و همچنین تقیّه کلامی از زبان امام صادق علیه السلام نقل شده است. حال با این توضیحات، به چند نمونه از تقیّه های کلامی امام، اشاره می نماییم:

۱. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: زده شدن گردن ها برای شما محبوب تر است. یا برائت از علی علیه السلام. حضرت فرمود: «رخصت (یعنی استفاده از تقیّه) برای من محبوب تر است.» و آنگاه به آیه نازل شده در شأن عمّار استناد نمود.<sup>۶۵</sup>

۲. در روایتی امام صادق علیه السلام چنین می فرماید: «ایا کم و ذکر علی و فاطمه علیهم السلام فانّ الناس لیس شیء ابغض الیهم من ذکر علی و فاطمه علیهم السلام؛ از آوردن نام علی و فاطمه علیهما السلام نزد مردم بپرهیزید، زیرا آنها یادآوری این دو را از هرچیز دیگر ناخوش تر می دارند.»<sup>۶۶</sup> علاوه بر تقسیم بندی مذکور، به حسب استفاده از آیات شریفه و روایات وارده، «تقیّه» دارای تقسیم بندی دیگری نیز می باشد:<sup>۶۷</sup>

۱. **تقیّه اکراهیه:** عمل نمودن شخص مجبور هنگام اکراه و اجبار، برای حفظ جان و سایر شئون خود.

۲. **تقیّه خوفیه:** انجام اعمال و عبادات بر طبق فتاوی رؤسای علمی اهل سنّت (در محیط آنها) و احتیاط کامل گروه اقلیت در روش زندگی و معاشرت با گروه اکثریت، برای حفظ جان و سایر شئون خود و هم مسلکان.

۳. **تقیّه کتمانیه:** کتمان مرام و حفظ مسلک و اختفای مقدار عدّه و قدرت جمعیت هم مسلکان و فعالیت سزّی در پیشبرد اهداف در موقع ضعف و هنگام مهیا نبودن برای انتشار مرام که مقابل فعالیت علنی در موقع قدرت و تهیّه قوای کافی است.

۴. **تقیّه مداراتیه:** حُسن معاشرت و زندگی با اهل سنّت (اکثریت جامعه اسلامی) و حضور در مجامع و محافل عبادی و اجتماعی آنان، برای

حفظ وحدت، اتحاد اسلامی و تشکیل یک دولت با قدرت. اینک به ذکر روایاتی از امام صادق علیه السلام در هریک از انواع تقیه می‌پردازیم:

### تقیه اکراهیه

عمر بن مروان خزاز روایت کرده: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چهارچیز از امت من برداشته شده است:

اول: امری که در انجام آن مضطر باشند.

دوم: کاری که فراموش نمایند.

سوم: امری که اجبار بر آن شده باشند.

چهارم: فعلی که فوق طاقت آنهاست.

و فرمود: این امر از کتاب خدا استفاده می‌شود<sup>۶۸</sup>: «رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا ان نَسِينَا او اِخْطَاْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الذِّينِ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»<sup>۶۹</sup>، «الّا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان»<sup>۷۰</sup>. در این روایت شریف حضرت امام صادق علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل نموده، یکی از امور برداشته شده از این امت، امری است که به انجام آن اکراه و اجبار شوند گرچه ترک واجب و فعل حرام باشد. حضرتش ذیل این حدیث به آیه ای که درباره عمّار نازل شده تمسک فرموده‌اند.

از اطلاق این روایت چنین استفاده می‌شود که حرمت یا وجوب امر مورد اکراه و اجبار، گرچه در نهایت اهمیت و لزوم برای شخص مورد اکراه و یا برای محیط اسلامی اش باشد، برداشته شده و می‌تواند در فرض اول انجام داده و در فرض دوم ترک نماید.

تقیه برای افرادی که قلباً ایمان دارند، در مواقع اضطرار و خطر جانی جایز است و تقیه اکراهیه، مطابق روش عقلا، برای حفظ هدف و غرض مسلکی و ترجیح اهم بر مهم است

## تقیّه خوفیه

حسن بن زید بن علی از حضرت امام صادق علیه السلام، از پدرش نقل می نماید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مکرراً می فرمود: «لا ایمان لمن لاتقیّه له؛ کسی که تقیّه نکند، دارای ایمان نیست.» و می فرمود: خدای تعالی فرموده: «الأن أن تتقوا منهم تُقاة»<sup>۷۱</sup>.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ذیل کلامش لزوم تقیّه را مطرح نموده و جهت بیان آن، متمسک به آیه<sup>۲۸</sup> سوره آل عمران شده اند، که خداوند فرموده: فقط در مورد ترس از محذور و به خاطر دفع ضرر، تقیّه خوفیه نمایید و در ظاهر با کفّار دوستی و همبستگی کنید.

۲. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «استعمال التقیّه لصیانة الاخوان فان کان هو یحیی الخائف فهو من اشرف خصال الکرام؛ عمل به تقیّه، برای حفظ برادران ایمانی است. و اگر عمل مذکور بیمناکی را از هراس رها شده و حفظ نماید، شریف ترین علائم کرم و بزرگواری است.»<sup>۷۲</sup>

۳. شیخ طوسی مسنداً از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: «علیکم بالتقیّه فانه لیس منّا من لم یجعلها شعاره و دثاره مع من یأمنه لتکون سجیته مع من یحذره»<sup>۷۳</sup>؛ موالیان ما! همیشه ملازم با تقیّه باشید. همانا کسی که در حال ایمنی و نزد افراد بی آزار تقیّه را شعار و لباس خود ننماید تا عادت او شده و در مورد خوف و نزد ستمکار فراموش نکند، از ما نیست.»

در این روایت، امام صادق علیه السلام شیعیان خود را دستور به تمرین وظیفه تقیّه می فرماید تا در مورد خوف و پیش آمد ناگهانی، به طور طبیعی مهیای انجام وظیفه باشند

## تقیّه کتمانیه

معلی بن خنیس روایت کرده: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یا معلی! اکتُم امرنا و لاتذعه فانه من کتم امرنا و لم یذعه اعزّه الله به فی الدنیا و جعله نوراً بین عینیّه فی الآخرة یقوده الی الجنّة. یا معلی! من اذاع امرنا و لم یکنمه ادّله الله به فی الدنیا و نزع التور من بین عینیّه فی الآخرة و... ای معلی!

طریقه ما را مخفی دار (سراً ترویج نما) و به طور آشکار منتشر نمما، چه هرکس امر ما را مکتوم داشته و نزد عامه مردم آشکار ننماید، روش او را خدا در دنیا موجب عزّتش نموده و در آخرت به شکل نوری بین دو چشم او ظاهر می نماید تا او را به سوی بهشت رهسپار کند.

ای معلی! هرکس ولایت و امر ما را آشکار نموده و از کتمان و مستوری خارج نماید، خدا روش او را موجب خواری او در دنیا و برطرف شدن روشنایی بین دو چشمش در آخرت می نماید و روش او به شکل تاریکی بین دو چشمش در آمده تا او را به سوی آتش رهسپار نماید. ای معلی! تقیه از دین من و دین پدران من است. کسی که روشش تقیه نیست، بهره ای از دین ندارد. ای معلی! همان طور که خدا دوست دارد آشکار (هنگامی که اهل حق واجد اکثریت و قدرتمند هستند) عبادت شود، همچنین دوست دارد (هنگام ضعف و اقلیت اهل حق) مخفی و به روش سّری اطاعت گردد.<sup>۷۴</sup>

با تفکر و دقّت در این روایت (صدراً و ذیلاً) گفتار ما در باب این نوع تقیه نیز روشن شده و این قسم تقیه هم به کیفیت مذکور استفاده می شود؛ زیرا در صدر روایت، رئیس مذهب جعفری به گروه خود دستور داده، به طریقه و مسلک او و پدران او که در آن زمان در اقلیت و ضعف بودند، به طور سّری عمل نموده و از عامه مردم (اهل سنّت) مخفی نگه دارند.

در اثنای روایت، تقیه را از دین خود و پدران بزرگوارش معرّفی کرده و در ذیل روایت، از این عمل به «عبادت سّری» تعبیر فرموده است. اضافه بر این، از تعبیر ایشان از روش مذکور به «روشنایی دو چشم» استفاده می شود؛ این روش، طریق عمل به دین، راهنما و رساننده ما به واقعیّات مذهب است و تقیه باید متکفّل عمل به تمام احکام یا مُعظّم (اکثریت) آن باشد که این مقصود، انحصار به تقیه کتمانیه (اتّخاذ طریق سّری مطمئن در عمل به تمام احکام و ترویج آن) دارد.

لذا می توان گفت: تمام روایاتی که در آن اطلاق دین بر تقیه شده، دلالت بر تشریح این نوع و این نحوه تقیه دارد.<sup>۷۵</sup>

۲. حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش، از حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام نقل فرموده: «التقیة دینی و دین اهل بیته؛ تقیه، دین من و دین اهل بیت من است.»<sup>۷۶</sup>

## تقیّه مداراتیّه

مُدرک از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «رحم الله عبداً اجتر مودة الناس الى نفسه فحدّثهم بما يعرفون و ترک ما ینکرون؛ خدا بنده ای را رحمت کند که دوستی مردم را (به واسطه حُسن معاشرت و صحتِ روش) به خود جلب نماید و سپس در حدود فهم و درک آنها نقل احادیث نموده و از نقل اموری که مورد انکار آنهاست، خودداری کند.»<sup>۷۷</sup>

۲. معاویة بن وهب روایت کرده: از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردم: وظیفه ما در معاشرت با گروه خود و با فرقه های دیگر اسلامی که در محیط ما هستند و ما با آنها سر و کار و آمیزش داریم، چیست و چه نحوه معاشرتی سزاوار ماست؟ فرمود: «تؤدّون الامانة اليهم و تقيمون الشهادة لهم و عليهم و تعودون مرضاهم و تشهدون جنازتهم»<sup>۷۸</sup>؛ امانات همه آنان را مسترد داشته، در موقع مخاصمه و ترافع نزد حاکم، بر نفع درستکار و ضرر گناهکار و نادرست، اقامه شهادت نموده، بیماران شان را عیادت کرده و در مراسم تدفین مردگان شان شرکت کنید.»

دلیل بر تشریح «تقیّه مداراتیّه» در روایات مذکور از محضر اهل بیت علیهم السلام، به ویژه حضرت امام صادق علیه السلام، مطابق آیات عدیده قرآنی: دستور به اتحاد مسلمانان، کنار گذاردن اختلافات و موجبات تفرقه، اجتناب از دوستی حقیقی و همکاری مسلمانان با کفار و اجانب می باشد.<sup>۷۹</sup>

## نتیجه

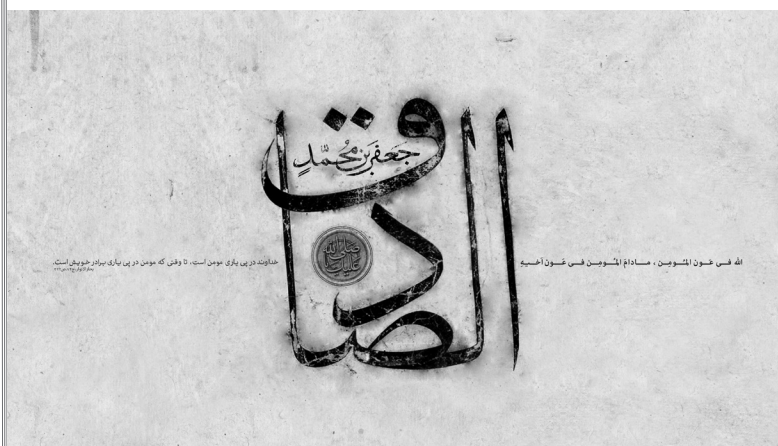
با ذکر نمونه ای چند از احادیث امام صادق علیه السلام در باب انواع تقیه و جایگاه آن در زمان آن حضرت، به خوبی آشکار می گردد که «تقیّه» به معنی خودداری و حفظ نفس در مواقع خطر، از شیوه های عقلانی است که در هر زمان برای بشر مطرح بوده است و در دوران امامت امام صادق علیه السلام شدیدترین حال خود را داشته است و مهم ترین دلیل برای کاربرد آن اصولاً حفظ جان و تثبیت اعتقادات دینی و احکام الهی می باشد. همچنین ذکر گردید که تشخیص مورد تقیه، به این که ضرورت و ناچاری باشد، با خود شخص است.<sup>۸۰</sup>

## پی نوشت

۱. معجم مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۶۸؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۵، ص ۳۷۷.
۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۸.
۳. رک: النحو الوافی، حسن عباسی، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.
۴. این مطلب با استفاده از درس تفسیر آیه الله جوادی آملی نقل گردیده است. ذیل تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران.
۵. القواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۳۸۶.
۶. شرح عقائد الصدوق، شیخ مفید، ص ۲۴۱.
۷. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۲، ص ۷۲۹.
۸. جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، نعمت الله صفری، ص ۴۷ و ۴۸.
۹. مکاسب، رساله التقیّه، شیخ انصاری، ص ۳۲۰.
۱۰. القواعد الفقهیة، سید بجنوردی، ج ۵، ص ۴۳.
۱۱. روح المعانی، ابوالفضل آلوسی، ج ۳، ص ۱۲۱.
۱۲. المنار، سید محمد رشید رضا، ج ۳، ص ۲۸۰.
۱۳. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۲، ص ۱۳۶.
۱۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۱۹، ج ۷۴، به نقل از امام صادق (ع).
۱۵. وسائل الشیعه، حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ج ۱۶، به نقل از امام صادق (ع).
۱۶. انعام / ۷۶، ۷۹.
۱۷. صافات / ۸۹.
- در بعضی از روایات، این کلام از باب «توریّه» دانسته شده و توجیّهات مختلفی از سوی علامه مجلسی (ره) در ذیل آن بیان شده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۷، ج ۴).
۱۸. انبیاء / ۶۲.
۱۹. رک: الکشاف، ابوالقاسم زمخشری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۴، ص ۳۰۰.
۲۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۴ و ۴۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۴، ج ۱۷ و ۱۸.
۲۱. یوسف / ۷۰.
۲۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۳۸.
۲۳. طه / ۴۳ و ۴۴.
۲۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۶، ج ۱۸.
۲۵. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۸، ج ۸ و رک: مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۸، ص ۵۱۲.
۲۶. مؤمنون / ۲۸.
۲۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۹، ج ۸۸.
۲۸. همان، ج ۱۴، ص ۴۲۵، ج ۵.
۲۹. الکشاف، ص ۱۷۰.
۳۰. رک: جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، ص ۶۱، ۷۰ و مقاله تقیّه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی، سید هاشم بطحائی، مجله مجتمع آموزش عالی قم، ش ۱۲ (ویژه حقوق) سال چهارم، بهار ۱۳۸۱.
۳۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۹.
۳۲. نحل / ۱۰۶.
۳۳. رک: جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، ص ۷۰ و ۷۱.
۳۴. التفسیر الکبیر، فخر الدین رازی، ج ۸، ص ۱۲.
۳۵. المنار، ج ۳، ص ۲۸۱.
۳۶. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج ۲، ص ۶۰۹.
۳۷. الکشاف، ص ۶۳۷.

۳۸. التبیان فی تفسیر القرآن، طوسی، ج ۲، ص ۴۳۵.
۳۹. الکشف، ص ۶۳۷.
۴۰. بقره / ۱۹۵.
۴۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۷.
۴۲. رک: مقاله تقیّه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی.
۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۳.
۴۴. رک: مسأله تقریب بین اهل السنه و الشیعه، القسم الاول، ص ۳۳۰.
۴۵. برای آشنایی از جنایات منصور دوانیقی، رک: مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۳۰۱، ۳۱۷.
۴۶. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۳، ۴۴۳.
۴۷. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۷۹.
۴۸. رک: غالیان، کاوشی در جریان ها و برآیندها، نعمت الله صفری.
۴۹. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹، ج ۶.
۵۰. همان، ص ۲۸۰، ج ۹.
۵۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۳۴، ج ۹۷.
۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۷، ج ۳.
۵۳. همان، ص ۴۱۳، ج ۱.
۵۴. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۱، ج ۶۱.
۵۵. همان، ص ۳۹۹، ج ۳۸.
۵۶. بقره / ۸۳.
۵۷. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ج ۴۲.
۵۸. همان.
۵۹. همان، ص ۴۱۹، ج ۷۳.
۶۰. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۳۰، ج ۹.
۶۱. همان، ج ۳، ص ۲۵۱، ج ۴.
۶۲. همان، ص ۵۹۶، ج ۳.
۶۳. همان، ج ۵، ص ۲۸۵، ج ۸.
۶۴. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۴، ج ۱۰.
۶۵. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۷۹، ج ۱۲.
۶۶. همان، ص ۴۸۶، ج ۲.
۶۷. رک: تقیّه در اسلام، علی تهرانی، چاپ فیروزیان، مشهد ۱۳۵۴ ش.
۶۸. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۵.
۶۹. بقره / ۲۸۶.
۷۰. نحل / ۱۰۶.
۷۱. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۴.
۷۲. همان، باب ۲۸.
۷۳. همان، باب ۲۴.
۷۴. همان، باب ۳۱.
۷۵. تقیّه در اسلام، ص ۵۹، ج ۶۵.
۷۶. مستدرک الوسائل، میرزا حاجی نوری، کتاب امر به معروف، باب ۲۳.
۷۷. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۶، ۷۸. همان، کتاب حجّ، باب ۱ از ابواب احکام العشره.
۷۹. رک: تقیّه در اسلام، ص ۸۴، ۹۳؛ رساله ای در تقیّه، عبدالرضا ابراهیمی.
۸۰. رک: میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱۴، (ترجمه فارسی)، باب تقیّه؛ مکاسب، شیخ مرتضی انصاری؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴؛ اصول کافی، کلینی، ج ۲؛ مبانی تکمله المنهاج، موسوی خویی، ج ۲؛ جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، ج ۳۲ و مبانی و جایگاه تقیّه در استدلال های فقهی، محمدحسین واتقی راد.

## شاگردان مکتب امام صادق (ع)



نویسنده: مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی

شاگردان امام صادق را تا چهار هزار تن نوشته اند و مقصود کسانی است که در مدت افاضه امام به تناوب و تفریق از او علم فرا گرفته اند نه آنکه این چهار هزار تن همه روز در محضر او حاضر بوده اند. مؤلف کشف الغمه نویسد شماری از تابعین از او روایت کرده‌اند که از جمله آنان: یحیی بن سعید انصاری، ایوب سختیانی، ابان بن تغلب، ابو عمرو بن العلاء و یزید بن عبدالله



است و از ائمه، مالک بن انس، شعبه بن الحجاج، سفیان ثوری، ابن جریح، عبد الله بن عمرو، روح بن قاسم، سفیان بن عیینه، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، حاتم بن اسماعیل، عبد العزیز بن مختار، وهب بن خالد و ابراهیم بن طهمان اند که از او روایت دارند.<sup>۱</sup>

یکی از کسانی که او را شاگرد امام صادق (ع) شمرده اند، جابر بن حیان کوفی است. در باره جابر سخنان گوناگون گفته اند و مطالب مختلف نوشته اند. ابن ندیم گوید: جماعتی از اهل علم و بزرگان وراقان گویند جابر حقیقت ندارد. و بعضی گفته اند او را تصنیفی نیست. گروهی گفته اند او از مردم کوفه بود و از اصحاب امام صادق بود و گفته اند از فیلسوفان بود و بعضی گفته اند وی به جعفر بن یحیی برمکی اختصاص داشت و آنجا که سیدی جعفر گوید مقصود جعفر برمکی است.

اما شیعه گوید او شاگرد جعفر صادق (ع) بود.<sup>۲</sup> ابن خلکان در شرح حال امام صادق نویسد: شاگرد او ابو موسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی است. کتابی در هزار ورق تألیف کرده و رساله های جعفر صادق (ع) را که پانصد رساله است در آن فراهم آورده.<sup>۳</sup>

شاگردی جابر در محضر امام صادق در کتابهایی چون تاریخ الحکماء قفطی، قاموس الاعلام، روضات الجنات ریاض العلماء و دیگر کتابها آمده است. دائرة المعارف اسلامی نیز بدان اشارت دارد.

از مجموع آنچه در باره جابر نوشته اند می توان دریافت که او بر خلاف گفته آنان که وی را شخصی افسانه ای شمرده اند، وجود داشته و در سده دوم هجری می زیسته. هر چند مجموع کتابهایی را که به وی نسبت داده اند نمی توان از آن او دانست، اما کتابهایی در کیمیا (شیمی) نوشته که به زبان لاتین ترجمه شده است

## پی نوشت

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸۶، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۹-۱۹۸.

۲. الفهرست، ص ۴۲۰.

۳. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۱.

## شکوفایی بحث‌های کلامی در عصر امام صادق (ع) و علل آن

نویسنده: نبی‌الله ابراهیم زاده آملی

### آغاز پیدایش علم کلام در جهان اسلام

تحقیق بیش‌تر و عمیق‌تر درباره موضوع بحث (شکوفایی بحث‌های کلامی در عصر امام صادق علیه السلام و علل آن) می‌طلبد تا درباره پیشینه علم کلام و آغاز پیدایش آن در جهان اسلام، کندوکاوی هر چند کوتاه صورت گیرد. بر این اساس و به عنوان پیش‌درآمد بحث، به بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ پیدایش علم کلام در اسلام می‌پردازیم.

علم کلام و یا بهتر بگوییم علم اعتقادات، که به خاطر نقش حساس و تعیین‌کننده آن در گرایش‌های عقیدتی و عملی، از آن به «فقه اکبر» تعبیر می‌شود - در برابر، علم فقه و فروع فقهی که به آن «فقه اصغر»<sup>۱</sup> می‌گویند - از کهن‌ترین علوم دینی و دانش‌های بشری است.<sup>۲</sup> در باره تاریخ پیدایش علم کلام در میان مسلمانان اختلاف نظر هست.

آن چه مسلم است این است که بحث های کلامی در شکل های گوناگون آن (آموزش اصول اعتقادی، مناظره و مجادله و نیز پرسش و پاسخ پیرامون مسایل اعتقادی، بلکه مطلق معارف اسلامی) از آغاز رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در سطح گسترده مطرح بوده است و با این شیوه ها نیازهای مسلمانان به این گونه مسایل توسط خود آن حضرت و یا تربیت یافتگان راستین مکتبش، و در راس آن ها حضرت علی علیه السلام برطرف می شد. این شیوه ها پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از سوی جانشین به حق آن حضرت، امام علی علیه السلام ادامه یافت.

موقعیت ممتاز علمی علی علیه السلام موجب شد تا او به عنوان یگانه مرجع پاسخ گویی به پرسش های علمی و عقیدتی شناخته شده و هیچ رای و نظری مخالف رای و نظر او در افکار عمومی پذیرفته نشود. پس از گذشت این دوران طلایی، پیدایش فرقه های گوناگون مذاهب اسلامی از یک سو، و باز بودن درهای جهان اسلام و آزاد بودن طرح همه گونه مسایل علمی و اسلامی از سوی دیگر، موجب شد تا هر کس بتواند آزادانه آرا و عقاید دینی - مذهبی خویش را بیان کند.

در این میان برخی از مسایل اعتقادی، نظیر جبر و اختیار و بحث عدل بیش تر مطرح بوده و بحث ها و مناظره های بسیاری را به دنبال آورده است.<sup>۳</sup> با این که ائمه علیهم السلام بعدی نیز همان راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را در تبیین و تشریح درست مسایل اسلامی و در راس آن، مسایل اعتقادی تداوم بخشیدند، ولی به خاطر ناشناخته ماندن جایگاه بلند علمی - اسلامی آنان برای عامه مسلمانان و عدم پذیرش دیدگاه آنان از سوی علما و پیشوایان مذاهب دیگر از یک سو و دامن زدن به اختلاف آرا و کشمکش های مذهبی توسط حکام جور اموی و عباسی از سوی دیگر، زمینه گسترش بحث ها و مناظرات کلامی، بیش تر فراهم شد، و در مواردی هم سبب بروز جنجال ها و خشونت های تند سیاسی - نظامی گردیده و پیامدهای تلخ و زیانباری را به دنبال آورد.

این بحث ها و مناظره ها رفته رفته به حوزه های درسی کلامی - عقیدتی کشیده شد و پس از آن به تدوین کتب کلامی، و در نتیجه تاسیس مکاتب کلامی مهم و مستقلی (در کنار مذاهب اسلامی) منجر گشت.<sup>۴</sup>

## اولین متکلم صدر اسلام

چنان که پیش از این اشاره شد، مباحث کلامی به خاطر در برداشتن مسایل زیربنایی اسلام یعنی عقاید دینی، در آیات قرآن به طور گسترده مطرح شده، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به تبیین مسایل عقیدتی اسلامی به شکل های گوناگون می پرداخت

به تصریح اندیشمندان اسلامی، اولین کسی که به طور مشخص و به صورت عقلانی و استدلالی به مباحث اعتقادی پرداخت، حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. آن حضرت در خطبه ها، دعوت نامه ها، مناظرات و مذاکرات، معارف اسلامی را با دستمایه عقلانی و به همراه استدلال های عقلی مطرح می ساخت. همو بود که اولین بار در باره ذات و صفات باری، و نیز در باره حدوث و قدم، بساطت، ترکیب، وحدت، کثرت و غیر این ها بحث های عمیقی را مطرح کرد، که در نهج البلاغه و روایات مستند شیعه مذکور است.<sup>۵</sup>

## اولین مسأله کلامی

اما اولین مسأله کلامی مورد اختلاف چه بوده و از کی مطرح گردیده؟ در پاسخ باید گفت: اختلاف بر سر رهبری و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین و حادث ترین و دیرپا ترین مسأله کلامی پس از رحلت آن حضرت می باشد.<sup>۶</sup>

بعد از جدال و نزاع در مسأله امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال سقیفه، جنگ صفین (سال ۳۷ هجری) نیز با دسیسه بازی، سیاسی کاری و نیرنگ معاویه و عمروعاص، منتهی به تعیین خلیفه از سوی ابوموسی اشعری (۴۲هـ) و عمروعاص شد، که این خود عامل پیدایش گروهی مخالف و تندرو به نام خوارج گردید، که به شدت در برابر علی علیه السلام موضع می گرفتند؛ و تن دادن آن حضرت به حکمیت را مخالف صریح قرآن می دانستند، و مدعی شدند طبق صریح آیه قرآن، حکم تنها خدا است و بس.<sup>۷</sup> در حالی که خود آنان در گرماگرم جنگ صفین فریب قرآن بر سر نیزه کردن معاویه و طرفدارانش را خوردند و علی علیه السلام را برای پذیرش

حکمت تحت فشار قرار دادند. به دنبال مساله حکمت، مساله دیگری از سوی این گروه تندرو مطرح شد، و آن این بود که «مرتکب گناه کبیره کافر و مهدورالدم است»<sup>۸</sup>؛ و خود نیز گناه کبیره را تفسیر و تعیین می کردند!<sup>۹</sup>

## پیدایش معتزله و اشاعره

طرح این مساله از سوی خوارج، مخالفت هایی را در پی داشت. از جمله کسانی که به مخالفت برخاست، حسن بصری (۲۱-۱۱۰ ه ق) بود. او که برخی علما تشکیل نخستین حوزه درسی فراگیر و مستقل کلامی را بدو نسبت می دهند<sup>۱۰</sup>، در جلسات درس به شدت این رای خوارج را نکوهش کرده، و مرتکب کبیره را «مؤمن منافق» دانست.

یکی از شاگردان او به نام «واصل بن عطاء» (۸۰-۱۳۱ ه ق) این رای استاد را نپذیرفت، و از کلاس درس او کناره گرفت، و اعتزال و جدایی گزید. او در برابر رای خوارج و حسن بصری، رای میانه ای ارایه کرده و گفت: مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است. بدین ترتیب فسق را منزلی سوم و مستقل از دو پایگاه ایمان و کفر قرار داد.

این اعتزال و جدایی واصل، و طرح مساله «منزله بین منزلتین» سرآغاز پایه ریزی اولین مکتب کلامی مستقل (معتزله) به شمار می آید؛ و بدین خاطر او را بنیان گذار مکتب معتزله می دانند.

پس از مدتی شخصی به نام ابوالحسن علی بن اسماعیل بصری اشعری (۲۶۱-۳۳۰ ه ق) که ابتدا بر مکتب معتزله بود، و آرای معتزله را از استاد و ناپدریش ابوعلی جبایی فرا می گرفت، پس از چهل سال پیروی از مکتب اعتزال، تحت تاثیر احمد حنبل به مخالفت با افکار معتزله پرداخت، و در جلسه سخنرانی به طور رسمی دیدگاه های معتزله در باره قضا و قدر (یا جبر و اختیار) و عدل الهی و نیز حسن و قبح عقلی و غیر آن را مخالف اسلام معرفی و از آن ها بیزارى جست. بدین طریق دومین مکتب مستقل و مهم کلامی یعنی (اشعری) پایه ریزی شد.<sup>۱۱</sup>

اینک پس از آشنایی اجمالی با پیشینه علم کلام در اسلام، به بررسی

علل شکوفایی علم کلام در زمان امام صادق علیه السلام می پردازیم. این علل دو نوع بوده اند: ۱- علل اصلی؛ ۲- علل فرعی.

## علل اصلی شکوفایی علم کلام در عصر امام صادق علیه السلام

بررسی ها نشان می دهد که چند علت زیر به عنوان مهم ترین و اصلی ترین علل محسوب می شوند:

### ۱. پیدایش و رشد مکاتب کلامی مهم معتزله و اشاعره

چنان که بیان شد مهم ترین مکاتب کلامی اسلامی - پس از مکتب کلامی شیعه امامیه که در مجموعه سخنان گران سنگ پیشوایان معصوم دینی علیهم السلام و در جوامع روایی بجا مانده از آن ها وجود دارد - مکتب کلامی معتزله و اشاعره است، که شالوده اصلی آن ها در دوران امام باقر و امام صادق علیهم السلام شکل گرفت. گرچه هسته اولیه آن ها پیش از این زمان تحت نام های «قدریه» و «جبریه» وجود داشته است و این دو گروه در اثر تحریکات حکام اموی به کشمکش ها و مناظرات و مشاجرات پرتنش مذهبی - کلامی می پرداختند، ولی در عصر این دو امام بزرگوار اختلاف آرایشان به خاطر بحث در باره این مساله که «آیا مرتکب گناه کبیره کافر است یا مؤمن؟» به نقطه اوج خود رسید، و با کناره گیری واصل بن عطاء از کلاس درس حسن بصری که او نیز گرایش به قدری مذهبی و تفویض داشت، موجب پیدایش مکتب اعتزال گردید. به دنبال آن و بعد از مدت زمان نسبتاً طولانی کشمکش و مناظره و بحث در باره مسایل گوناگون دینی - کلامی، مکتب کلامی اشاعره به وجود آمد.<sup>۱۲</sup>

گرچه این اختلاف آرا، مناظرات و مشاجرات، آثار و پیامدهای شومی در جامعه اسلامی آن زمان به جا گذاشت، ولی به نوبه خود عاملی در جهت تضارب آرا و مباحث کلامی و اعتقادی گشته و شکوفایی و بالندگی بیش تر آن مباحث را به همراه داشت.

### ۲. فضای باز سیاسی

از عوامل مهم نشر معارف اسلامی و شکوفایی علم کلام در عصر امام صادق

علیه السلام، فراهم آمدن فضای نسبتاً باز سیاسی - اجتماعی می باشد بر کسی پوشیده نیست که علم و دانش و پژوهش های علمی و فراگیری، فضای خاص خودش را می طلبد، و آن هم محیطی دور از تنش ها و التهاب های سیاسی و برخوردار از آرامش و امنیت سیاسی - اجتماعی است، در چنین فضایی است که اندیشه های مستعد زمینه رشد می یابند و اندیشمندان و پژوهش گران مسایل علمی مختلف، برای دانش اندوزی و دانش آموزی و نشر آن به تکاپو می افتند. و نیز در سایه این رشد و شکوفایی علمی است که آموزش و پرورش، فراگیر شده و جهل و نادانی و بیسوادی از جامعه رخت بر می بندد. چنین فضای نسبتاً باز سیاسی - اجتماعی در عصر امام صادق علیه السلام به وجود آمده بود؛ زیرا این دوران مصادف شد با درگیری و نزاع میان دو گروه ریاست طلب و طماع بنی امیه و بنی عباس، برای دستیابی به حکومت و ریاست غاصبانه.

آنان برای رسیدن به قدرت، همچون گرگ های گرسنه به جان هم افتاده بودند. به حدی این دو گروه قدرت طلب و دنیاپرست به کشمکش و درگیری سیاسی - نظامی پرداخته و باهم مشغول شدند که از اوضاع سیاسی - اجتماعی اطراف خود غافل ماندند و یا این که فرصت و قدرت پرداختن به این گونه مسایل را نداشتند.

ره آورد مثبت این مبارزات و کشمکش ها ایجاد فضای باز سیاسی و در نتیجه زمینه لازم جهت اظهار عقیده و آزادی بیان بوده است. در چنین فضای مناسبی عامه مسلمانان و در راس آنان اندیشمندان و متکلمان اسلامی فرصت را غنیمت شمرده و به بحث و تحقیق در باره مسایل علمی - اسلامی بویژه مسایل کلامی و اعتقادی پرداختند و بدین طریق موجبات رشد و شکوفایی علوم اسلامی بویژه علم کلام را فراهم کردند.

### ۳. نقش امام محمد باقر علیه السلام

در بررسی علل شکوفایی علم کلام در زمان امام صادق علیه السلام، به یک عامل مهم و مؤثر دیگر نیز در این زمینه بر می خوریم که ما از آن به عنوان «عامل پیشینی» یاد می کنیم؛ و آن: «نقش امام محمد باقر علیه السلام» در پویایی علم کلام است.

به بیان روشن تر، می توان گفت تحول علمی و فضای باز سیاسی، پیش تر از دوران امام صادق علیه السلام، یعنی از دوران زندگانی پدر بزرگوارش حضرت

امام باقر علیه السلام آغاز شده، و در دوران زندگی امام صادق علیه السلام این تحول شگرف علمی و فرهنگی تداوم یافته است.

به گواهی مورخان و محققان اسلامی حضرت امام باقر علیه السلام در شکوفایی علوم اسلامی بویژه علم کلام در آن مقطع حساس تاریخ اسلام نقش مهمی داشته است.

پس از امام باقر علیه السلام با پیگیری های مداوم فرزند بزرگوارش، یگانه دوران، امام جعفر صادق علیه السلام راه و روش علمی - کلامی آن امام گرامی به ثمر نشست، و حاصل آن، پایه گذاری مکتب علمی - کلامی تشیع شد. بیش تر فعالیت ها و بیانات اعتقادی امام باقر علیه السلام پیرامون دو اصل توحید و امامت دور می زد، زیرا این دو اصل بیش تر معرکه آرا بود.

اهم اقدامات امام باقر علیه السلام در تبیین دو اصل توحید و امامت عبارت بود از:

الف) نهی از تفکر در ذات حق که به خاطر رواج افکار ما دیگری و دهری مذهبی مطرح بود.

ب) رد دیدگاه های مشبه، مجسمه و معطله؛ (چون گروهی خدا را با مخلوقاتش تشبیه می کردند، گروهی دیگر برای خدا جسم قایل بودند و گروه دیگری نیز توصیف حق تعالی را به کلی مجاز ندانسته و آن را تعطیل اعلام کرده بودند. امام با اعتقادات هر سه گروه مبارزه کرد).

ج) رد و ابطال نظریات پیروان جبر و تفویض؛ (یعنی مبارزه با دو گروه اشاعره و معتزله و نفی و تعدیل دیدگاه های کلامی آن دو).

د) ارایه تعریف درستی از ایمان؛ (گروهی ایمان را تنها اعتقاد و باور قلبی، و گروه دیگری اقرار زبانی، و دسته ای دیگر تنها در عمل منحصر می دانستند).

امام باقر علیه السلام با ارایه تعریف جامعی از ایمان، به کشمکش ها پایان دادند و فرمودند:

الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلاعمل<sup>۱۴</sup>

ایمان: اقرار (باطنی) و عمل، و اسلام: اقرار بدون عمل است.

ه) تبیین مفهوم امامت؛ (این که امامت نیز مانند نبوت یک منصب الهی است).<sup>۱۵</sup>

#### ۴. نقش امام صادق علیه السلام

نقش حضرت امام صادق علیه السلام در احیای فرهنگ اسلام و شکوفایی



علم کلام بسیار تعیین کننده است. در واقع باید آن را عامل اساسی و «علة العلل» همه عوامل و علل شکوفایی علم کلام دانست. پیش از آن که به تبیین نقش آن حضرت در شکوفایی علوم اسلامی بویژه علم کلام بپردازیم، خوب است از چند عامل جانبی دیگر یاد کنیم، که در موفقیت آن حضرت نقش چشم گیری داشته اند.<sup>۱۶</sup> آن عوامل جانبی عبارتند از:

### الف) سن و مدت امامت نسبتاً طولانی آن حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام در سال ۸۰ (یا ۸۳) هجری قمری به دنیا آمد. و در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید، بنابراین عمر شریفش ۶۸ سال می باشد، که از این جهت از سایر ائمه علیهم السلام ممتاز می باشد. هم چنین مدت امامت آن حضرت (که پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ هجری قمری آغاز و تا سال ۱۴۸ هجری قمری ادامه یافت)، ۳۴ سال می باشد. براهل تحقیق پوشیده نیست که این مدت عمر و امامت در میان ائمه علیهم السلام طولانی ترین زمان به حساب می آید، و این خود از عوامل یاری دهنده آن حضرت در تحقق اهداف الهی امامتش می باشد.

### ب) موقعیت سیاسی - اجتماعی

موقعیت سیاسی - اجتماعی امام صادق علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام یک موقعیت کاملاً استثنایی بود؛ زیرا آن حضرت در مقطعی از زمان می زیسته که می توان آن را «دوران بحران قدرت سیاسی» نامید. این بحران خود زمینه مناسبی برای انجام کارهای علمی و فرهنگی ایجاد نمود.

امام صادق علیه السلام در دوران ۳۴ ساله امامتش حدود ۷ سال آن را با حکام بنی امیه هم عصر بود، که در این دوران آن ها با رقیبان سیاسی خود از بنی عباس در جنگ و ستیز نظامی به سر می بردند، و فرصت کنترل اوضاع سیاسی و فرهنگی را نداشتند. پس از آن ها ۲۷ سال در زمان عباسیان امامت داشت.

گرچه بنی عباس در این مدت از درگیری نظامی با بنی امیه فارغ شده بودند، اما با قیام های پی در پی علویان مواجه بوده و بر اوضاع سیاسی به طور کامل مسلط نشده بودند؛ از این رو، پایه های حکومتشان سست و لرزان بوده و قدرت پرداختن به مسایل دیگر و کنترل اوضاع سیاسی را نداشتند.

چنین موقعیتی برای حضرت امام صادق علیه السلام و شاگردان او زمینه نشر معارف دینی را فراهم کرده بود.<sup>۱۷</sup>

### ج) گسترش علوم و پیدایش افکار و آرای گوناگون

عصر امام صادق علیه السلام همزمان بود با انتشار علوم اسلامی و انسانی از قبیل تفسیر، فقه، حدیث، کلام، انساب، لغت، شعر، طب، تاریخ، نجوم و غیر آن و نیز پیدایش افکار و اندیشه های مختلف، به طوری که سبب پیدایش مذاهب اسلامی و مکاتب کلامی شده بود. در این عصر از یک سو کتب فلسفی و کلامی از یونانی به عربی ترجمه شد. و از سوی دیگر افکار الحادی و به اصطلاح زندیق مسلکی رواج شایانی یافته بود، این ها خود عواملی بودند که در آن فضای باز سیاسی، تضارب آرا و برخورد اندیشه ها را فراهم کرده و علما و اندیشمندان اسلامی و در راس آنان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به دفاع از ارزش های علمی - اسلامی برانگیخته بود، زیرا خوف آن بود که صاحبان اندیشه های نادرست و سردمداران کفر و الحاد با رواج شبهات عقیدتی و ایجاد تفرقه و تشتت آرا کار نیمه تمام بنی امیه در محو کامل فرهنگ اصیل اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را به اتمام رسانیده، و به اهداف پلید خویش جامه عمل بپوشانند.

آری، چنین عصری با چنین ویژگی هایی ضرورت ایجاد تحول بنیادین علمی - فرهنگی، همراه با تبیین مبانی اصیل اسلامی را ایجاد می کرد. برای همین بود که امام صادق علیه السلام جهاد همه جانبه ای را در سنگر فرهنگ و علوم اسلامی آغاز، و پرچم مبارزه فرهنگی را که پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام برافراشته بود بر دوش کشید.

امام جعفر صادق علیه السلام آموزگار بزرگ بشریت بود و با فضایل و سجایای بی مانند اخلاقی و کمالات والای انسانی در اوج قله شرف و مجد و عظمت قرار داشت.

هر چند در ساختمان بنای عظیم «مذهب جعفری اثنی عشری» پیشوایان پیش از او و پس از او نیز نقش داشتند، و از خود پیامبر صلی الله علیه و آله که شهر علم و دانش بود آغاز شده و با علی علیه السلام که دروازه آن شهر بود، و نیز امامان بعدی علیهم السلام تداوم یافت، لیکن تکمیل و تاسیس این بنای عظیم دینی - مذهبی (مکتب تشیع) به نام مبارک آن حضرت ثبت شده است.

در این جا چند نمونه از اعتراف دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان را در باره شخصیت عظیم علمی امام جعفر صادق علیه السلام و نقشی که آن حضرت در تبیین مسایل دینی - اسلامی و تربیت شاگردان برجسته ایفا کرده است، می آوریم:

مالک بن انس، مؤسس مذهب مالکی در این باره می گوید:  
در فضیلت و دانش و عبادت و پرهیزکاری، بلند مرتبه تر از جعفر بن محمد علیه السلام نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر کسی خطور کرده است.<sup>۱۸</sup>

ابوحنیفه، بنیانگذار مذهب حنفی، که خود نیز از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام است، می گوید:

منصور خلیفه عباسی مرا گفت: هیچ می دانی که آوازه دانش و فضیلت جعفر بن محمد علیه السلام در سراسر دنیای اسلام پیچیده و او را در میان مردم موهبتی عظیم است؟ سپس از من خواست که معضلات مهم فقهی و مشکل ترین مسایل علمی را تهیه و با او به مناظره برخیزم و مغلوبش کنم! من نیز چهل مساله بسیار دشوار فقهی و علمی را آماده [کردم] و به امر منصور، در مجلس با او به مباحثه و مناظره نشستیم، او به یکایک پرسش هایم پاسخ داد. از آن پس دانستم که جعفر بن محمد علیه السلام اعلم وافقه زمان است.<sup>۱۹</sup>

نویسندگان کتاب «مغز متفکر جهان شیعه» که دهها تن از دانشمندان غربی می باشند، در باره رنسانس علمی که توسط امام جعفر صادق علیه السلام به وجود آمده است، در این کتاب با باز کردن عنوانی در قالب این پرسش: آیا عصر تجدد در علم را جعفر صادق علیه السلام بوجود آورد؟ با بیان نمونه هایی از نظریات جدید آن حضرت در باره علوم جغرافیا، نجوم، فیزیک، شیمی و غیر آن اثبات می کند که آن حضرت عصر تجدد در علم را که اصطلاح امروزی آن در غرب «رنسانس علمی» است، به وجود آورده است.<sup>۲۰</sup> «رونالدسن» خاورشناس معروف در باره شیوه درس امام صادق علیه السلام می نویسد:

او دارای مکتبی شبه سقراطی است! شاگردانش در پیشرفت علمی فقه و کلام سهم بسزایی داشتند، و دو تن از شاگردانش «مالک و ابوحنیفه» بودند که صاحب مذاهب فقهی گردیدند. یکی از شاگردان او به نام «واصل بن عطاء» (رهبر معتزله) در جدل و بحث، دیدگاه هایی از خود ارایه داد که

سبب اخراج او از جلسه درس امام جعفر صادق علیه السلام گردید.<sup>۲۱</sup>  
 عبدالله بن مقفع و عبدالکریم بن ابی العوجاء، دو تن از زندیقان عصر، در  
 مسجد الحرام به تماشای مردم ایستاده بودند. ابن مقفع به ابن ابی العوجاء  
 رو کرده، و با اشاره به امام صادق علیه السلام می گوید:

از میان این جمع تنها این شیخ شایسته نام انسانی است! سپس شمه  
 ای از فضایل علمی امام علیه السلام را برایش بازگو می کند.

ابن ابی العوجاء به سوی امام آمده و با او به بحث علمی می پردازد، و چون  
 خود را در برابرش زبون و مغلوب می یابد، زبان به مدحش می گشاید!<sup>۲۲</sup>  
 امام جعفر صادق علیه السلام، مناظرات و مباحثات زیادی با علمای  
 مذاهب و مکاتب ترتیب داده بود، و در این مناظرات (که برخی از آن ها بسیار  
 طولانی است) برحسب درک و فهم مخاطبان و با استفاده از شیوه های  
 گوناگون استدلال، به بحث و مناظره می پرداخت.

از جمله مناظرات آن حضرت، مناظرات متعددی است که با ابوحنیفه  
 پیشوای مذهب حنفی انجام داده است، و در همه آن ها بر او چیره شده، و  
 ابوحنیفه در برابر مقام بلند علمی آن حضرت زبان به عجز و ناتوانی گشوده  
 است.<sup>۲۳</sup>

غرض امام از این مناظرات این بود که به ابوحنیفه و بلکه بالاتر به مردم  
 مسلمان بفهماند کسی شایسته زعامت دینی و مقام پیشوایی بر مردم  
 مسلمان است که بر تمام علوم اسلامی احاطه و بر اخبار غیبی نیز آگاهی  
 داشته باشد. روشن است که چنین احاطه علمی و آگاهی های غیبی تنها  
 اختصاص به کسانی دارد که از الهامات غیبی و افاضات خاص الهی برخوردار  
 باشند، و چنین کسی در جهان، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و  
 ائمه اهل بیت او می باشند و بس.

از جمله کسان دیگری که امام جعفر صادق علیه السلام با آنان به بحث  
 و مناظره نشست است، گروهی از دانشمندان دهری مذهب مشهور به  
 «زندیقان» یا «زنادقه» بوده اند. مهم ترین آن ها عبارت بودند از:

عبدالکریم بن ابی العوجاء، عبدالملک مصری، عبدالله بن مقفع، ابوشاکر  
 دیصانی و تنی چند از طبیبان هندی در دربار عباسیان.

این افراد در بحث ها و مناظرات خود با امام پس از ساعت ها بحث و طرح  
 پرسش هایی از محضر آن حضرت، جواب هایی مستدل و محکم دریافت می  
 کردند، و در برابر عظمت علمی امام و منطق قوی او چاره ای جز تسلیم و

تواضع نداشته اند. گرچه برخی از آن ها به خاطر عناد و لجاجتی که داشتند در برابر حق و حقیقت سرفروود نیاورده و مسلمان نشدند، ولی بسیاری از این گونه افراد در خلال بحث ها و مناظرات با امام وجدان خفته آن ها بیدار و راه حق را تشخیص می دادند و به دست آن حضرت مسلمان می شدند؛ و حتی محمدبن مقلص آن چنان مجذوب بیان امام علیه السلام و مقهور منطق قوی او شد که راه غلو را در پیش گرفت.<sup>۲۴</sup>

در این جا یک نمونه از بحث و مناظره امام صادق علیه السلام را از کتاب اهللیجه که توسط مفضل بن عمر روایت شده است می آوریم. در این بحث امام شیوه مجادله با شکاکان و کسانی که در آغاز راه معرفت بوده اند را نشان می دهد.

امام در این مناظره، این گونه سخن را آغاز کرده و می پرسد:

به من بگو آیا به همه سوی جهان رفته ای و به پایان آن رسیده ای؟ آیا به پایان همین آسمانی که دیده می شود پا نهاده ای، یا به عمق زمین فرو رفته ای و در سرزمین های گوناگون گردش کرده ای؟ چه می دانی شاید آنچه را رد می کنی، نتوانسته ای با حواس خود بیابی و دانشت بدان نرسیده است، و هرگاه از در انکار به در آمدی، و به وادی شک پا نهاده ای، امید است که سرانجام به معرفت (خدا) دست یابی!<sup>۲۵</sup>

#### ۵. نقش شاگردان امام صادق علیه السلام

یکی دیگر از عواملی که موجب شکوفایی علم کلام و سایر علوم اسلامی در عصر امام صادق علیه السلام شد، وجود شاگردان برجسته آن حضرت در این زمینه است. آن ها بخش مهمی از رسالت های علمی و فرهنگی امام صادق علیه السلام را بر دوش کشیدند، و به نشر آرا، افکار و نظریات متریقی و نوین آن حضرت در رشته های مختلف علوم و معارف اسلامی بویژه علم کلام پرداختند.

سیره پسندیده مردان بزرگ علم و اندیشه در نشر معارف بشری و انتقال آن به نسل های پس از خود علاوه بر تدوین و تصنیف کتب، تربیت شاگردان شایسته و اندیشمندان فرهیخته است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز به عنوان یکی از بزرگ ترین آموزگاران جامعه بشری و از برترین فرهیختگان علوم اسلامی در این جهت موفقیت شایانی داشته و به خاطر موقعیت استثنایی زمانی و با استفاده بهینه و شایسته از فرصت طلایی به

دست آمده، توانست شاگردان بسیاری را تربیت کند. مجموع شاگردانی که از خرمن وجود این شخصیت کم نظیر در رشته های گوناگون علوم اسلامی و انسانی بهره ها بردند، بنا بر برخی از اخبار و روایات از چهار هزار نفر بیش تراست.<sup>۲۶</sup>

از میان اصحاب و شاگردان امام صادق علیه السلام گروهی بودند که خود آن حضرت از آن ها به عنوان «متکلم» یاد کرده است. مانند هشام بن حکم، هشام بن سلام، حمران بن اعین، ابوجعفر احول معروف به مؤمن الطاق، و...<sup>۲۷</sup>.

### ۶. ترجمه آثار حکما و متکلمان بزرگ یونانی

از عوامل دیگری که موجب شکوفایی علم کلام در زمان امام صادق علیه السلام شده است، ترجمه کتب و آثار علمی حکما و متکلمان بزرگ یونانی به زبان عربی است. در محدوده جغرافیایی گسترده جهان اسلام و در میان مسلمانان، افراد فراوانی یافت می شدند که اهل فکر و مطالعه و تحقیق در آثار علما و حکمای مکاتب مختلف بودند و از چنان آزاد اندیشی در فراگیری علوم و معارف برخوردار بودند که فراتر از تحقیق و مطالعه در فرهنگ و عقاید سایر ملل و ادیان، به تعلیم و تدریس آثار علمی دیگر حکما و علمای مکاتب نیز همت گمارده بودند. این خود زمینه پیدایش «نهضت ترجمه» را فراهم کرد.

مورخان اسلامی در چگونگی رواج علوم و فنون یونان در جوامع آن روز و نیز چگونگی انتقال آن به جامعه اسلامی، چنین نوشته اند:

علوم و فلسفه در آتن توسط سقراط به افلاطون و ارسطو و سپس به دیگر حکمای بزرگ آن شهر تعلیم داده شد، و پس از مدتی تدریس و تعلیم آن در آتن به دیگر شهرها بویژه شهر اسکندریه در مصر منتقل گشت؛ و پس از آن در زمان خلیفه اموی «عمر بن عبدالعزیز» از اسکندریه و مصر به دیگر شهرها و نقاط اسلامی بویژه به منطقه انطاکیه و نیز حران انتقال یافت.

یکی از کسانی که از او به عنوان نخستین مترجم این آثار یاد می شود خالد بن یزید بن معاویه است. وی علاقه فراوانی به علم کیمیا داشته است. او به حکیم آل ابی سفیان شهرت داشت و مردی عالم و فاضل بود، و به علوم مختلف عنایت و عشق می ورزید.

خالد بن یزید فرمان داد تا گروهی از فیلسوفان یونان که در مصر ساکن بودند احضار شوند تا کتاب های کیمیا را از یونانی و قبطی به عربی ترجمه کنند. چنان که اشاره شد این نخستین بار بود که در جهان اسلام ترجمه کتاب از

زبان یونانی به زبان عربی صورت گرفته است<sup>۲۸</sup>، و پس از آن، کار ترجمه چنان رونق یافت، که به نام «نهضت ترجمه» معروف شده است

## علل فرعی رشد و شکوفایی علم کلام در عصر امام صادق علیه السلام

### ۱. نقش عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز، که در میان خلفای اموی چهره نسبتاً خوبی داشته و مورخان از او به نیکی یاد می‌کنند؛ در مدت کوتاه خلافتش (۹۹-۱۰۱ هـ)، به اصلاحات سیاسی - اجتماعی و برقراری عدالت و رعایت انصاف در میان مردم دست زد. وی از مظالم و جفاکاری‌های فزون از شمار بنی امیه نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تا حد زیادی کاست و اندکی از حقوق از دست رفته و پایمال شده آنان را احیا نمود. او فدک را نیز به اهل بیت علیهم السلام برگردانید بدین سبب توجه مسلمانان و علما را به خود جلب کرد، تا جایی که برخی زبان به ستایش او گشودند.

دانشمند بزرگ معتزلی «عمر بن عبید» در باره اش گفته است:

عمر بن عبدالعزیز خلافت را بدون استحقاق تصاحب کرد، ولی چون عدالت به خرج داد سزاوار آن شد.<sup>۲۹</sup>

او علاوه بر این که در جهت اصلاحات سیاسی - اجتماعی و آزادی‌های فردی گام‌هایی برداشت، در بعد فرهنگی و علمی هم اقداماتی نمود، از جمله این که نقل روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و کتابت آن را (که تا آن هنگام از سوی دیگر حکام بنی امیه ممنوع اعلام شده بود و به شدت از آن جلوگیری می‌شد) آزاد کرد<sup>۳۰</sup>. هم چنین به علما و فقها بویژه حضرت امام محمد باقر علیه السلام احترام و اکرام شایانی کرد. وی علاوه بر آن که خود شخصا با برخی از علما و گروه‌های مذهبی به مذاکرات علمی (بویژه کلامی - اعتقادی) می‌پرداخت برقراری جلسات علمی و مباحثات کلامی را هم آزاد اعلام کرد.

این اقدامات مترقی و خدا پسندانه او هم (بویژه آزاد گذاشتن نقل و کتابت حدیث) گامی مؤثر در جهت رشد و شکوفایی علوم اسلامی مخصوصاً کلام محسوب می‌شود.

## ۲. گسترش قلمرو جغرافیایی اسلام و ازدیاد مسلمانان

گسترش قلمرو جغرافیایی اسلام و ازدیاد مسلمانان، موجب شد تا مردم این سرزمین‌ها بویژه مردم سرزمین‌هایی مانند ایران، هند، چین و... که دارای فرهنگ و تمدن کهن و ریشه دار بودند، به اسلام گرایش پیدا کنند و همراه با پرسش‌ها، اطلاعات و آگاهی‌های زیادی وارد حوزه تمدن و فرهنگ اسلام کردند به طور طبیعی این گسترش حوزه جغرافیایی اسلام و ازدیاد مسلمانان با آن ویژگی که اشاره شد، تلاقی فرهنگ‌ها، تبادل و تعامل دانش‌ها، برخورد دیدگاه‌ها و تضارب آرا را در زمینه‌های گوناگون علمی - فرهنگی از جمله در زمینه حکمت، کلام و اعتقادات به دنبال داشته است. روشن است که این تلاقی فرهنگ‌ها و تضارب آرا و تعامل فکری، عامل مهمی در جهت رشد فرهنگی مسلمانان و شکوفایی و بالندگی علوم اسلامی بویژه علم کلام شده است.<sup>۳۱</sup>

## ۳. ظهور اختلافات مذهبی و پیدایش فرق اسلامی

گرچه ریشه عمده اختلافات مذهبی و پیدایش فرقه‌های اسلامی در یک نگرش تحلیلی و بررسی تاریخی، به اختلافات در برخی مسایل کلامی - اعتقادی بر می‌گردد که پیش‌تر اشاره شد، ولی در رویکردی دیگر به وقایع تاریخی - اسلامی و بررسی آن، به تاثیر گذاری عاملی دیگر (هر چند کم رنگ تر و ضعیف تر از عامل کلامی - اعتقادی) به نام عامل فقهی و اختلاف در فتاوی فقهی فقهای بزرگ مذاهب اسلامی پی می‌بریم. ریشه بسیاری از اختلافات مذهبی به اختلاف فقهای بویژه فقها مذاهب چهارگانه اهل سنت (حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی) و برخی فرق دیگر بر می‌گردد. یعنی تعدد آرای فقهی فقها زمینه‌ای شد، برای تعدد آرای کلامی و اعتقادی؛ زیرا آنان برای اثبات حقانیت آرای فقهی خویش و انطباق آن با موازین شرع درصدد یافتن مبانی کلامی اجتهاد برآمدند و به توجیه عقلانی دیدگاه‌های فقهی خویش پرداختند.

مؤید گفتار ما این است که مذاهب مهم اسلامی در دوران امام صادق علیه السلام شکل گرفته است و گفتیم که این دوران، دوران تضارب آرا و مواجه شدن علما و فقها با پرسش‌ها و شبهات عدیده‌ای در زمینه‌های مختلف دینی و مذهبی بوده است که بخش مهمی از آن‌ها به پرسش‌ها و شبهات فقهی و مسایل فرعی و عملی اسلام بر می‌گردد. همان‌طور که اشاره



شد پاسخ به این گونه پرسش ها و شبهات فقهی نیز در بسیاری از موارد (بویژه آن گاه که از فلسفه احکام پرسیده شود) نیازمند مبانی کلامی و توجیه عقلانی است. این خود زمینه رشد و باروری مسایل کلامی را فراهم کرده و عامل رونق یافتن آن شده است.<sup>۳۲</sup>

#### ۴. ظهور زنداقه و دهری مذهبان در عصر امام صادق علیه السلام

چنان که گذشت عصر امام صادق علیه السلام مصادف شد با پیدایش و رشد دهری مذهبی و الحادگرایی که در اصطلاح تاریخی - روایی به آن ها «زندیقان» یا «زنداقه» گویند.

دو علت عمده رشد و رواج فزاینده دهری مذهبی پیش تر بیان شد. در بررسی علل ظهور و رشد فزاینده دهری مذهبان و زنداقه در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام نباید از دو عامل قابل توجه غفلت کرد:

یکی ترجمه آثار حکما، فیلسوفان و متکلمان یونانی بود. بسیاری از این کتاب های ترجمه شده یا مستقیماً در جهت نفی عقاید درست دینی بوده و یا به خاطر پیچیدگی و غموض برخی مسایل فلسفی، سوء برداشت و کج فهمی هایی را همراه داشته است، که در هر صورت زمینه ای برای انحراف از عقاید درست دینی و الحادگرایی فراهم کرده بود.

دیگری، نقش منفی و ضد دینی حکام بنی امیه و عملکرد سوء آن ها بود که باعث دامن زدن به دنیاگرایی و الحاد شد، تا جایی که برخی از این دانشمندان زندیقی مذهب و یا مسیحی در دربار معاویه از منزلت و اعتبار برخوردار بوده و آزادانه به ترویج عقاید خود می پرداختند.

وجود این گونه افراد در جامعه اسلامی آن روز بویژه زندیق مسلکانی چون ابن ابی العوجاء، عبدالله بن مقفع، ابوشاکر دیسانی، عبدالملک مصری و... و بیان ناقص و تحریف شده اسلام توسط بنی امیه زمینه انحراف در عقیده و عمل را برای عموم مسلمانان فراهم کرده بود. این ها موجب شد تا دانشمندان بزرگ اسلامی و امام باقر و امام صادق علیهما السلام به تشریح و تبیین مبانی دینی - اسلامی پرداخته و به شبهات و پرسش های منکران و زندیقان پاسخ منطقی و مستدل دهند.<sup>۳۳</sup>

## پی نوشت

- (۱) رازاین نام گذاری روشن است؛ زیرا اعتقادات زیربنای فکری - عقیدتی انسان را تشکیل می دهد، و در سایه اصول فکری و اعتقادی درست است که اعمال آدمی ارزش و اعتباری یابد و زمینه کمال و رشد و تعالی انسان را فراهم می کند. از این رو، به موازات احکام عملی که به آن «فقه اصغر» می گویند، اصول و معارف اعتقادی را «فقه اکبر» می نامند.
- (۲) رک: شوراق الالهام، ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی، ج ۱، صص ۴ و ۱۲، انتشارات مهدوی، اصفهان؛ شرح مقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۱، صص ۱۶۵-۱۶۶، انتشارات شریف رضی، قم.
- (۳) بحث جبر و اختیار که در بردارنده بحث قضا و قدر نیز می باشد - زیرا از آن جهت که به انسان مربوط است «جبر و اختیار» معنای می شود و از آن جهت که به خدا بر می گردد «قضا و قدر الهی» نامیده می شود - موجب پیدایش بحث پیرامون مسأله عدل نیز شده است؛ زیرا میان جبر و ظلم از یک سو و اختیار و عدل از سوی دیگر رابطه ای تنگاتنگ دیده می شود. رک: آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۴۶، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- (۴) اقتباس از گوهر مراد، عبدالرزاق لاهیجی، به تصحیح زین العابدین قربانی و جمعی دیگر، صص ۴۴-۴۶، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی؛ آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، صص ۱۴۴-۱۴۵.
- (۵) رک. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (۴ جلدی) ج ۲، ص ۱۲۹، چاپ بیروت، و آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۷۴.
- (۶) مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابوالحسن اشعری - ترجمه محسن مؤیدی، ص ۹، انتشارات امیرکبیر.
- (۷) انعام (۵): آیه ۵۷.
- (۸) رک. الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، صص ۷۳-۷۴ و ۸۱، دارالمعرفة، بیروت.
- (۹) توجه شود، مراد از گناه کبیره، غیر از شرک به خدا است، زیرا در کافر بودن مشرک میان مسلمانان اختلافی نیست.
- (۱۰) رک. آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۴۴.
- (۱۱) اقتباس از تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، علی اصغر حلبی، صص ۳۶-۳۷ و ۷۲-۷۳ و ۴۴-۴۵ و ۸۳. و فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی، ج ۲، صص ۱۲-۱۳ و ۱۸-۱۹، انتشارات توحید، قم.
- طرح یک پرسش و پاسخ آن ضروری است، و آن این که چرا شیعه هم مثل اهل سنت دارای مکتب کلامی مستقلی نبوده و نیست؟ پاسخ روشن است زیرا با وجود پیشوایان معصوم علیهم السلام و پاسخ گویی آنان به پرسش های عقیدتی، نیازی به چنین مکتب مستقلی نبود. اما پس از دوران ائمه علیهم السلام علما و متکلمان شیعی با الهام از سخنان بجا مانده از آنان مکتب کلامی شیعی را پایه ریزی کرده اند.
- (۱۲) تقریباً در همان زمان که ابوالحسن اشعری در عراق به تاسیس مکتب کلامی اشعریه دست زد، ابومنصور محمد بن محمود حنفی سمرقندی (متوفای ۳۳۳ ه ق) در ماوراء النهر مکتب کلامی «ماتریدیه» را پایه ریزی کرده است. تاریخ علم کلام، علی اصغر حلبی، ص ۴۹.

۱۳) رک: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام، سیدکاظم ارفع، ج ۲، صص ۵۱-۶۲، نشر مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعة، اسد حیدر، ج ۱، صص ۴۴-۴۵، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان. ۱۴) تحف العقول عن آل الرسول، شیخ ابومحمد حسن بن علی بن حسین الحرانی، ص ۲۹۷، مؤسسه نشر اسلامی مدرسین، قم. ۱۵) رک: زندگانی امام باقر علیه السلام، احمد حیدری، صص ۱۵۰-۱۵۷، تهیه و نشر نمایندگی ولی فقیه در جهاد استان خراسان.

۱۶) ما شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بر این باوریم که همه ائمه کلامشان نور و طینتشان واحد و منصوب از جانب خدا و رسولش هستند و نیز وارث علوم پیامبران گذشته و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشند. از این رو، با این که هر کدام از آن ها به ویژگی هایی ممتاز گشته اند، ولی همگی از شخصیت الهی - انسانی و فضایل و کرامت های نفسانی و علم و ایمان یکسان برخوردار بوده اند، و رسالت های الهی خویش را به نحو احسن و کامل به انجام رسانده اند. به عنوان مثال، اگر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به جای حضرت امام حسین علیه السلام و در عصر و زمان آن حضرت می زیست همان کاری را می کرد که امام حسین علیه السلام کرده است، یعنی دست به قیام خونین کربلا و نهضت عاشورا می زد، به عکس، اگر امام حسین علیه السلام نیز در شرایط زمانی و مکانی و موقعیت سیاسی امام صادق علیه السلام بسر می برد، همان شیوه اش را در نشر معارف اسلامی، و ایجاد تحول بنیادی علمی و فرهنگی به کار می برد.

۱۷) ناگفته نماند اگر می بینیم امام صادق علیه السلام هم خود وارد معرکه دعوی سیاسی نمی شود، و هم دیگر علویان مبارزو انقلابی را از سرانجام کار و ناکامی در مبارزات خبری دهد، برای این بود که شرایط سیاسی و اجتماعی را برای قیام مسلحانه مناسب نمی دید، گواه گفتارمان پذیرفتن رهبری قیام ابومسلم خراسانی و دیگر هم زرمانش است. رک. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، صص ۲۸۲-۳۹۰، نشر مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، قم.

۱۸) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۸، چاپ قم. ۱۹) رک: صادق آل محمد صلی الله علیه و آله، محمود منشی، ص ۱۳۳، مؤسسه انتشارات زمانه، چاپ اول.

۲۰) رک: مغز متفکر جهان شیعه، تهیه مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه ذبیح الله منصور، صص ۹۱-۱۰۷ سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، مهرماه ۱۳۶۰. ۳. البته گرچه این کتاب گوشه هایی از حقایق زندگی و شخصیت علمی امام صادق علیه السلام را بیان کرده است، ولی مطالب نادرست و باطل فراوانی نیز در آن یافت می شود. از این رو، کسانی که قصد مطالعه این کتاب را دارند باید به این مساله مهم توجه داشته باشند.

۲۱) به نقل از کتاب امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالحلیم جندی، ترجمه عباس جلالی، ص ۳۳۸.

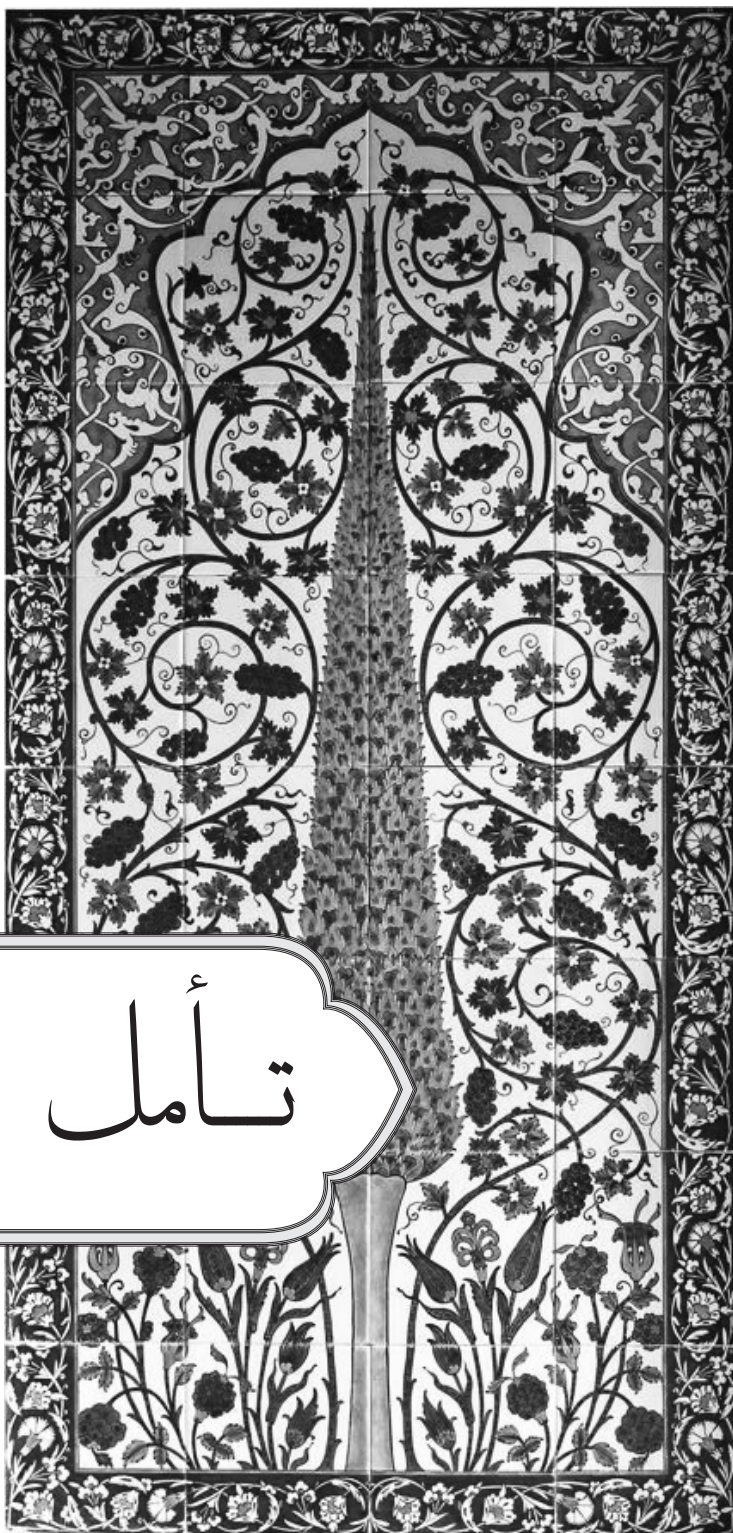
۲۲) رک: ارشاد شیخ مفید، صص ۲۸۰-۲۸۱، چاپ مکتبه بصیرتی، قم؛ اصول کافی، ج ۱، صص ۷۴-۷۵، چاپ اسلامیه، تهران.

۲۳) رک: پرتوی از چهره درخشان امام صادق علیه السلام، به قلم چند دانشمند اسلامی، ترجمه محمدرضا انصاری، صص ۵۶-۶۱، کانون انتشارات محمدی، تهران.

۲۴) رک: اصول کافی، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۵۳، ترجمه و شرح محمدباقر کمره ای، نشر اسلامیه، تهران؛ پرتوی از چهره درخشان امام صادق علیه السلام، صص ۸۰-۸۷.

۲۵) امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالحلیم جندی، ترجمه عباس جلالی، ص ۳۱۵. ۲۶) رک: صفحاتی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام، محمدحسین مظفر، ترجمه و

- نگارش سیدابراهیم سیدعلوی، ص ۲۲۴، انتشارات رسالت قلم، تهران.
- ۲۷) رک: امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالحلیم جندی، ترجمه عباس جلالی، ص ۲۴۰؛ نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۸) موسوعة الامام الصادق علیه السلام، سیدمحمدکاظم قزوینی، ج ۲، صص ۴۲۰-۴۲۱، مطبوعاتی سیدالشهداء قم.
- یادآوری این نکته لازم است که برخی از متکلمان بزرگ مسیحی در دربار معاویه در شام به سر می بردند و از آزادی کامل در بیان عقاید خود برخوردار بودند؛ این ها نیز تا حدودی در انتقال فرهنگ یونان و اروپای آن زمان به جامعه اسلامی نقش داشتند. مانند یحیی دمشقی، سرجون بن منصور، اخطل، شاعر عرب زبان مشهور، غیلان دمشقی (قدری مذهب)، که در دمشق مذهب کلامی اعتزال را تبلیغ می کرد و با عمر بن عبدالعزیز مباحثاتی نیز داشته است. رک: تاریخ معتزله، محمدجعفر جعفری لنگرودی، صص ۱۰۱-۱۰۲، نشر کتابخانه گنج دانش، تهران.
- ۲۹) رک: مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۱۹۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۳۰) رک: سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، صص ۳۱۴-۳۲۵؛ امام جعفر صادق علیه السلام، ص ۲۲۸.
- ۳۱) آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ص ۱۴۵.
- ۳۲) رک: تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، علی اصغر حلبی، صص ۶۷-۷۱؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، اسماعیل اشعری، ترجمه محسن مؤیدی بویژه صص ۱۵-۱۷ و ۴۰-۴۱ و ۴۹، ۶۹ و ۱۵۰.
- ۳۳) برگرفته از دانشنامه جهان اسلام، حرف «ب» جزوه چهارم، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، صص ۶۳۱-۶۳۲، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی؛ تاریخ معتزله، محمدجعفر جعفری لنگرودی، صص ۱۰۱-۱۰۲.



تأمل

## پرسش

آیا امام صادق (ع) مؤسس مذهب شیعه است؟  
و لقب رئیس مذهب برای آن حضرت صحیح است؟

### پاسخ اجمالی

پیدایش شیعه از زمان پیامبر اسلام (ص) بوده و انتخاب لقب رئیس مذهب برای امام صادق (ع) به این دلیل بوده که این امام بزرگوار به جهت آزادی عملی که بر اثر درگیری امویان و عباسیان به وجود آمد، توانست در حد وسیعی به توسعه فکری مذهب تشیع بپردازد و این معنا، نفی تلاش دیگر امامان نیست.

اصطلاح رئیس مذهب شیعه که اکثراً بر امام صادق (ع) اطلاق می شود، ناظر به فقه شیعی در برابر مذاهب اهل سنت است، و گرنه اساس تشیع و مکتب امامت از لحاظ معارف بنیادی، در عرض مذاهب فقهی نبوده و معارف اصلی اسلامی را شامل می شود که جز در مکتب اهل بیت (ع) (عموماً) قابل وصول نیست.

### پاسخ تفصیلی

بی گمان مقصود از تشیع، همان حقیقت راستین اسلام است که مؤسس آن پیامبر اسلام (ص) بوده، و امت را به متابعت از علی (ع) و اهل بیت (ع) رهنمون کرده، تا بتوانند از این در، بر شهر علم محمدی راه یابند.

در زمان امام صادق (ع) شرایطی فراهم شد که امکان بیشتری برای ترویج علوم فراهم بود، و معارف دینی فرصت بیشتری برای اظهار داشت. از طرفی می بینیم که هفتاد درصد از روایات فقهی شیعه به نقل از آن حضرت بوده، همچنان که مذاهب فقهی اهل سنت نیز در همین دوره پایه گذاری شده است. پس

این دوره، دوره شکل‌گیری مذاهب فقهی اسلام نیز بوده است. اصطلاح رئیس مذهب شیعه که اکثراً بر امام صادق (ع) اطلاق می‌شود، بیشتر ناظر به فقه شیعی در برابر مذاهب اهل سنت است، و گرنه اساس تشیع و مکتب امامت از لحاظ معارف بنیادی، در عرض مذاهب فقهی نبوده و معارف اصلی اسلامی را شامل می‌شود که جز در مکتب اهل بیت (ع) قابل وصول نیست.

بنابراین، این گونه اصطلاحات، ناظر به شرایط تاریخی بوده و صرفاً جنبه توصیفی دارد و تشیع به عنوان مکتب اهل بیت (ع) حقیقت راستین اسلام است و صرفاً مذهبی فقهی در عرض سایر مذاهب نیست. با این حال فقه متعالی شیعه به عنوان یکی از افتخارات تشیع در زمان امامت امام صادق (ع) در برابر سایر مذاهب فقهی اظهار شد و از این روی تبیین علم شریعت نیز بیشتر به آن حضرت اختصاص داشته است.

همان گونه که بیان شد به جهت وضعیت خاصی که در زمان امام صادق (ع) پیش آمد، پیروان حضرتشان نیز به جهت آزادی نسبی که برایشان پدید آمده بود، به شیعه جعفری (ع) شهرت یافتند، و در گفتار امام صادق (ع) شیعیان به این لقب نامیده شده‌اند.<sup>۱</sup>

امادریبشتر موارد، دیگر امامان معصوم شیعیان را منتسب به نام خود نکردند (بدین معنا که گفته نشده شیعه باقر، شیعه کاظم و...) و نیز خود شیعیان نیز از انتساب خویش به آن امامان بزرگوار در خوف و هراس بوده‌اند. گفتنی است که در صدر اسلام، پیروان امام علی (ع) در روایات پیامبر (ص) و خود ایشان به لقب شیعه منتسب شده‌اند.<sup>۲</sup>

## پی‌نوشت

[۱] کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۹، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.

[۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۶۱ و ۴۹۷، انتشارات کتابخانه اسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ش.

## حقیقت «سنت الله» چیست؟

سنت در لغت یعنی راه، روش، طریقت و دستور؛ سنت از ماده «سَنَّ يَسُنُّ»<sup>[۱]</sup> سَنَّهُ، یعنی دستوری را وضع کرد.<sup>۲</sup> جمع آن «سُنَن» است. بنابراین، تعریف لغوی سنت الله یا سنت الهی؛ یعنی راه و روش خداوند، و دستور خداوند. سنت الهی در اصطلاح عبارت است از: روش خداوند در اداره نظام هستی و موجودات.

به چند سنت الهی به عنوان نمونه اشاره می‌شود

۱. فرستادن پیامبران: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمِهَا رَسُولًا». در این آیه سنت الهی در عذاب قُرَى (شهرها)، و انقراض اهل آنها بیان شده، و آن این است که عذاب الهی هیچ وقت از خدای تعالی صادر نشده، مگر بعد از آن که حجت را بر آنان تمام کرده باشد؛ یعنی پیامبری را به سویشان فرستاده باشد، تا آیات خدا را بر آنان بخواند، و بعد از آن که ایشان آن پیامبر را تکذیب کرده، و به آیات خدا کفر ورزیده باشند.<sup>۳</sup>

۲. امتحان بندگان: سنت امتحان و آزمایش به سختی‌ها و سنت عطاء نعمت، دو سنت الهی برای آزمایش امت‌ها است.<sup>۴</sup>

۳. روزی دادن به بندگان: روزی دادن به مردم یکی از سنت‌های الهی است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند؛ از این رو به مقداری که می‌خواهد (و مصلحت می‌داند) نازل می‌کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بینا است».<sup>۵، ۶</sup>



۴. **هلاکت و نابودی ظالمان:** «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ»!<sup>۷</sup> چه بسیار آبادی‌های ستمگری را در هم شکستیم و بعد از آنها، قوم دیگری روی کار آوردیم. «کَمْ» یعنی هر کس قانون الهی را بشکند، شکسته می‌شود. «قَصَمْنَا» قسم به معنای شکستن شدید است.<sup>۸</sup>

۵. **هدایت مردم به سوی توحید، بندگی و به سعادت رساندن راه یافتگان و بدبخت کردن گمراهان:** خداوند قرآن را نازل کرد و آن را راهنمای ملتی قرار داد که ثابت قدم و استوار است. و این کار بر طبق سنت الهی جریان یافته؛ چرا که سنت او در هدایت مردم به سوی توحید و بندگی و به سعادت رساندن راه یافتگان و بدبخت کردن گمراهان در همه اعصار اینچنین بوده است.<sup>۹</sup>

۶. **ازدواج:** ازدواج یک سنت الهی است.<sup>۱۰</sup>

## پی‌نوشت

[۱]. جبران، مسعود، الزائد، فرهنگ الفبایی عربی، فارسی، مترجم: انزابی نژاد، رضا، ج ۱، ص ۹۸۱، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ ش.

[۲]. سیاح، احمد، لغت‌نامه یا فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، ج ۱، ص ۸۹۳.

[۳]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، موسوی همدانی، محمد باقر، ج ۱۶، ص ۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

[۴]. همان، ج ۸، ص ۲۵۲.

[۵]. «وَلَوْ يَسْطُرُ اللَّهُ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»؛ شوری، ۲۷.

[۶]. المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه)، ج ۱۸، ص ۸۱.

[۷]. انبیاء، ۱۱.

[۸]. قرآنتی، محسن، تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۳۲، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم، ۱۳۸۲ ش؛ المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه)، ج ۱۳، ص ۴۶۴.

[۹]. همان، ص ۷۷.

[۱۰]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۶۳، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.

# پرسش

چه تفاسیری از واژگان «فقر» را می‌توان در «مصباح الشریعه» امام صادق (ع) یافت؟

## پاسخ اجمالی

واژگان «فقر» در مصباح الشریعه<sup>۱</sup> چندین بار مورد استفاده قرار گرفته و با نگاه‌های مختلف به این موضوع پرداخته می‌شود.

### ۱. نیازمندی مؤمن به فقر

«خوشا به حال کسی که آشکار و نهانش یکی باشد و او در این حال به ده چیز نیازمند می‌باشد: ... دوست داشتن فقر...»<sup>۲</sup> مقصود از این روایت را به ناچار باید به فقر و فرودستی‌ای حمل کرد که بر رفاه‌طلبی ترجیح داده می‌شود. و گرنه روایات دیگری وجود دارند که توسعه اقتصادی را ارجمند می‌شمرند و شکوفایی معیشتی را گرانمایه، بابرکت، و از آثار برنامه وعده داده شده توسعه اقتصادی در اسلام می‌نامند و خطرهای فقر و پیامدهای فاجعه‌بار واپس ماندگی اقتصادی را گوشزد می‌کنند. البته دانشمندان مسلمان و کارشناسان علم حدیث، برای سازگاری بخشیدن به مفهوم فقر در احادیث ستایشگر با مفهوم فقر در روایات سرزنشگر آن، راه‌های مختلفی را بی‌موده‌اند، و آنها را متمایز شمرده‌اند.<sup>۳</sup> که بحث از آن از فرصت این پاسخ خارج است.

با این حال، به نظر می‌رسد که آیات و روایات این مبحث چنان چینش شده‌اند که پژوهشگر به سادگی می‌تواند از رهگذر تأمل در آن، دیدگاه اسلام را در باب توسعه اقتصادی دریابد و بدین سان، به مفهوم روایات ستاینده فقر، با فرض درستی اسناد آنها، پی برد. با ملاحظه مجموع مباحث مطرح شده، جای هیچ تردیدی در این نکته باقی نمی‌ماند که اسلام هرگز به فقر‌گرایی ندارد و به سوی آن جهت‌گیری نمی‌کند، بلکه توسعه اقتصادی، به شکلی برجسته، از اهداف مهم این دین به شمار می‌رود.

به بیان دیگر؛ جهت‌گیری و مبارزه اسلام در رویارویی با فقر و برنامه‌ریزی‌هایش در مسیر توسعه اقتصادی، از اصول مسلم اسلامی است. بر این پایه، هرگاه روایاتی به چشم خورند که ظاهراً مردم را به سوی فقر دعوت می‌کنند، -مانند این حدیث در مصباح الشریعة- پس از قطعی شدن انتساب آنها به پیشوایان دین، چاره‌ای جز آن نیست که مقصود روایات مزبور را در ظاهر آنها نجوییم.

## ۲. فقر نفس و جان

«به ناتوانی و کوتاهی و تقصیر و نیز به فقر خود در پیشگاه خدا، اعتراف کن؛ زیرا تو به بندگی او و انس یافتن با وی، روی آورده‌ای».<sup>۴</sup>

حضرت عیسی (ع) در جواب «چگونه صبح کردی؟»، فرمود: «به آنچه امید دارم، نرسیده‌ام و از آنچه می‌ترسم، حذر نتوانم. به طاعت مأمور گشته‌ام و از معصیت نهی شده‌ام. بنابراین، فقیری نیازمندتر از خود نمی‌بینم».<sup>۵</sup>

چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛<sup>[۶]</sup> «ای مردم! شما همگی نیازمند به خدا هستید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».

آری بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است، و او خدا است، همه انسان‌ها بلکه همه موجودات سر تا پا فقیر، وابسته و نیازمند به آن وجود مستقل می‌باشند که اگر لحظه‌ای ارتباطشان با او قطع شود هیچ‌اند و بوج. همان‌گونه که او بی‌نیاز مطلق است انسان‌ها فقر مطلق‌اند، و همان‌گونه که او قائم به ذات است مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی‌نهایت از هر نظر، و واجب الوجود در ذات و صفات. توجه به این واقعیت، دو اثر مثبت در انسان‌های مؤمن می‌گذارد، از یک سو آنها را از مرکب غرور و خودخواهی و طغیان پیاده می‌کند، و به آنها هشدار می‌دهد که چیزی از خود ندارند که به آن بیالند، هر چه هست امانت‌های پروردگار نزد آنها است. از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند، و طوق عبودیت غیر الله را بر گردن نهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همتشان گردند.

بنابراین، انسان‌ها نیازمند به خدای متعال هستند و نه غیر او، و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند، و رفع نیازمندی خود را از غیر او طلب کنند که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاج‌اند، حتی

بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند، نه این که از خود استقلال دارند.

### ۳. نگرانی دادن از فقر

«آنچه در ایام زندگی نزد تو و به دست تو می باشد از اموال منقول و غیر منقول، نفعی به حال تو نخواهد داشت، مگر آن که از جهت این دارایی و ثروت ظاهری حالت غرور و خودبینی پیدا کنی. پس تا کی و چقدر برای دنیا کوشش و سعی می کنی؟ و چقدر دنیا را برای خود می خوانی؟ آیا می خواهی که خود را فقیر و نیازمند کرده، و دیگران را با اموال خود مالدار کنی؟»<sup>۷</sup>

برای آگاهی بیشتر درباره فقر و ثروت و روشن شدن روایات مزبور، نمایه های زیر را مطالعه کنید:

«راهکار قرآن برای برقراری توازن بین فقر و غنا»، سؤال ۳۷۰۴۸

«فقر موجب فخر و مرگ بهتر از فقر»، سؤال ۸۳۱۷۲

«اسلام و ثروت اندوزی»، سؤال ۱۳۹۸

## پی نوشت

[۱]. ر.ک: «مصباح الشریعه و ویژگی های آن»، سؤال ۲۳۵۳۵.

[۲]. منسوب به جعفر بن محمد (ع) (امام ششم)، مصباح الشریعه، ص ۹۹، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.

[۳]. ر.ک: فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۷، ص ۳۱۹ - ۳۳۰، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶ ش؛ نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعادة، ص ۳۵۱ - ۳۶۲، قم، هجرت، چاپ ششم، ۱۳۷۸ ش؛ مشکینی اردبیلی، علی، مسلکنا فی العقائد والأخلاق والعمل، ص ۱۸۲ - ۱۸۳، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۳۴ ق؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۴ - ۱۷۶، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.

[۴]. مصباح الشریعه، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

[۵]. همان، ص ۱۶۸.

[۶]. فاطر، ۱۵.

[۷]. مصباح الشریعه، ص ۸۴.

# پرسش

تاریخچه فقهت در اسلام مخصوصاً بحث مرجع تقلید  
از کی شروع شده است؟

## پاسخ اجمالی

مسئله تقلید و رجوع عالم به جاهل امری عقلی بوده و منحصر به زمان، مکان و دانش خاصی نیست، بلکه تمام عاقلان اگر در کاری متخصص نباشند به متخصص آن رجوع می‌کنند.

همچنین قرآن و سایر منابع اسلامی، همچنین سیره پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) دلالت بر ترغیب رجوع به راویان احادیث و اسلام شناسان حتی در زمان حضور معصومان(ع)، می‌کند، و این امر در زمان غیبت امام مهدی(عج) خود را بیشتر نشان داده است. شواهد تاریخی از صدر اول بر آن دلالت داشته و نقش بی بدیل علمای شیعه در همه دوران‌ها غیر قابل انکار است.

## پاسخ تفصیلی

طبق آموزه‌های اسلام کسب معارف دینی بویژه اصول دین بر هر شخصی واجب است و قرآن کریم در موارد متعددی انسان را به علم فرا خوانده، همان‌طور که به تفکر ترغیب کرده است. فقهت به معنای عام نیز امری است که خداوند نه تنها بر آن ترغیب نموده، بلکه ترک آن را مذمت کرده: «چرا از هر فرقه‌ای دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا این‌که در دین آگاهی یابند»<sup>۱</sup>. از طرفی تربیت شاگردان فقیه و آگاه، در زمان ائمه(ع) و ارجاع مردم به آنان از همان صدر اول آغاز گشته و ائمه اطهار(ع) بعضاً مردم را به شاگردان خود ارجاع می‌دادند. در این باره روایاتی وجود دارد؛ از جمله امام علی(ع)

به قثم بن عباس می نویسد: «صبح و شام بنشین و برای مردم سؤال کننده فتوا بده و جاهل را آگاه و با عالم مذاکره کن».<sup>۲</sup>

این دسته از روایات، امر ارجاع به غیر امام معصوم (ع) تا قبل از غیبت امام مهدی (عج) را روشن می کند و این که ارجاعات ائمه (ع) به شاگردان مورد طبق آموزه های اسلام کسب معارف دینی بویژه اصول دین بر هر شخصی واجب است و قرآن کریم در موارد متعددی انسان را به علم فرا خوانده، همان طور که به تفکر ترغیب کرده است. فقاہت به معنای عام نیز امری است که خداوند نه تنها بر آن ترغیب نموده، بلکه ترک آن را مذمت کرده: «چرا از هر فرقه ای دسته ای کوچ نمی کنند تا این که در دین آگاهی یابند».<sup>۱</sup>

از طرفی تربیت شاگردان فقیه و آگاه، در زمان ائمه (ع) و ارجاع مردم به آنان از همان صدر اول آغاز گشته و ائمه اطهار (ع) بعضاً مردم را به شاگردان خود ارجاع می دادند. در این باره روایاتی وجود دارد؛ از جمله امام علی (ع) به قثم بن عباس می نویسد: «صبح و شام بنشین و برای مردم سؤال کننده فتوا بده و جاهل را آگاه و با عالم مذاکره کن».<sup>۲</sup>

این دسته از روایات، امر ارجاع به غیر امام معصوم (ع) تا قبل از غیبت امام مهدی (عج) را روشن می کند و این که ارجاعات ائمه (ع) به شاگردان مورد اطمینان امری شایع بوده است. در زمان غیبت امام مهدی (عج)، این روایت معروف از آن حضرت است که فرمود: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛<sup>۳</sup> اما راجع به حوادثی که اتفاق می افتد پس در آنها به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ چون آنها ایند که حجت من بر شما بوده و من حجت خدا بر آنان خواهم بود.

بر اساس این روایت؛ تکلیف مردم در عصر غیبت امام مهدی (عج) روشن شده و مراد از راویان حدیث که در روایت آمده همان کسانی هستند که در اثر سر و کار داشتن زیاد با روایات و منابع دینی، توانایی استخراج احکام دینی را دارند.

مراجع دینی به عنوان کارشناسان این فن بوده، و مراجعه به کارشناس امری عقلی و در همه شئون زندگی بشر لازم بوده و اختصاص به احکام دین ندارد، بلکه در تمامی رشته ها و نیازمندی ها، وضعیت به همین صورت است؛ یعنی یا باید هر کس خود پزشک باشد یا به پزشک مراجعه کند و یا خود باید مکانیک باشد و یا در امور فنی به مکانیک مراجعه نماید و ...

حال، اگر در زمینه احکام فقهی کسی خود کارشناس باشد نیازی نیست

- بلکه جایز نیست - تقلید کند؛ ولی کسی که متخصص فن نیست باید رجوع به عالم کند؛ زیرا این دستور عقلای عالم و مورد پذیرش همه خردمندان است.

خداوند نیز در ارشاد و تأکید بر آن فرموده است: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛<sup>۴</sup> اگر نمی دانید از دانایان پرسید.

امام صادق (ع) فرمود: «علما وارثان پیامبرانند؛ چون پیامبران از خود درهم و دینار باقی نگذاشتند، بلکه احادیثی را به میراث گذاشتند. کسی که بخشی از آن را فراگیرد، همانا بهره‌ای فراوان برده است. پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی می‌گیرید؟ همانا در میان ما (اهل البیت) در هر نسلی، عدالت پیشگانی هستند که علوم ما را از تحریف غلو کنندگان و شبهه‌های شبهه افکنان و تأویلات نابجای جاهلان، حفظ می‌کنند».<sup>۵</sup> همچنین امام باقر (ع) فرموده است: «علم را از حاملان آن فراگیرید و آن را به برادرانتان بیاموزید همان طور که علما آن را به شما آموختند».<sup>۶</sup>

۲. مرجع تقلید به کسی گفته می‌شود که متخصص در مسائل فقهی باشد؛ یعنی سعی و تلاش فراوان در راه استخراج احکام دین از منابع آن [۷] کرده باشد، به نحوی که این امر برای او ملکه‌ای را به وجود آورده باشد که به راحتی بتواند مسائل را از منابع آنها استخراج کرده و ارائه نماید که معمولاً نتیجه آن را در کتابی با نام «توضیح المسائل» گردآوری می‌کند. مرجع تقلید شرایط دیگری مانند تقوا و پارسایی و آگاهی لازم از مسائل جهان اسلام و تشیع را نیز باید داشته باشد.

همان طور که گذشت تقلید در مذهب شیعه از عصر امامان (ع) آغاز شد که پیروانشان را به روایان حدیث و یاران نزدیک خود، ارجاع می‌دادند و گاهی یاران خود را به حضور در مساجد و مراکز عمومی برای فتوا دادن و ارشاد مردم تشویق می‌کردند.<sup>۸</sup> که این امر، احیاناً به علت فاصله زیاد میان شهرها، فراهم نبودن امکانات ضروری برای مسافرت مردم و دشواری دسترسی به امام معصوم (ع) بود. در عصر غیبت صغرا نیاز به تقلید در احکام شرعی بیشتر احساس شد و بنابراین روایتی که از امام مهدی (عج) نقل شد مرجع شناخت احکام در موضوعات جدید را فقیهانی معرفی فرموده که دارای شرایطی هستند و مردم باید از آنها تقلید کنند، و این امر اختصاص به زمان خاصی ندارد.

تقلید در کتاب‌های اصول فقه از قرن چهارم هجری به عنوان یک اصطلاح فنی تعریف شد.<sup>۹</sup> اولین کسی که در میان شیعیان مقام مرجعیت خاص و

عام را یافت، شیخ طوسی در قرن پنجم بود؛ لذا وی را «شیخ الطائفة» نامیدند، و نظرات فقهی او مورد رجوع علمای دیگر نیز بود، اگرچه قبل از شیخ طوسی در قرن چهارم نیز اشخاصی مانند استادش شیخ مفید مرجع عام مردم و پناهگاه آنان در امر دینی و معنوی بودند. همچنین اشخاصی؛ مانند ابن ابی عقیل عمانی، ابن ولید، بویژه شیخ صدوق (ره) بر طبق روایات و با حفظ متن روایات برای مردم کتاب فتوایی می نویسند، شیخ صدوق به تقلید از کتاب «طیب من لا یحضره الطیب»؛ (پزشک کسی که پزشک در دسترس او نیست)، کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه»؛ (مرجع و عالم کسی که عالم در دسترس او نیست)، را می نویسد، و همواره علمای شیعه خود را متعهد به پاسخ‌گویی به مسائل شیعیان و گاهی حتی سائر مذاهب اسلامی می دانستند و در هیچ برهه‌ای از زمان این امر تعطیل نگردید، اما اوج آن در زمان شیخ طوسی (ره) بود؛ چون گرچه پاسخ‌گویی به مسائل مردم امری عادی و ملموس بود، ولی چون حکومت‌ها معمولاً سنی مذهب بودند علما و کتاب‌های آنها علاوه بر مسائل عبادی عام به امور جزئی و مسائل جدید نیز می پرداختند تا این‌که - به گفته شیخ طوسی در اول کتاب مبسوط<sup>۱</sup> - به شیعه طعنه زدند که شما در مسائل فرعی جدید مطلبی ندارید؛ لذا خود وی دست به کار شده و کتاب «المبسوط» را که بیشتر به فروع ریز فقهی پرداخته به نگارش در می آورد و با توجه به عظمت شیخ چندین قرن علما از سفره پر نعمت وی بهره بردند و کمتر کسی بر خلاف نظر او چیزی می‌گفت تا زمان ابن ادریس حلی (ره) که این سد شکسته شد و فقها جرأت کردند نظرات شیخ طوسی را به چالش علمی بکشانند.

باز در همین دوران است که کتابی مانند «شرائع الاسلام» نگاشته می‌شود و هنوز هم که هنوز است کتابی به زیبایی و دسته‌بندی و تفکیک فروع از اصول به مانند آن نگاشته نشده است. بعد از آن شهید اول و دوم هستند که به صورتی روان ترفقه استدلالی و فتوایی را مخلوط کرده و کتاب‌هایی مانند لمعه و شرح آن را در دسترس همگان قرار دادند. و در هر دوره‌ای از زمان، فقیهی طراز اول زعامت شیعه را به عهده داشته و هیچ زمانی نبوده که مرجعیتی عام برای مردم وجود نداشته باشد. از شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن ادریس گرفته تا علامه حلی، شهیدین، مقدس اردبیلی، شیخ بهائی، مجلسی اول و مجلسی دوم و تا فقه‌های قرون اخیر مانند شیخ انصاری، صاحب جواهر و بسیاری از فقه‌های نام‌دار دیگر که هر کدام مانند کوهی استوار مرجع و ملجأ و پناهگاه شیعیان بوده و هستند.



بله در دوران صفویه با حضور علمای مهاجر از جبل عامل لبنان، در دربار صفویه (از جمله پدر شیخ بهائی حسین بن عبد الصمد عاملی ۹۱۸ - ۹۸۵) گرایشی به ایجاد تمرکز در روحانیت شکل گرفت و علمایی پدیدار شدند که شهرتی فراتر از منطقه خود داشتند. نه این که مرجعیت در آن زمان شروع شده باشد؛ زیرا همان طور که گذشت نقل و عقل این امر را مردود می‌شمارند. بلکه دفاع هماهنگی حکومت‌ها همان طور که برای اهل سنت در طول تاریخ موجب تقویت آنان شده در زمان صفویه هم برای علمای شیعه فرصتی را فراهم آورد که قبل از آن فراهم نبود نه این که علما وابسته به آنان بوده‌اند.<sup>۱۲</sup> و با مراجعه به تاریخ، صحت این امر روشن‌تر می‌شود و شاهد آن هم شکوفایی و بروز علمای شیعه در هر زمانی بوده است که نقطه اوج این تمرکز در دوران اقامت آیت الله بروجرودی (ره) در حوزه علمیه قم شکل گرفت.

## پی‌نوشت

- [۱]. توبه، ۱۲۲.
- [۲]. قطب الدین راوندی، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، محقق و مصحح: حسینی، سید احمد، ج ۱، ص ۳۲۷، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- [۳]. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۴۸۴، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
- [۴]. نحل، ۴۳.
- [۵]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۳۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۶]. همان، ص ۳۵.
- [۷]. ر.ک: مبانی صدور فتوا، پاسخ ۵۲۴.
- [۸]. «وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْبِتْ لِلْمُسْتَفْتَى وَ عَلِيمِ الْجَاهِلِ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمِ»؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق؛ ر.ک: «اجتهاد در شیعه»، سؤال ۷۹۶؛ «نقش حدیث بر فقه»، سؤال ۲۶۵۳۴.
- [۹]. گرجی، ابوالقاسم، ادوار اصول الفقه، ص ۳۸، نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- [۱۰]. ر.ک: شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، محقق و مصحح: کشفی، سید محمد تقی، ج ۱، ص ۲، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.
- [۱۱]. حسینی جلالی، سید محمد حسین، فهرس التراث، ج ۱، ص ۸۱، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۴۲۲ ق.
- [۱۲]. ر.ک: علامه مجلسی مداح حکومت صفویه یا مروج تعلیم دینی، پاسخ ۱۳۳۹۶.

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa25329>

# پرسش

مصباح الشریعه اثر کیست  
و ویژگی هایش چیست؟

## پاسخ اجمالی

کتاب مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق (ع) است که مطالب آن پیرامون اخلاق، مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان است که در صد باب تنظیم شده است. در نویسنده این کتاب اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی آن را به شیخ زین الدین معروف به شهید ثانی و برخی دیگر به هشام بن حکم و برخی نیز به فضیل بن عیاض نسبت می دهند.

برخی از علما به دلیل مجهول دانستن نویسنده این کتاب و مرسل بودن و مخالفت روایاتش با روایات متواتر در بخشی از موارد، از نقل روایات این کتاب خودداری نموده اند. ولی گروهی از بزرگان؛ مانند سید بن طاوس، شیخ الفقها شهید ثانی، فاضل عارف قاسانی، شیخ ابراهیم کفعمی، ابوالفتوح رازی و... این کتاب را مورد اعتماد دانسته و بسیاری از روایات این کتاب را در کتاب های خود نقل و به آنها استناد نموده اند

## پاسخ تفصیلی

کتاب مصباح الشریعه، منسوب به جعفر بن محمد صادق (ع) امام ششم است که مطالب آن پیرامون اخلاقیات و مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان است و در صد باب مرتب گشته است.<sup>۱</sup> در نویسنده این کتاب شریف اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی آن را به شیخ زین الدین معروف به شهید ثانی<sup>۲</sup> و برخی دیگر به هشام بن حکم<sup>۳</sup> و برخی نیز به فضیل بن عیاض<sup>۴</sup> نسبت می دهند. دیدگاه علما نسبت به این کتاب یکسان نیست، گروهی می گویند: «این کتاب

شریف از بهترین و جامع‌ترین کتب شیعه است که در آداب و حکم و معارف، کتابی به این اختصار که جامع دقایق و لطایف اخلاق بوده، و در عین - حال در نهایت اتقان و اعتبار تألیف شده باشد، به دست ما نرسیده است.<sup>۵</sup> متن این کتاب دلالت بر صحت آن می‌نماید.<sup>۶</sup>

البته این کتاب، لفظ و عبارات آن حضرت نیست، بلکه بهترین و پرازش‌ترین مجموعه‌ای است که یکی از بزرگان برجسته شیعه، آداب و معارف و اخلاق و سنن مذهب شیعه جعفری را در مقابل مؤلفات مذاهب دیگر تألیف و تدوین فرموده، و به تناسب این مرام آن را به حضرت صادق (ع) که یگانه مروج و مبین احکام و آداب این مذهب است نسبت داده است و حقیقت این نسبت از لحاظ معنا و حقیقت است، نه لفظ و عبارت.<sup>۷</sup>

در این کتاب دقایق معارف و اسرار حقایق و لطائف اخلاقیات و مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان، به اندازه‌ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که کمترین نقطه ضعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمی‌شود، و آنچه مسلم است این کتاب در مرتبه فوق کتب مؤلفه متداوله علماء و محققین و عرفاء است.<sup>۸</sup>

از این رو سید بن طاوس می‌فرماید: «لازم است که شخص مسافر این کتاب شریف را همراه خود داشته باشد، زیرا آن بهترین کتاب جامع و لطیفی است که انسان را در راه سلوک به خدا کمک کرده، و اسرار و حقایق آئین مقدس اسلام را تعلیم می‌دهد.<sup>۹</sup>

### برخی دیگر می‌گویند این کتاب از چند جهت دارای مشکل است:

۱. نویسنده آن معلوم نیست.
۲. اسناد آن به امام صادق (ع) روشن و ثابت نشده است؛ یعنی روایات آن به صورت مرسل ذکر شده‌اند.
۳. روایات آن منتهی می‌شوند به صوفیه از این جهت این کتاب مشتمل است بر اصطلاحات آنان و روایت از مشایخ صوفیه و کسانی که صوفیه در روایات خودشان بر او اعتماد نمودند.<sup>۱۰</sup>
۴. در این کتاب روایاتی ذکر شده است که مضمون آن با اخبار متواتر ما در تعارض است.

بنابراین، از اعتماد به روایات این کتاب و نقل از آن خود داری می‌کنیم؛ زیرا مبنای ما احتیاط در روایت و فتوا و عمل است، پس فقط بر روایات متواتره و محفوظ به قرائن بسنده می‌کنیم.<sup>۱۱</sup>

### جواب از اشکالات وارده بر این کتاب

**اولاً:** بزرگانی؛ مانند سید ابن طاوس، شیخ زین الدین شهید ثانی، فاضل عارف قاسانی، شیخ ابراهیم کفعمی و... از این کتاب نقل حدیث نموده و تصریح به اعتماد بر آن کرده‌اند، بنابراین تشکیک برخی از متأخرین نسبت به این کتاب، معنا ندارد.<sup>۱۲</sup>

**ثانیاً:** بزرگان و ائمه نقل؛ مانند شیخ صدوق، شهید ثانی و... زمانی واسطه و راوی را از سند روایت حذف می‌کنند که یقین به ثقه بودن و عدالت وی داشته باشند و حدیث نزد ایشان مقطوع الصدور یا لااقل مظنون الصدور باشد، و گرنه حذف واسطه و نقل حدیث به صورت مرسل، بدون اعتماد به راوی و علم یا ظن به صدور حدیث، جلالت و عدالت آنان را از بین می‌برد. همان‌گونه که نقل روایت مرسل از سوی شیخ صدوق در کتاب فقیه موجب ضعف در روایت شمرده نمی‌شود، بلکه گفته شده، این گروه از روایات مرسل در فقیه اگر قوی‌تر از روایاتی نباشند که سندشان معروف و شناخته شده است کمتر از آن هم نیست. بنابراین نویسنده مصباح الشریعه سزاوارتر است که با روایات مرسلش معامله مسند شود.<sup>۱۳</sup>

البته، آنچه موجب ضعف حدیث می‌شود این است که ناقل بخواهد حدیث را به صورت معنعن نقل کند، ولی برخی از واسطه‌ها را مبهم ذکر نمایند مثلاً بگویند «عن رجل»، «عن صاحب لی»، «عن بعض أصحابه»، در حالی که در مصباح الشریعه روایات، به صورت «معنعن» و ابهام در واسطه نقل نشده است.<sup>۱۴</sup>

**ثالثاً:** منتهی شدن برخی از روایات آن به صوفیه موجب قدح و ضرر به این روایات و کتاب مذکور نمی‌شود؛ زیرا برای صوفیه دو مقصد است؛ مقصد اول، تهذیب نفس و تصفیه نفس از کدورات و تاریکی‌ها و خالی نمودن آن از رذایل و صفات قبیحه و حفظ آن از اموری که موجب تاریکی و قساوت می‌شود، همچنین وارد کردن اوصاف جمیله و کمالات معنویه در نفس، که این امور نیاز به معرفت قلب و نفس و شناخت صفات حسنه و قبیحه و مبادی و آثار آن و اموری که به واسطه آن تصفیه و تخلیه و تحلیه صورت می‌گیرد، دارد.

مقصد دوم، اموری هستند که صوفیه ادعا می‌کنند از نتیجه تهذیب نفس

و ثمره ریاضاتشان است از معرفت و شناخت و بالاتر از آن مثل وصول و اتحاد و فناء و مقاماتی که هیچ نبی مرسل و وصی‌ای از اوصیا ادعا نکرده است.

در اصل مقصد اول، اهل شرع و جمیع علما با اختلاف مشرب و مذاق، با صوفیه مشترک هستند و با هم اختلافی ندارند، چگونه در عبادات و آدابی که برای این مقصد ذکر شده است بخواهند با هم اختلاف داشته باشند؟ اما در قسم دوم، هرگز اهل تقوا و شریعت با آنان هم مسلک نبوده‌اند، چه رسد به علما و فضایی چون شهید ثانی، سید بن طاوس و... بلکه همیشه اهل علم با صوفیه در این مقصد مخالفت نموده و از آنان جدا شده‌اند.<sup>۱۵</sup>

بنابراین، ندیده گرفتن مزایای کتاب مصباح و نسبت تمایل به صوفی‌گری دادن به افرادی؛ چون ابوالفتح رازی، سید بن طاوس و شیخ الفقها شهید ثانی، از جمود فکری و کم توجهی و کم تدبری است.

رایعاً در این کتاب نه تنها روایات مخالف متواترات یافت نشد، بلکه حتی مخالف مشهور نیز یافت نشده است، فقط یک بابی در آن وجود دارد به نام باب «معرفة الصحابه»، از روایات این باب، چنین گمان می‌شود که اصل در صحابه رسول خدا(ص) حسن و نیکویی و فضل و عدالت است، چنان‌که اهل سنت بر این باور هستند.<sup>۱۶</sup>

اما حقیقت این است که آنچه از فهرست این کتاب و نسخه اصلی آن به دست آمده، این کتاب دارای صد باب است و باب معرفت صحابه نه در فهرست این کتاب ذکر شده، نه در نسخه اصلی آن، بلکه در باب هفتماد از این کتاب باب معرفت صحابه گنجانده شده در حالی که باب هفتماد طبق فهرست باب حرمة المؤمنین است، اما حرمة المؤمنین در کتاب فعلی در باب هفتاد و یکم قرار گرفته. بنابراین، باید این کتاب دارای صد و یک باب باشد که این مخالف نسخه اصلی و فهرست است، پس می‌توان نتیجه گرفت در این کتاب دسیسه شده و این باب جزء کتاب نبوده و به آن ملحق شده است.<sup>[۱۷]</sup>

بر فرض پذیرش این مطلب که باب معرفت صحابه جزو اصل کتاب باشد و دسیسه و الحاقی صورت نگرفته باشد، باز ضروری به این کتاب نمی‌زند؛ زیرا این اخبار و روایات در صدد بیان صفات صحابه و شناخت صحابه از غیر صحابه هستند؛ یعنی هر کسی که حضرت رسول اکرم(ص) را ملاقات کرده باشد و دارای این صفات باشد از اصحاب آن حضرت محسوب می‌شود و هر کسی این صفات را نداشته باشد هر چند آن حضرت را ملاقات کرده باشد از اصحاب او

محسوب نمی‌شود و اسم صحابه بر او صدق نمی‌کند و در زمره منافقین است.<sup>۱۸</sup> یا این‌که بگوییم روایات باب معرفة الصحابه بیانگر یک اصل و قاعده کلی نسبت به صحابه رسول خدا هستند و آن این‌که اصل بر این است که صحابه را افراد نیکو و سلامت از عیوب و صفات ناپسند بدانیم، مگر کسانی را که به نفاق و خیانت شناخته شده باشند.<sup>۱۹</sup>

برای اطلاع از جواب‌های تفصیلی به کتاب مستدرک الوسایل مراجعه شود.<sup>۲۰</sup>

### ویژگی‌های کتاب مصباح الشریعة

۱. جامع بودن در مسائل اخلاقی و سیر و سلوک و...
۲. ذکر مطالب به صورت دقیق، ظریف و عمیق،
۳. بیان اسرار و حقایق آیین مقدس اسلام،
۴. برتری آن نسبت به کتاب‌های دیگری که در سیر و سلوک و مسائل اخلاقی نوشته شده است،
۵. از بزرگان و برجستگان شیعه بودن نویسنده آن.<sup>۲۱</sup>

## پی نوشت

- [۱]. منسوب به جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، شرح مصباح الشریعة، مترجم، مصطفوی، حسن، متن، ص ۲، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- [۲]. شهید ثانی، زین الدین بن علی، شرح مصباح الشریعة، مترجم و شارح، گیلانی، عبد الرزاق بن محمد هاشم، محقق و مصحح: خوانساری، آقا جمال، محمد بن حسین، ص ۳، پیام حق، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، هدیة الأمة إلى أحكام الأئمة (ع)، محقق و مصحح: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی، گروه حدیث، ج ۸، ص ۵۵۰، آستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- [۳]. البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة - قم، مقدمه ج ۱، ص ۴۲، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- [۴]. «و بالجمله فلا أستبعد أن یکون المصباح هو النسخة التي رواها الفضیل، و هو علی مذاقه و مسلکه، و الذي اعتقده أنه جمعه من ملتقطات كلماته علیه السلام، فی مجالس وعظه و نصیحته»؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمه، ج ۱، ص ۲۱۵، مؤسسة آل البيت (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- [۵]. شرح مصباح الشریعه مصطفوی، متن، ص ۳.

- [٦]. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، محقق، مصحح، موسوی کرمانی، حسین، اشتهاردی، علی پناه، ج ١٣، ص ٢٠١، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
- [٧]. شرح مصباح الشریعه مصطفوی، متن، ص ٣.
- [٨]. شرح مصباح الشریعه مصطفوی، مقدمه، ص ٥.
- [٩]. ابن طاووس، علی بن موسی، الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، محقق و مصحح: مؤسسة آل البيت(ع)، ص ٩١ - ٩٢، مؤسسة آل البيت(ع)، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- [١٠]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ١، ص ٣٢، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
- [١١]. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة(ع)، ج ٨، ص ٥٥٠.
- [١٢]. مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ١، ص ١٩٤ - ١٩٨.
- [١٣]. همان، الخاتمة، ج ١، ص ١٩٦ - ١٩٧.
- [١٤]. همان، ج ١، ص ١٩٦ - ١٩٧.
- [١٥]. همان، ج ١، ص ٢٠٢ - ٢٠٤.
- [١٦]. همان، ج ١، ص ٢٠٩ - ٢١٠.
- [١٧]. همان، ج ١، ص ٢١٠.
- [١٨]. همان، ج ١، ص ٢١٢.
- [١٩]. همان، ج ١، ص ٢١٢.
- [٢٠]. همان، ج ١، ص ١٩٤ - ٢١٦.
- [٢١]. برداشت آزاد از: شرح مصباح الشریعه، مصطفوی، متن، ص ٣؛ الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، ص ٩١ - ٩٢.

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa27977>

# پرسش

معنای اصطلاحات «اجازه اجتهاد»، «اجازه روایت» و «اجازه در تصدی امور حسبیه» چیست؟

## پاسخ اجمالی

اجازه اجتهاد؛ یعنی اجازه استنباط و اجتهاد در احکام شرعی که از طرف استاد جامع الشرائط به برخی از شاگردان داده می‌شود. اجازه اجتهاد؛ یک روش پیشرفته در بین برنامه‌های آموزشی است، امروزه هم تأیید نهایی استاد یا دادن انواع اجازات و مدارک علمی از سوی مراکز بزرگ علمی در داخل کشور و یا مراکز علمی بین‌المللی برای شروع به کار و فعالیت علمی، امری رایج است.

اجازه روایت؛ یکی از طرق و راه‌های تحمل و دریافت حدیث است، که شاگرد با اجازه استادش، می‌تواند نقل روایت کند. اجازه در تصدی امور حسبیه؛ به معنای اذنی است که فقیه جامع الشرائط به افرادی می‌دهد تا بتوانند با اجازه او، به مشکلات مردم رسیدگی کنند.

## پاسخ تفصیلی

اصطلاحات مورد سؤال؛ مربوط به موضوعات مختلفی است؛ به طور مثال؛ «اجازه در روایت» در علم حدیث مورد بررسی قرار می‌گیرد و «اجازه در اجتهاد» از مسائل مربوط به علم فقه است. البته هیچ‌کدام از این امور به صراحت در روایات نیامده است. با این توضیح، اکنون به توضیح این اصطلاحات خواهیم پرداخت.



## الف. اجازه اجتهاد

مجتهد در فقه بر دو نوع است: مجتهد مطلق و مجتهد متجزی.

اگر مجتهدی در همه ابواب فقه؛ بتواند صاحب رأی و نظر باشد و بتواند از ادله اربعه (قرآن، سنت، عقل و اجماع) در همه این ابواب؛ حکم الهی را استخراج کند؛ به چنین اجتهادی؛ اجتهاد مطلق و به آن مجتهد؛ مجتهد جامع الشرائط گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

در مقابل به مجتهدی که توانایی استنباط در همه مسائل و ابواب فقهی را هنوز به دست نیاورده و فقط می‌تواند در برخی از ابواب آن؛ اجتهاد خود را به کار گرفته و احکام الهی را استخراج کند؛ مجتهد متجزی گفته شده و به چنین اجتهادی، اجتهاد تجزی می‌گویند.<sup>۲</sup>

از قدیم در حوزه‌های علمیه چنین رسم بوده که شاگردان - تحت اشراف اساتید خود - در مسیر رشد علمی و عملی حرکت می‌کردند و اگر استادی که در جایگاه مجتهد جامع الشرائط بود، توانایی استنباط احکام شرعی را در یکی از شاگردانش می‌دید، به درخواست آن شاگرد یا حتی بدون درخواست وی، اجازه اجتهاد را معمولاً با نوشتن دست خطی به او عطا می‌کرد.<sup>۳</sup>

اجازه اجتهاد یک روش و متد پیشرفته در بین برنامه‌های آموزشی است، امروزه هم تأیید نهایی استاد یا دادن انواع اجازات و مدارک علمی از سوی مراکز بزرگ علمی در داخل کشور و یا مراکز علمی بین‌المللی برای شروع به کار و فعالیت علمی، امری رایج و مورد تأیید است.

در حوزه هم چنین اجازاتی از قدیم در بین علما؛ رایج بوده و داشتن چندین اجازه اجتهاد؛ به خصوص از بزرگان؛ نشانه قوت عملی اجازه گیرنده بوده است. برای نمونه؛ در زندگی نامه حضرت آیت الله بروجردی چنین آمده است: «در مدت اقامت ایشان در اصفهان و در سن ۲۸ سالگی؛ از سوی سه تن از اساتید حوزه، برایشان اجازه اجتهاد صادر شد».<sup>۴</sup>

البته برخی از علما نیز در دادن اجازه اجتهاد بسیار سخت‌گیر بودند؛ در احوالات مرحوم شیخ انصاری نقل شده است: ایشان به کسی اجازه اجتهاد نمی‌داد و به سختی راضی به این عمل می‌شد.<sup>۵</sup>

گفتنی است؛ اجازه اجتهاد، اگر چه جنبه تأیید علمی توسط استاد را دارد،

ولی بدان معنا نیست که اگر کسی در خود قدرت استنباط را یافت و توانایی استخراج احکام الهی را پیدا کرد، تا زمانی که اجازه اجتهاد نگرفته باشد، حق اجتهاد ندارد، بلکه اگر چنین قدرتی داشت بر او واجب است که تقلید نکرده و لا اقل برای دست‌یابی به احکام شرعی، برای اعمال خودش هم که شده؛ اجتهاد کند.

### ب. اجازه روایت

در اصطلاح علم حدیث، اجازه یکی از طرق و راه‌های تحمل و دریافت حدیث است.<sup>۶</sup> از قدیم الایام در بین حدیث‌شناسان سده‌های نخست هجری؛ یکی از برترین روش‌های نقل حدیث؛ اجازه در روایت بوده است؛ بدین ترتیب که استاد و محدث؛ به برخی یا همه شاگردان خود که دارای شایستگی‌هایی مانند امانت در نقل و قدرت فهم احادیث بود، اجازه می‌داده که کتاب خاصی یا روایات راوی مشخصی یا کلیه کتاب‌ها و روایانی که خود استاد از آنان روایت نقل کرده است را شاگردان نیز به طریق استاد از آنان نقل کنند؛ مثلاً شیخ مفید اجازه نقل روایت از کتاب کافی را از استادش ابن قولویه و او از مرحوم کلینی که مؤلف این کتاب است دریافت کرده،<sup>۷</sup> مرحوم کلینی نیز اجازه نقل روایت از اساتید و محدثان بزرگی داشته است و این سلسله ادامه پیدا می‌کند تا به راویان و اصحاب بلا واسطه ائمه اطهار (ع) می‌رسد. از طرفی شیخ مفید این اجازه را به شیخ طوسی داده است و ایشان نیز در دو کتاب تهذیب و استبصار خود از این طریق بسیار نقل کرده است.

اجازه روایت یکی از روش‌های بسیار مؤثر در مقابله با جعل، وضع و تحریف احادیث بود؛ زیرا شاگرد حق نداشت هر روایتی را که می‌شنود یا در کتابی می‌بیند نقل کند، بلکه فقط اجازه نقل روایاتی را داشت که ابتدا استاد و شیخ اجازه؛ آنها را دیده و با معیارهای صحت حدیث سنجیده باشد، و در صورت صحت و تأیید آن توسط استاد بود که چنین حدیثی به نسل بعدی انتقال پیدا می‌کرد، این چنین بود که مقدار بسیار زیادی از احادیث جعلی یا تحریفات عمدی و غیر عمدی از بین احادیث پاک شد.

اجازات روایی زیادی را می‌توان در کتاب‌های علمای پیشین دید. البته امروزه با تدوین؛ نشر و انتشار گسترده کتاب‌های مرجع حدیثی همانند کتب اربعه حدیثی (کافی، الفقیه، تهذیب و استبصار) و اطمینان از عدم جعل و

تحریف در آن؛ اجازه نقل. روایت جنبه تشریفاتی پیدا کرده است.<sup>۸</sup>

### ج. اجازه در تصدی امور حسبیه

در معنای امور حسبیه گفته شده: آنچه که می‌توان در برابر انجامش انتظار اجر و ثواب داشت؛ حال چه از امور اجتماعی؛ مانند قضاوت و داوری بین مردم باشد، یا از امور شخصی؛ مانند تجهیز و دفن میت و ...<sup>۹</sup>

لذا حسبه و امور حسبیه و تصدی امور حسبیه، در بین فقهای عظام؛ مشهور است و حسبه در این موارد به معنای اجر و ثواب می‌باشد و همان طور که گفته شد مراد از امور حسبیه کارهایی هستند که بدانیم شارع مقدس اسلام راضی به تعطیل و روی زمین ماندن آنها نیست و باید انجام داد و سعادت فرد و جامعه؛ بستگی به تصدی و انجام آنها است و از طرفی مسئولیت انجام آنها متوجه شخص خاصی نشده و به نحو واجب کفایی مسئولیت انجام آنها بر عهده واجدین شرایط گذاشته شده؛ به طوری که اگر همه مکلفین از تصدی و قبول مسئولیت امتناع کنند، همه معصیت کار و مؤاخذه می‌شوند؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از اسلام و مسلمین، حفظ نسل جوان از انحرافات اخلاقی، قضاوت و حکومت و اجرای حدود، حفظ موقوفات عامه و بدون متولی، حفظ و هزینه مال مجهول المالک در موارد مقرّر، حفظ اموال ایتام و غُیّب (کسانی که غائب‌اند) و قُضَر بدون ولی (مانند دیوانگانی که ولی ندارند) و تجهیز اموات بدون ولی و امثال آنها؛ و چون کسی که مسئولیت انجام هر یک از آنها را به عهده می‌گیرد برای رضای خداوند و به امید اجر و ثواب الهی انجام می‌دهد؛ لذا به آنها امور حسبیه اطلاق شده است.<sup>۱۰</sup>

در بین افراد جامعه که می‌توانند بلکه باید این وظایف را انجام دهند؛ قدر متیقّن، این وظیفه؛ متوجه فقهای شایسته است که امور حسبیه را عهده‌دار شوند،<sup>۱۱</sup> و این منصبی است<sup>۱۲</sup> که از طرف شارع مقدس به آنان داده شده است.

از جایی که تصدی امور حسبیه از وظایف فقها شمرده شده است آنان به برخی؛ چنین اجازه‌ای را تفویض کرده‌اند؛ و شرط است کسانی که چنین اجازه‌ای را دریافت می‌کنند دارای اجتهاد (ولو اجتهاد متجزی)، عدالت و قدرت (بر انجام امور واگذار شده) باشند.<sup>۱۳</sup>

## پی نوشت

- شیخ انصاری، مرتضی، مکاسب المحرمه (محشی)، شارح: کلانتر، سید محمد، ج (۱) (مقدمه)، ص ۱۰۷، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، قم، ۱۴۱۰ ق.
- [۲]. همان، ص ۱۰۸.
- [۳]. همان.
- [۴]. بروجردی، حسین، منابع فقه شیعه، ج ۲۴، ص ۴۱، فرهنگ سبز، تهران، ۱۴۲۹ ق.
- [۵]. جناتی، محمد ابراهیم، ادوار فقه شیعه و کیفیت بیان آن، ص ۳۲۹، بی جا، ۱۳۵۷ ش.
- [۶]. حریری، محمد یوسف، فرهنگ اصطلاحات حدیث، ص ۲، هجرت، قم، ۱۳۸۱ ش.
- [۷]. شیخ طوسی در طریق خود به کتاب کافی می نویسد: «آنچه در این کتاب از محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده ام از طریق استادم شیخ مفید و او از جعفر بن محمد ابن قولویه و او از کلینی؛ نقل کرده است»: شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، المشیخة، محقق، مصحح، موسوی خراسان، حسن، ص ۵، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۸]. فرهنگ اصطلاحات حدیث، ص ۳.
- [۹]. «فالأمر الحسبیه هی: ما یصح أن یطلب فی إثباتها الأجر والثواب من الله تبارک وتعالی، سواء كانت من الأمور النوعیة كالقضاوة والحکومة بین الناس مثلاً أو من الأمور الشخصیة كتنجیه جنازة مسلم لا ولی له أو تطهیر مسجد أو مصحف أو المقدسات الدینیة أو المذهبیة، ومنه یعلم أن موضوعها لا بد وأن یكون ما فیہ رضاء الشارع»: سبزواری، سید عبد الأعلى، مذهب الاحکام، ج ۲۴، ص ۲۵۵، مؤسسه المنار، قم، ۱۴۱۳ ق.
- [۱۰]. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، ج ۲، ص ۶۷، امیرقلم، قم.
- [۱۱]. جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت (ع)، شماره ۱۹ - ۲۰، ص ۱۷۷، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، قم.
- [۱۲]. البته در بین فقها اختلاف نظر وجود دارد که تصدی امور حسبیه از باب دیگر تکالیف و واجبات کفایی است که بر عهده فقیه و دیگر افراد جامعه گذاشته شده است، یا منصبی است که از طرف امامان معصوم (ع) به فقیه؛ واگذار شده است؛ رک: مجله فقه اهل بیت (ع)، شماره ۱۹ - ۲۰، ص ۱۷۷.
- [۱۳]. همان، ص ۱۴۸.

## پرسش

معنای «شوال» که یکی از ماه‌های قمری است، چیست؟  
آیا سید بن طاووس این ماه را از ماه‌های حرام می‌داند؟

### پاسخ اجمالی

شوال» در لغت برگرفته از مصدر «شول» است؛ یعنی «شتر ماده دُمش را بالا برد»،<sup>۱</sup> و به معنای «بلند و مرتفع شدن»<sup>۲</sup> است. از آن جا که هنگام نام‌گذاری ماه‌های عربی، این ماه در فصل سیرو شکار رفتن عرب‌ها قرار داشت، «شوال» نامیده شد.<sup>۳</sup> البته روایتی از پیامبر اکرم (ص) ناظر به آن است که نامیده شدن این ماه به «شوال» به جهت از بین رفتن گناهان مؤمنان در این ماه است.<sup>۴</sup> شوال، دهمین ماه از ماه‌های قمری در گاه‌شمار اسلامی بوده و اولین روزش عید فطری می‌باشد.

۲. سید ابن طاووس درباره این ماه می‌گوید: «ورود در ماه شوال مانند ورود در رجب است و مفضلاً بیان کردیم که چگونه باید در آن ماه وارد شد ... زیرا «این ماه، حرام می‌باشد» و باید آن را با گفتار و کردار بزرگ بشماری مثل کسی که وارد شهر مکه تا مسجد اعظم آن می‌شود [و آن را بزرگ می‌دارد]...»<sup>۵</sup>.

از متن بالا برداشت می‌شود که به عقیده سید ابن طاووس، شوال از ماه‌های حرام است، اما این عقیده‌ای خلاف مشهور است و در منابعی که جستجو کردیم، فرد دیگری چنین اعتقادی را مطرح نساخته است. البته شاید مستند ایشان در حرام دانستن ماه شوال روایتی باشد که این ماه را از ماه‌های حرام دانسته، اما محرم را ماهی حرام نمی‌داند.<sup>۶</sup> سند این روایت سندی حسن و قابل قبول است؛ ولی از جهت محتوا خلاف مشهور و متواتر بین شیعه و اهل سنت بوده<sup>۷</sup> و باید متن آن را توجیه و تأویل برد، چنان‌که برخی در صدد تأویل این روایت برآمده‌اند.<sup>۸</sup>

این احتمال را هم می‌توان داد که شاید عبارت ابن طاووس این بوده باشد: «شوال، ماه احرام است» که یا سهو قلم صورت گرفته و یا در نسخه خطی بوده و بعداً در نسخه چاپی اشتباهاً «حرام» نوشته شده است. به هر صورت؛ بنابر

مشهور و روایات متواتر؛ چهار ماه قمری ذی القعدة، ذی الحجة، محرّم و رجب ماه‌های حرام هستند.

۳. درباره این‌که تعداد روزهایی که در ماه شوال بعد از عید فطر مستحب است روزه گرفته شود، به دلیل روایات مختلف، اختلاف نظر وجود دارد؛ به نظر برخی، روزه گرفتن بعد از عید فطر به مدت شش روز مستحب است.<sup>۹</sup> برخی، استحباب آن را از روز چهارم شوال به مدت شش روز دانسته‌اند.<sup>۱۰</sup> بعضی نیز اصل استحباب آن را ثابت ندانسته‌اند.<sup>۱۱</sup> در این باره هر فردی می‌تواند به فتوای مرجع تقلید خودش عمل نماید

## پی‌نوشت

- [۱]. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، ج ۱۱، ص ۲۸۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة، ج ۷، ص ۳۸۱، بیروت، عالم‌الکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۶، ص ۲۸۵، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، ج ۵، ص ۱۷۴۱-۱۷۴۲، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- [۳]. لغت‌نامه دهخدا، واژه «شوال».
- [۴]. ابن طائوس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۰۵، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۷ش.
- [۵]. همان.
- [۶]. «حرم الله الأشهر الحرم فی کتابه «یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ثلاثة أشهر متوالية و شهر مفرد للعمرة قال أبو عبد الله (ع)؛ شوال و ذو القعدة و ذو الحجة و رجب»؛ خداوند، همان روزی که آسمانها و زمین را آفرید، چهار ماه را به خاطر زیارت این خانه حرام و غرق کرد. سه ماه را پی در پی و ویژه حج ساخت که ماه شوال و ذی قعدة و ذی حجة باشد و یک ماه تک را برای عمره مقرر کرد که ماه رجب باشد؛ عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، ج ۲، ص ۸۸، تهران، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ق؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۷]. مجلسی اول، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۱، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- [۸]. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۱۲، ص ۳۸، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- [۹]. حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، ج ۱، ص ۳۸۴، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- [۱۰]. طباطبایی یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی (محشّی)، ج ۳، ص ۶۶۰، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- [۱۱]. موسوی عاملی، محمد، مدارک الأحکام، ج ۶، ص ۲۸۱، قم، مؤسسه آل‌البتی(ع)؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۳۸۶-۳۸۷، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ج ۴، ص ۵۱، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa64013>



معرفا

## آیت‌الله بروجردی به روایت دانشنامه ایرانیکا

مترجم: فاطمه میرزایی ارجمند

برگزیده مقاله پروفسور حامد الگار





آیت‌الله بروجردی پس از تحصیل در نجف در درس آخوند خراسانی، به مدت ۳۵ سال در بروجرد سکنی گزید. شهرت وی به دانش و پرهیزکاری سبب شد تا به عنوان مهم‌ترین مرجع تقلید غرب و جنوب ایران و همچنین قسمت‌هایی از خراسان و عراق مطرح شود. در سال ۱۹۴۵ میلادی [۱۳۶۴ قمری و ۱۳۲۳ شمسی] که برای درمان در بیمارستان فیروزآبادی بستری شده بود از سوی علمای قم دعوت شد که در این شهر سکنی گزیند و ریاست حوزه قم را بپذیرد، این در حالی است که در سال ۱۳۴۷ قمری که وی از مسیر قم به سمت مشهد در حرکت بود، آیت‌الله حائری یزدی از وی خواست که در قم ساکن شود، اما وی امتناع ورزید.

در سال ۱۳۶۵ قمری آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی؛ از مهم‌ترین مراجع تقلید آن زمان در نجف درگذشت و آیت‌الله بروجردی جانشین وی شد. یکی از عواملی که به آیت‌الله بروجردی کمک کرد تا به مقام مرجعیت برسد، خلاقیتی بود که وی در فقه به کار می‌بست. وی در قم حوزه‌ای تشکیل داد که در واقع ترکیبی از بهترین خصوصیات مکاتب اصفهان و نجف بود. ایشان با میراث فقه اسلامی اعم از سنی، زیدیه و شیعه ۱۲ امامی آشنا بود و در جلسات درس خود بر بازگشت به اصول قرون گذشته پافشاری می‌کرد تا کارهای کلاسیک شیخ محمد مفید و شیخ طوسی را دوباره مورد مطالعه قرار دهد. اقتدار و توسعه حوزه در زمان زعامت آیت‌الله بروجردی رخ داد.

بعد از درگذشت آیت‌الله حائری یزدی، طلاب ایرانی جذب نجف می‌شدند، اما پس از ریاست آیت‌الله بروجردی بر حوزه قم این روند به صورت عکس بدل شد.

در سال ۱۳۲۳ قمری، ۲۵۰۰ طلبه در مدارس قم بودند که تعدادشان در سال ۱۳۳۴ قمری به ۴۰۰۰ نفر رسیده بود و در زمان درگذشت آیت‌الله بروجردی به ۶۰۰۰ نفر رسید. جمع‌آوری بخشی از وجوهات شرعی سبب کمک به حوزه شد. هر شهری نماینده‌ای داشت که وجوهات شرعی را که از سوی مردم پرداخت می‌شد، جمع می‌کرد و به قم می‌فرستاد. این عایدی، آیت‌الله بروجردی را قادر به فعالیت‌های عمرانی و کمک به طلاب کرد. اصلی‌ترین بنای معماری دوره مرجعیت وی، مسجد اعظم قم است که کنار حرم حضرت معصومه قرار دارد.

آیت‌الله بروجردی نه تنها قم، بلکه تهران، کرمانشاه، شاهرود، بروجرد، ایرانشهر، نجف و کربلا را از لحاظ بیمارستان و ساخت مدارس جدید بی‌نیاز کرد. کمک به تجدید رابطه شیعه و سنی، نشانگر اهتمام وی به وحدت و انسجام مسلمانان بود. وی نماینده‌ای به قاهره فرستاد و در مصر، دارالتقرب تأسیس کرد. همچنین مکاتبات دوستانه‌ای با دو تن از رؤسای الأزهر؛ عبدالمجید سلیم و محمود شلتوت انجام داد که منجر به فتوای معروف فوریه ۱۴۹۴ شد که در آن، فقه شیعه به عنوان یکی از مذاهب رسمی جهان اسلام به رسمیت شناخته شد و یک کرسی دانشگاهی در الأزهر برای تدریس آن شکل گرفت. علاقه آیت‌الله بروجردی به کمک و هم‌دردی با شیعیان اسلام سبب شد تا ایشان نمایندگانی را به لبنان، کویت و سودان بفرستد. دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی، دوران منحصر به فردی در مرجعیت است. وی موقعیت خود را محکم و استوار حفظ کرد و در سیاست مداخله‌ای نداشت. او اکراه از فعالیت‌های سیاسی را از آخوند خراسانی در نجف فرا گرفته بود.

زمانی که وی در اصفهان بود، تظاهراتی به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی انجام شد و رضاشاه وی را نیز برای مدت کوتاهی زندانی کرد. آنچه مشخص است اینکه در دوران سلطنت محمد رضا شاه، وی از فعالیت‌های سیاسی خودداری می‌کرد. البته ملاقات با شاه را در بیمارستان فیروزآبادی پذیرفت و شاه نیز ۷ بار در مناسبت‌های مختلفی در قم با وی ملاقات کرد. مقابله با بهائیت از دیگر فعالیت‌های مهم آیت‌الله بروجردی بود. وی که خواهان برچیده شدن کامل جامعه بهائیان از ایران بود، نتوانست این خواسته را عملی کند.

صدای اعتراض آیت‌الله بروجردی در مسایل دیگری نیز بلند می‌شد؛ از جمله اعتراض به انتشار مقالات غیراخلاقی و داستان‌هایی که ضد اسلامی هستند، و مهم‌ترین‌شان محکوم کردن لایحه اصلاحات ارضی بود که طی نامه‌ای به آیت‌الله بهبهانی اظهار داشت که تصرف اراضی خصوصی، خلاف قوانین اسلام است.

## حاج سید مهدی سید قوام

### واعظ اهل عمل

سال ۱۲۷۹ در خانواده مذهبی و روحانی در تهران به دنیا آمد. چند برادر داشت که همگی در بلای وبا و طاعون آن سال‌ها از دنیا رفتند و او به عنوان یگانه پسر خانواده در کنار خواهرانش بزرگ شد. پدرش روحانی و از علمای روزگار بود. سیدمهدی هم مانند پدر، کسوت روحانیت را برگزید و به حوزه علمیه اراک رفت؛ همان جا که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مشغول تدریس و سرگرم پرورش عالمانی بزرگ بود. تا زمانی که مرحوم حائری تصمیم گرفت حوزه علمیه را به یک شهر مذهبی منتقل کند و حوزه علمیه قم را تاسیس کرد. سیدمهدی هم تا جایی ادامه داد که به گفته خواهرش دو درجه اجتهاد از صاحبان کرامت و مقام در آن زمان، یعنی شیخ عبدالکریم حائری و سیدابوالحسن اصفهانی گرفت. سوم شوال ۱۳۸۴ قمری مطابق با سال ۴۲ شمسی بود که در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت. با این همه برایم جای تعجب بود که چرا با این درجه و مقام و پوشیدن لباس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی او را آیت الله نخوانده و تنها به او «آقا سیدمهدی قوام» می‌گویند. بیشتر که شناختمش فهمیدم عارفی که خدا را شناخته بود، نه به دنبال نام و نشان بود، نه لقب و سمت و نه قید و بند؛ سیدمهدی فقط خدا را می‌دید.

## روحانی روشنفکر

دخترش می‌گوید «ما سه خواهر و چهار برادر بودیم که یکی از برادرانم در جوانی فوت کرد. پدرم از خوبی و اخلاق چیزی کم نداشت. او مدرسه‌ساز نبود، «دل‌ساز» بود. ممکن است کسی مدرسه بسازد، اما دل نسازد. پدرم با کسانی که از مذهب‌های مختلف بودند، صحبت می‌کرد و هیچ‌گاه خودش را بالاتر از کسی حساب نمی‌کرد و هیچ‌کس را نمی‌رنجاند.» مریم خانم که الان حدود ۷۵ سال دارد و بزرگ‌ترین دختر سیدمهدی است، خیلی از پدر تعریف می‌کند و مداوم می‌گوید که پدرم با همه فرق داشت. او می‌گوید: «پدرم آنقدر خوب بود و مردم دوستش داشتند که تا ۴۰ روز افراد مختلف برایش ختم می‌گرفتند. پدر بزرگم هم عالم بزرگی بود، اما پس از فوتش، تشییع جنازه‌ای که برای پدرم بود، برای او انجام نشد. پدرم با همه فرق داشت. نه پول زیادی داشت و نه به دنبال پول و مال دنیا بود. هر مجلسی می‌رفت و وعظ می‌کرد، نمی‌گفت به من پول بدهید. حتی برخی مجالس سالانه می‌رفت که پول نمی‌گرفت. هر وقت هم که به او پول می‌دادند، در پاکت را باز نمی‌کرد و نمی‌شمرد.» او از روشنفکر بودن پدرش در دوره‌ای که چنین الفاظی به کار نمی‌رفته است، سخن می‌گوید و ادامه می‌دهد که: «آن زمان کمتر خانواده‌ای بود که به دختران اجازه درس خواندن بدهند. پدرم در آن زمان روشنفکر بود و به ما می‌گفت پوشش داشته باشید و درس بخوانید، اما رنگ معین نمی‌کرد. پدرم بسیار خانواده‌دوست و با مادرم خوشرفتار بود؛ طوری که همه می‌دانستند او را چقدر دوست دارد. پس از فوتش خواب‌های بسیاری دیده‌ام که اکنون در ذهنم نیست، اما بارها او را در باغ‌های سبز و زیبا، با ظاهری آراسته و خوب در کنار مادرم دیده‌ام. آنها در آن دنیا هم از هم جدا نشده‌اند.»

## کسی که قطب در اویش نشد

به شهری رفتیم. با سرنخ‌های که پیدا کردیم، برادرزن آقا سید را یافتیم. خانه‌اش کنار همان بیمارستانی که میراث پدر بود، قرار داشت. سید جعفر فیروزآبادی می‌گوید: «آقا سید، داماد آیت‌الله فیروزآبادی بود. زینت السادات

فیروزآبادی یعنی خواهرم که دختر آن خیر بزرگ بود، همسر سید مهدی بود. آقا سید مهدی سرآمد روزگار بود. تنها واعظی بود که صحبت از عرفان می‌کردند. ایشان اصلاً اهل مادیان نبود. یادم می‌آید زمانی برای منبر در دهه عاشورا، ایشان را به کرمان دعوت کرده بودند. معمولاً یک نفر همراه ایشان می‌رفت. وقتی که تمام شده بود به ایشان پاکت داده بودند. وقتی برمی‌گشتند، کسی که همراه آقا بود، در اتوبوس به او سفارش و اصرار می‌کرد که: ببینید چقدر به شما داده‌اند. آقا گفته بود: چه کار داری؟ هیچ‌گاه پولی که به او می‌دادند را نمی‌شمرد؛ خرج می‌کرد تا تمام می‌شد. بعد هم که به تهران رسیدند، به گاراژ شمس‌العماره که نزدیک منزلش بود، رسید و پول را جایی که باید می‌داد، داد و دست خالی به خانه رفت. آقا سید چنین اخلاقیاتی داشت. وقتی از ایشان دعوت می‌کنند که رییس قطب دراویش شود، نامه را پاره می‌کند و دور می‌ریزد. مرد خدا بود. دنبال مادیات و مقام نبود. برای همین نامه را پاره کرد و دور ریخت و گفت: من دنبال این چیزها نیستم. آقا سید مهدی نصف مثنوی را حفظ بود. پدر مرحومش هم که مومن به تمام معنا بود، کل مثنوی را حفظ بود.

### چگونه آل آقا قوام شد

خواهرش از نسب پدری و مادری و شجره‌نامه مبارکشان می‌گوید. گفت که علامه مجلسی صاحب کتاب شریف بحار الانوار پدر بزرگ مادرش است؛ همان تباری که تبار بزرگان است و همسر آیت‌الله بروجردی نیز از همین خانواده بزرگ است. نسب پدری‌شان هم به امام محمد تقی علیه‌السلام می‌رسد. امامزاده موسی مبرقع که در قم است، جد سید مهدی قوام است. خواهرش می‌گوید: «شهرت ما «برقی» بود. زمانی که به تهران آمدیم، شهرت ما تغییر کرد و «آل آقا» شد و بعدها نیز از طرف حکومت آن زمان به برادرم شهرت «قوام» دادند؛ شهرتی که مخصوص بزرگان بود. از طرف دیگر ۳۱ پست پدری آنها به شیخ مفید رحمه‌الله علیه می‌رسد.» عفت خانم می‌گوید که پدرشان متولد کرمانشاه بوده و در خانواده‌ای از ایل عشایر کرمانشاه بزرگ شده است. مقبره آل آقا اکنون در کرمانشاه است. زمانی که در اراک، وبا و طاعون آمده و علما پراکنده شده‌اند و هرکس به شهری رفته، پدر من به تهران آمده است

## خودت بهایی هستی، کسی را بهایی نکن

او از عزیز بودنش در بین اقشار مختلف مردم نقلی می‌کند و می‌گوید: «یک تیمسار بهایی در آن زمان بود که به واسطه شخصیت برادرم بسیار به او علاقه مند بود و برای دیدن اون بارها به منزل رفته بود. هرگاه که برادرم را می‌دید، از علاقه زیاد به او در مقابلش تعظیم می‌کرد. برادرم به او گفته بود: «خودت بهایی هستی، اما دیگران را بهایی نکن.» برادرم صفات مخصوص به خودش را داشت که من نشنیده و ندیده‌ام. پول می‌گرفت، طلبه‌ها را در مسجد شام می‌داد.» خانه سیدمهدی سه راه مروی، کوچه حاجی‌ها بوده و خانه ابدی‌اش هم در یک از صحن‌های حضرت معصومه سلام‌الله‌علیه در قم در کنار پدر بزرگوارش که هر دو به ظاهر خراب شده است، اما سیدمهدی سال‌هاست که در دل‌های بسیاری خانه دارد؛ خانه‌ای که هیچ‌گاه خراب نمی‌شود.

## پول‌ها را دید و قضاوت نکرد

سید قوام به گفته خواهرش هیچ پولی نداشت و حتی خانه‌ای که در تهران در آن سکونت داشت، ارثیه پدری‌اش بود. او از مال دنیا دوری می‌کرد. عفت خانم که حالا ۹۰ سال سن دارد و روی تخت خوابیده است، از شیرین دهنی برادرش هم می‌گوید و اینکه برادرش بسیار بچه‌ها را دوست می‌داشت. او می‌گوید: «برادرم آدم دنیا نبود. این حرف را چون برادر من است، نمی‌گویم اما واقعا آدم دنیایی نبود تا این حد که گاهی فکر می‌کنم او چگونه تشکیل خانواده داد. او اهل هیچ حزب و گروهی هم نبود و هیچ تیمی نداشت. مردمی بود و مردم، خودشان از هر صنفی به اون علاقه داشتند. زمانی که برای او نامه فرستاده بودند که ریاست شیخ الشیوخ را به او بدهند، نامه را پاره کرد. از طرف دستگاه حکومت می‌خواستند او را قاضی کنند، اما قبول نکرد. یادم می‌آید یک روز دو خانم از خانم‌های فرمان‌فرما برای قضاوت نزد برادرم آمدند. یکی از آنها یک چمدان پراز پول را به او نشان داد و گفت که شما بگویید این بچه‌ای که می‌آورند، بچه من است. پول هنگفتی بود، اما سیدمهدی گفت من نمی‌دانم و ندانسته قضاوت نمی‌کنم.

## هذیان نمی‌گفت، راست می‌گفت

عفت خانم با لحن شیرین و صدای دلچسبی که دارد، خاطرات را خیلی دقیق برایمان تعریف می‌کند و می‌گوید: «چرا دروغ بگوییم؟ ما هم بعد از فوت سیدمهدی فهمیدیم او چه کسی بوده است و قبل از آن او را نمی‌شناختیم.» او می‌گوید: «مثلا یک روز امام جمعه همدان که برای ختم برادرم آمده بود، تعریف کرد که ما در همدان یک حسینیه ساخته بودیم و آقاسید را راضی کردیم که برای افتتاح حسینیه بیاید، اما سرما خورد. ایشان زیر کرسی در حال استراحت بود و همین طور که دراز کشیده بود، سرش را بیرون آورد و گفت: «آقای فلانی! (منظورش به من بود که نشسته بودم) بروید دم فلان مطب، آنجا یک خانم با بچه ایستاده. بروید و او را کمک کنید.» هوا بسیار سرد بود و برف شدیدی می‌بارید. دیگران گفتند سیدمهدی هذیان می‌گوید. از تب زیاد است. آنقدر ناراحت شد که با لحن عصبانی گفت: «به جدم اگر نروید از شما راضی نمی‌شوم.» آنها هم که این طور سیدمهدی را جدی می‌بینند، می‌روند و می‌بینند که خانمی با کودکی در بغل در آن هوای سرد، آنجا ایستاده و کسی نبوده که کمکش کند.

## عقربی که به حرف آمد

آقاسیدمهدی منبرهای زیادی رفته است. خواهرش این گونه تعریف می‌کند که: «وقتی یک بار در هیأت کاشانی‌ها در تهران یک دهه سخنرانی کرده بود، شب آخر از او دعوت کردند که در کاشان هم برای آنها منبر رود. ضمن اینکه آنقدر سخنرانی آقا طرفدار داشت که منبر او را پایان برنامه قرار می‌دادند تا جمعیت به خاطر سخنرانی او بماند. سیدمهدی خودش می‌گوید که «آن لحظه که خواستم به آنها جواب دهم، اصلا فکر نکردم و همین طوری یک چیزی گفتم» او به شوخی می‌گوید «کاشان شما عقرب دارد، من نمی‌آیم!» و می‌رود. شب با خانواده روی پشت بامی که کف‌اش از سیمان بوده، خوابیده بودند که سیدمهدی به یک باره می‌شنود یک نفر با تحکم او را صدا می‌زند و می‌گوید: «بزمن؟ بزمن؟» وقتی چشمانش را باز می‌کند می‌بیند که یک عقرب روی سینه‌اش است. از جا بلند

می شود. زن و بچه اش هم بلند می شوند که عقرب را پیدا کنند که سیدمهدی می گوید: «بخوایید، عقربی در کار نیست. این تلنگری به من بود.» فردای آن روز هم می رود و خبر می دهد که برای سخنرانی به هیأت کاشانی ها می رود و به جای ۱۰ روز، ۱۲ روز در آنجا منبر می رود و پولی هم نمی گیرد.

### کار کم زحمت و پرمفعت

او می گوید: «زمانی که از مکه آمده بودم، بستگان و همسایگان برای دیدارم به خانه مان می آمدند. روزی یکی از همسایگان ما آمد و عکس سیدمهدی را که در اتاق من دید، گفت: عکس این آقا اینجا چه کار می کند؟ گفتم شما او را از کجا می شناسید؟ او نمی دانست که سیدمهدی برادر من است. وقتی فهمید گفت: «او قسم داده بود که نگویم، الان چون از دنیا رفته است، برای شما می گویم. شوهر من نوکر امام حسین علیه السلام است. یک آقای به هبأتشان می رود و می گوید: در منزل من مستاجر خانمی به نام «فاطمه بگم» به شدت محتاج است. از فردای آن روز هر کسی می آمد از چادر نماز گرفته تا مایحتاج منزل، کمکی می کرد. آقا سیدمهدی شب آخر که از منبر پایین آمد، موقع رفتن به شوهرم می گوید: «می خواهی یک کار پرمفعت کم زحمت انجام دهی؟ اما قسم بخور این مطلب را تا زنده ام به کسی نگوئی.» شوهرم قبول می کند. باهم به بازار آهنگرها سرکوجه غریبان پلاک ۱۶ می روند. به او می گوید، این پاکت را به «فاطمه خانم» بده و بیا. از آن زمان به بعد شوهرم از مریدان آقا شد.

### ۵ تومان می دهم پنج سال دیگر پس می گیرم

عفت خانم می گوید: «برادرم نمی گذاشت سخنرانی هایش را ضبط کنند. اصلاً اهل خودنمایی نبود. به همین دلیل شاگردان و پامنبری هایش گاهی اوقات یواشکی نوار ضبطی را پشت منبر قایم و صدایش را ضبط می کردند. اصلاً این آدم بشر عادی نبود. اشتباهی آمده بود زمین!» او به این نکته هم اشاره می کند که «وقتی پسر جوان برادرم فوت کرد، حال و روزش معلوم بود،



اما وقتی صدا از خانه بلند می‌شد و همه شلوغ می‌کردند، داخل خانه می‌آمد و گفت: «من امروز ۵ تومان به شما می‌دهم، پنج سال دیگر پس می‌گیرم. شما می‌توانید به من حرفی بزنید؟ این هم امانت خدا بوده است. خودش داده، خودش هم پس گرفته است.»

### داستان عباى طلبه شهرستانى

خواهرش عفت خانم می‌گوید که داستانی از یکی از علمای عصر حاضر دارد که درست نیست نامش را بیاورد، اما آن را تعریف می‌کند. او از قول آن عالم این چنین می‌گوید: «ما طلبه بودیم، اما در طلبه‌ها اشخاص نادری مانند سیدمهدی قوام کم پیدا می‌شوند. سیدمهدی دو عبا داشت که از جنس پشم شتر به عنوان مرغوب‌ترین نوع پشم آن زمان بود. سیدمهدی یک روز در مسجد محمود آل آقا متوجه می‌شود که عباى یک طلبه شهرستانى مندرس است. به همین دلیل می‌گوید من که دو تا عبا دارم، یکی از آنها برای من حرام است. برای همین یک روز بیرون خانه منتظر می‌نشینم تا من از مسجد بیایم. همین طور که راه می‌رفتم، متوجه شدم که یک نفر پشت سرم راه می‌آید، اما گفتم شاید خانمی باشد و برای همین برگشتم. وقتی به بازار رسیدم، برگشتم و آقاسید که کنارم ایستاده بود، دیدم. گفتم امری دارید؟ گفت: «نه. نذری داشتم و می‌خواستم این عبا را به شما بدهم» یعنی وقتی می‌خواست کار خیری کند هم این گونه بود.

### دزدی عقل و هوش از یک دزد!

این خواهر برادر دوست که تمام مطالب و خاطرات و نوارهای مربوط به برادرش را جمع‌آوری کرده است، می‌گوید که یک روز آقای هاشمی‌نژاد این خاطره را تعریف می‌کرد که «در ما طلبه‌ها عتیقه هم پیدا می‌شود. یکی از طلبه‌ها مریض شده بود. برای عیادتش به کوچه حاجی‌ها رفتیم. وقتی از کسی که میوه روی چرخ ریخته بود، برای آقاسید میوه خریدیم، پولش را قبول نکرد. گفتیم: اگر پول را نگیری، میوه را نمی‌برم. گفت: چرا؟ آقا سیدمهدی دست من را از جهنم گرفته و به بهشت برده است. یک روز

آقاسید با عیال از خانه بیرون رفتند. من هم که در محل به دست کج بودن معروف بودم، به خانه آنها رفتم. یک سری اسباب جمع کردم و خواستم از در بیرون بروم. همین که دم در رسیدم، در باز شد و آقاسید با خانمش وارد شد. نگاهی به من کرد و یک سلام گرمی عرضه داشت. من که نمی‌فهمیدم چه شده است. گفت: «حالا که زحمت کشیده‌ای و تا اینجا آمده‌ای، بیا برویم و یک چایی بخوریم.» داخل خانه بازگشتیم. برایم چای و میوه آورد. بعد گفت: «اهل کجایی؟» گفتم خاک سفید. گفت: «این فرش دستی‌ها مال تو. یک چرخ دستی بخرو و میوه بخرو داخل آن بگذار. هرچه هم از بارت ماند و از تو نخریدند، شب خودم از تو می‌خرم.»

### آنچه استاد مطهری درباره سید مهدی گفت

عفت خانم خاطره‌ای را هم از قول یکی از بستگان‌شان نقل کرده و می‌گوید که او به مشهد رفته بوده و می‌بیند که روی این چرخ دستی‌ها نوار گذاشته‌اند. نوار صدای آقای مطهری بوده است که این چنین تعریف می‌کند: «من و آقای قوام میدان تجریش ایستاده بودیم و منتظر تاکسی بودیم. یک سواری آمد و به اصرار ما را سوار کرد. سیدمهدی وسط راه پیاده شد، چون در محلی دیگر سخنرانی داشت، اما راننده از او پول نگرفت. وقتی پیاده شد به راننده گفتم برادر چرا پولت را نگرفتی؟ گفت این آقا مرا آدم کرد. گفتم یعنی چی؟ مگر آدم نبودی که تو را آدم کرد؟ گفت: نه این آقا من را از راه ضلالت و جهالت و دشمنی بیرون کرد. گفتم: چطور؟ گفت: من پدر ثروتمندی داشتم. مغازه و کار و درآمد خوبی داشت، اما من وضع خوبی نداشتم. اجاره خانه و بچه و اینها. مغازه‌ام هم خوب نمی‌چرخید. هرچه از پدرم پول خواستم کم‌کم نکرد و گفت: برو خودت بار خودت را از زمین بردار. من تصمیم گرفتم گروهی از دوستانم را جمع کنند که بروند و پدرم را به قصد کشت بزنند. اگر هم مُرد، مُرد. بالاخره من یک دانه پسرش بودم. مشکلاتم حل می‌شود. قرض‌ها و اجاره خانه‌ام را می‌دهم و از این حرف‌ها. گفت: روزی برای کاری بازار رفته بودم. صدای واعظی از مسجد جمعه آمد. نمی‌دانم چه شد. انگار یک نفر مرا هل داد. من اهل منبر و روضه و اینها نبودم. رفتم مسجد جمعه در حالی

که اصلاً جا نبود و من چمباتمه نشستیم. این آقا تا من برسم پای منبر صحبتش را عوض کرد. اصلاً موضوع صحبتش چیز دیگری بود، اما چشمش که به من افتاد قرآن خواند و مطلب منبر را عوض کرد که اولادی که این طور کند و آن طور کند، هم عاق والدین و هم عاقبت بخیری را در هر دو صورت در پی دارد. آنقدر این منبر در من اثر کرد که وقتی تمام شد، بلند شدم رفتم شیرینی خریدم و با اینکه سال‌ها بود خانه پدرم نرفته بودم، به آنجا رفتم. خلاصه من از آن راه برگشتم. رفتم دست پدرم را بوسیدم و از خطاهایم عذرخواهی کردم. مدت طولانی نگذشت که پدر با من بر سر مهر آمد و به من کمک کرد و مشکلاتم حل شد و وقتی اجاره خانه مرا داد، من سر راحت زمین نگذاشتم. یعنی سیدمهدی قوام فردی بود که این گونه انسان‌ها را می‌ساخت

### صاحب اصلی محفل!

خواهرش می‌گوید: «از مرحوم کافی شنیدم که از قول یکی از فروش‌های بازار نقل می‌کرد: «۱۰ شب آقای قوام را دعوت کردیم، چراغ‌های مسجد دسته دسته روشن شد. الحمدلله، ۱۰ شب مجلس با آبروداری برگزار شد. آقا سیدمهدی که از پله‌های منبر پایین آمد، حاج شمس‌الدین -بانی مجلس - هم کم‌کم از میان جمعیت راه باز کرد تا به او برسد. جمعیت هم همین‌طور که سلام می‌کردند، راه باز می‌کردند تا دم در مسجد. وقت خداحافظی، حاجی دست می‌کند جیب کتش و می‌گوید آقا سید، ناقابل، اجرتون با صاحب اصلی محفل. سید پاکت را بدون اینکه حساب کتاب کند، پر قبایش می‌گذارد. مدت‌ها بود که دخل را دست دیگری سپرده بود! بعد حاج شمس‌الدین گفت: آقا سید! حاج مرشد شما رو تا دم در منزل همراهی می‌کنند. حاج مرشد، پیرمرد ۵۰. ۶۰ ساله لبخندزنان نزدیک می‌شود. حاجی شمس التماس دعا می‌گوید و آن دو راهی می‌شوند. در راه که می‌آمدند، زیر تیر چراغ برق خیابان لاله‌زار، زنی را می‌بینند که خیلی جوان نبود، اما هنوز سن میانسالی‌اش هم نرسیده بود. مضطرب، این طرف آن طرف را نگاه می‌کرد. جوراب شلواری توری، رنگ تند لب‌ها، گیس‌های پریشان ... رنگ دیگری به خود گرفته بود. سیدمهدی، حاج مرشد را صدا می‌زند و می‌گوید: آنجا

را می‌بینی؟ آن خانم. حاجی که انگار تازه حواسش جمع آن طرف خیابان شده بود، زود سرش را پایین می‌اندازد و می‌گوید: استغفرالله ربی و اتوب الیه. آقای قوام می‌گوید: حاجی، برو صدایش کن بیاید اینجا. حاج مرشد انگار که درست نشنیده باشد، تند به سیدمهدی نگاه می‌کند و می‌گوید: حاج آقا، یعنی قباحث نداره؟! من پیرمرد و شمای سید اولاد پیغمبر! این وقت شب ... یکی ببیند نمی‌گوید اینها با این زن بدکاره چه کار دارند؟ سید مکئی می‌کند و دوباره می‌گوید: بزرگواری کنی و ایشان را صدا کنی. به ما نمی‌خورد مشتری باشیم؟! حاج مرشد، بالاخره با اکراه راضی می‌شود. این بار او مضطرب این طرف و آن طرف را نگاه می‌کند و سمت زن می‌رود. زن که انگار تازه حواسش جمع آنها شده بود، کمی خودش را جمع و جور می‌کند و پیش خودش فکر می‌کند به قیافه‌شان که نمی‌خورد مشتری باشند! حاج مرشد، کماکان زیرلب استغفرالله می‌گوید و سمت آن زن می‌رود و به او می‌گوید: خانم بروید آنجا پیش آن آقا سید. با شما کاری دارند. زن با تردید راه می‌افتد. حاج مرشد، همانجا می‌ایستد و از مشایعت آن زن می‌ترسد. آقا سید به آن زن می‌گوید: دخترم! این وقت شب، ایستاده‌اید کنار خیابان که چه بشود؟ شاید زن، کمی فهمیده باشد! کلماتش قدری هوای درد دل داشته است. گریه می‌کند و می‌گوید که حاج آقا به خدا مجبورم، احتیاج دارم. سید، ولی مشتری بود! پاکت را بیرون می‌آورد و سمت زن می‌گیرد و می‌گوید: این، مال صاحب اصلی محفل است! من هم نشمرده‌ام. مال امام حسین علیه‌السلام است تا وقتی که تمام نشده، کنار خیابان نایست. شماره‌اش را هم به آن زن می‌دهد. می‌گوید هر وقت تمام شد به من زنگ بزن، اما این کار را نکن. تو جوانی و حیفی. سید به حاجی ملحق می‌شود و دور می‌شوند اما انگار باران چشم‌های زن تمامی ندارد. چند سال از این ماجرا می‌گذرد. این بار حرم صاحب اصلی محفل! سید دست به سینه از رواق خارج می‌شود. زیر لب همین طور سلام می‌دهد و دور می‌شود. به در صحن که می‌رسد، نگاهش به نگاه مردی گره می‌خورد و زنی به شدت محبوب که کنارش ایستاده است. مرد که انگار مدت مدیدی است سید را می‌پاییده، نزدیک می‌آید و عرض ادبی می‌کند و می‌گوید زن بنده می‌خواهد سلامی عرض کند. مرد که دورتر می‌ایستد، زن نزدیک می‌آید و کمی نقاب از صورتش بر می‌گیرد که سید صدایش را بهتر بشنود. صدا، همان صدای خیابان لاله‌زار است و همان بغض: آقا سید من را نشناختید؟ یادتان می‌آید

که یک بار، برای همیشه دکان مرا تعطیل کردید؟ همان پاکت! آقا سید! من دیگر خوب شده‌ام! و این بار، نوبت باران چشمان سید است.

## زکی! من دانشمند نیستم

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیدابوالقاسم شجاعی از خطیبان برجسته امروز که با آقاسید مرادواتی داشته است، برایمان از مقام و منزلت آقای قوام می‌گوید: «سیدمهدی قوام از نبوغ منبر و شخصیت‌های برجسته عرفانی در منبر بودند. ایشان فرزند مرحوم حاج قوام، پیرمرد سالخورده‌ای که با محاسن سفیدش چهره پرجاذبه‌ای داشت و در منبر اهل بیت علیهم‌السلام مردم را به معارف و مراتب عالی اسلامی و معنوی دعوت می‌کرد، او از این پدر بزرگوار به وجود آمد. من اساتید ایشان را از قول دیگران می‌گویم، چون خودم نمی‌دانستم. یک بخش تربیتی آقا سیدمهدی پدرش بود که در این خصوص ید طولایی داشت. آقا سیدمهدی قوام از نظر سبک منبر، ادیب و اهل عرفان بود و گاهی هم می‌دیدم این شعر را می‌خواند: باید که سرزلف تو را شانه ببندند/ یا مشک فروشان در کاشانه ببندند. قید و بندی که به عنوان لباس روحانیت و تشریفات و این مسائلی که ما برای رضایت خاطر مردم داریم، نداشت. من یک بار در خیابان پامنار دیدم بچه‌اش را روی دوشش سوار کرده بود. یک پای بچه روی سینه پدر بود و یک پا پشت پدر. من رسیدم گفتم: حاج آقا! آخه این وضعیت ... گفت: «برو بابا، قبل از اینکه این مردم مرا طلاق دهند، من طلاقشان داده‌ام.» اصلاً به حرف مردم و این خصوصیات و جهات مربوط به اساس زندگی توجه نداشت. در یک سطح والایی بود. منبرش نه مانند منبر ما که نیم ساعت، سه ربع منبر رویم و منبر پنجم و ششم تکرار شود. ایشان سال‌ها در شبستان آیت‌الله شاه‌آبادی مسجد جمعه، در محلی که آیت‌الله شاه‌آبادی نماز می‌خواندند، یک ظهر منبر می‌رفت، ساعت چهار پایین می‌آمد. اما مردم پای منبر فکر می‌کردند یک ربع پای سخنرانی نشسته‌اند. افرادی که پای منبرش بودند هم کسانی بودند که دارای درجات علمی بالا بودند. افراد عادی هم پای صحبتش می‌رفتند، اما چیزی نمی‌فهمیدند. سطح سخنرانی‌هایش بسیار بالا بود. خاطر من هست در خصوص «من وجدنی طلبنی من طلبنی

وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی وجدنی اشقنی و من اشقنی اشقته» تقریباً حدود یک ماه رمضان صحبت کرد. آن هم روزی دو سه ساعت بحثی که انجام می داد. علاوه بر این دارای عرفانی وسیع و به برنامه های جاذبه مردم بی توجه بود. در مسجد هندی دوزانو پای منبر من نشسته بود. من در آنجا گفتم دیگر ادامه ندهم، دانشمند محترم ... تا گفتم دانشمند، یک مرتبه حاج مهدی گفت: «زکی!» که یعنی چرا به من می گوید دانشمند. مردم هم خندیدند. به هر حال او فقط خدا را می دید و بس. ما یک منزل کوچکی در خیابان مولوی داشتیم. آن زمان اداره گذرنامه ۱۵ تومان می گرفت و برای کربلا ویزا می داد. من رفتم برای مادرم گرفتم، چون مادرم مری می بود. یک مردی در محل ما می خواست به کربلا برود، رفتم گفتم مادر مرا هم ببر. پولی به او دادم رفت. سحر در منزلم را زدند، دیدم آقا سیدمهدی قوام است. دست کرد در جیبش و یک مشت شکلات برای من ریخت و گفت که «خدا می خواهد تو را عاقبت بخیر کند که تو دیشب مادرت را به کربلا فرستادی.» این در حالی بود که احدی از این مسئله خبر نداشت و ایشان آمد و این را به من گفت که من هم در ختمش این مسئله را در مسجد اعلام کردم. روزگار، دیگر رادمردی، بزرگواری، سخنگویی، شخصیت وارسته و به مقام عالی رسیده ای مانند آقا سیدمهدی قوام نخواهد دید.»

## باز هم حکایت دزد و قالیچه

حجت الاسلام والمسلمین سیدعبدالله فاطمی نیا از خطبا و علمای خبره هم خاطره ای از آقا سیدمهدی قوام نقل می کند و می گوید: «آقا سیدمهدی قوام رضوان الله تعالی علیه، مرد بسیار بزرگ و با سعه صدری بود؛ اعجوبه ای! شبی دزدی وارد منزلش می شود؛ همین که فرشی را جمع کرده و در حال بردن بود، آقا سیدمهدی بیدار می شود، با کمال خونسردی به او می گوید: می خواهی این فرش را چه کنی؟ دزد می گوید: می خواهم آن را بفروشم. آقا سیدمهدی می گوید: اگر بفروشی، آن را از تو خوب نمی خرند؛ من آن را به تو مباح کردم، حلال باشد! برو آخر بازار عباس آباد، بگو: سیدمهدی فرستاده! آن را بفروش و برو کاسب شو! بعداً دیدند همان شخص، اهل عبادت و تقوی شده و از همان فرش، کاسبی و مغازه راه انداخته است.» آن دزد بعدها به

آقای گل محمدی، خواهرزاده آقا سید می‌گوید که دایی تو یک دزد را کاسب کرد و آبروی مرا مقابل همسرش حفظ کرد و پرده مرا ندرید

## یک سیخ کباب برای گربه‌ای که ۶ تا بچه زاییده بود

آقامحسن که حالا دیگر ۶۰ سال سن دارد و در جمع‌آوری مطالب کمک بسیاری به ما کرده است، از خوش اخلاقی‌های دایی‌اش داستان‌های جالبی نقل کرد. او می‌گوید: «یادم می‌آید بچه‌ها که نماز می‌خواندند، دایی مهدی که همیشه در یک جیب قبایش نخودچی کشمش و در جیب دیگرش پول خرد بود، می‌آمد و به بچه‌ها از هر دو جیب می‌داد.» آقا محسن از این هم می‌گوید که دایی‌اش حتی با حیوانات رفتاری محبت‌آمیز داشته و این همه اخلاق نمونه‌اش فقط به آدم‌ها منحصر نبود.

تعریف می‌کند که «یک گربه داشتند که در خانه آنها بود و پنج - شش تا بچه زاییده بود. یک روز که کباب داشتند، یک سیخ کباب هم برای او انداخت و گفت که تو هم در این خانه حق داری و بعد با آن شوخ طبعی همیشگی‌اش گفت: خانم من که یک بچه زاییده این همه ناز می‌کند تو که شش تا زاییده‌ای!» او خاطره‌ای نقل می‌کند که عفت خانم هم از گفتن آن طفره رفته بود. می‌گوید: «مادرم وقتی جوان بود و سرپا، به بیمارستان بوعلی و نجمیه می‌رفت و برای بیماران مسلول و ربوی که از شهرستان منتقل شده بودند، کمپوت و ... می‌برد و از طرف آنها برای خانواده‌هایشان نامه می‌نوشت. یک روز که به خانه برمی‌گردد، می‌بیند که دایی مهدی هم همراه پدرم در خانه هستند. آنها از او می‌پرسیدند: کجا بودی؟ مادرم هم توضیح می‌دهد که برای چه کاری رفته بوده است. دایی مهدی به او می‌گوید: «از مال چه کسی؟ می‌دانی اگر شوهرت راضی نباشد، اجازه نداری از پول او این مخارج را صرف کنی؟» مادرم چهره‌ای ناراحت به خود می‌گیرد.

دایی مهدی به او می‌گوید «من ماهی ۱۰۰ تومان به تو می‌دهم. تو به این کارت ادامه بده» از آن به بعد هم مادرم به کارش ادامه می‌دهد. دایی من آدمی نبود که اگر کاری می‌کند، سر و صدا کند و به همه خبر دهد که فلان کار خیر را کرده است.

## یک دزد دیگر هم آدم شد

یکی دیگر از دختران آقا سیدمهدی خاطره‌ای قشنگ که باز هم گویای بزرگ منشی پدرش است، برایمان تعریف می‌کند و می‌گوید: «بنایی داشتیم و مقدار زیادی لوله در خانه ما بود. دزدی آمد و یکی از لوله‌ها را برداشت و برد. مردم دزد را گرفتند و آوردند و گفتند که این آدم مال شما را دزدیده است، اما پدرم گفت: «نه، خودم گفتم ببرد. یک چادر هم بیاورید، این لوله جنسش سخت است، آن را داخل چادر پیچد و ببرد که اذیت نشود.» این گونه سیدمهدی آبروی ریخته دیگران را حتی از کف زمین جمع می‌کرد و به او بازمی‌گرداند.

## احمقی که دنبالش می‌گردی من هستم!

عشرت خانم از دست و دل‌بازی‌های دایی مهدی‌اش تعریف می‌کند. او خاطره‌ای از دوران بچگی‌اش به یاد دارد و می‌گوید: «یک روز منزل مرحوم دایی بودم. ساعت ۱۱:۳۰ شب بود که با پاکت میوه آمد. همه بچه‌ها ذوق کردند که میوه آورده است، اما وقتی ریختند، دیدند که همه میوه‌ها خراب است. دایی گفت: «من از زیر پل می‌آمدم. دیدم یک نفر داد می‌زند خدایا یک احمق برسان این میوه‌ها را از من بخر، من پیش زن و بچه‌ام بروم. من هم از پشت سرش دست به شانه‌اش گذاشتم و گفتم تو آدم خوبی هستی، خدا دعایت را مستجاب کرد و آن کسی که می‌خواستی آمد. همه میوه‌ها را می‌برم.» عفت خانم هم در تکمیل این خاطره می‌گوید: «وقتی سیدمهدی به خانه آمده بود، می‌خندید و با خودش می‌گفت «امشب خودم را شناختم!» یعنی من احمق هستم

## حکایت مردی که یخ می‌فروخت

در نقلی دیگر آمده است: سیدمهدی قوام یک روز از مجلس روضه به خانه برمی‌گشته است. یکباره چیزی توجهش را جلب می‌کند. می‌شنود که یک شخص‌های‌های گریه می‌کند. جلوتر می‌رود و می‌بیند که در میدان شهر



هیچ کاسبی نمانده به جز یک یخ فروش که داد می‌زند «آهای مردم! بیاید یخ‌های من را بخرید، این همه سرمایه من است، سرمایه‌ام دارد آب می‌شود و از بین می‌رود». وقتی سید آن صحنه را می‌بیند، همه یخ‌های آن مرد را می‌خرد و خودش هم می‌نشیند کنار دست آن مرد یخ فروش و شروع به گریه کردن می‌کند. مرد یخ فروش می‌پرسد: شما چرا گریه می‌کنی؟ سید می‌گوید: «تو با این کارت چه درسی به من دادی. تو یخ‌هایت داشت آب می‌شد این همه داد زدی و گریه کردی، من چه کار کنم که عمرم در گناه آب شد؟»

### گذر دهم کوچه نقاش‌ها

در گذر دهم کتاب «کوچه نقاش‌ها» هم قصه دیگری با این مضمون آمده است: یک نفر از گردن کلفت‌ها و پهلوان‌های تهران به نام مصطفی بوده که چون دیوانه اهل بیت علیهم‌السلام بوده به او «مصطفی دیوونه» می‌گفتند. این آقا مصطفی در عالم جوانی با تیم «دانش‌ها» یک شب جمعه به باغ خاله در فرحزاد می‌روند. از آن طرف هم آقا سیدمهدی به باغ خاله می‌رود. شاگردان آقا سید که مصطفی را می‌بینند، به او می‌گویند امشب یک مقدار رعایت کن. یکی از دانش‌ها جلو می‌رود و می‌پرسد که مگر امشب چه خبر است؟ تا می‌گویند آقا سیدمهدی قوام آمده، آقا مصطفی از جا بلند می‌شود و خدمت آقا می‌رود و پیشانی آقا را می‌بوسد و می‌گوید: ما نوکر سیدها هستیم. آقا سیدمهدی می‌گوید «ما می‌خواهیم مثل شما «دانش» بشویم. قانونش را برای ما بگو.»

مصطفی می‌گوید: قانونش این است که هر جا نمک خوردی، نمکدان نشکنی. آقا سیدمهدی می‌گوید: «خب اینکه در قانون ما هم هست، اما شما حرف می‌زنی یا عمل می‌کنی؟» مصطفی سکوت می‌کند. آقا سیدمهدی می‌گوید: «شما این همه نمک خدا را خورده‌ای، چرا نمکدان می‌شکنی؟» نقل کرده‌اند این حرف، آقا مصطفی را زیر و رو می‌کند و نقطه آغاز زندگی جدیدی برای او می‌شود. از آن به بعد مصطفی با آقا سیدمهدی صمیمی و عاقبت بخیر می‌شود. هیأت محبان‌الزهره سلام‌الله علیها در محله پاچنار تهران یادگار آقا مصطفی (دیوانه اهل بیت علیهم‌السلام) است.

## برداشت آخر دیگر به خانه بر نمی‌گردم

پدرش هم بر اثر سرماخوردگی و ذات‌الریه در سن ۱۱۲ سالگی از دنیا رفته بود و سرانجام سیدمهدی هم همین شد، اما با این تفاوت که او در سن ۶۳ سالگی ذات‌الریه گرفت. او را به بیمارستان مفرح بردند و به گفته عفت خانم، خواهرش ۱۸، ۱۹ روز در آنجا بستری بود تا جان به جان آفرین تسلیم کرد. مریم خانم، دخترش می‌گوید: «وقتی پدرم را به بیمارستان می‌بردند، گفت این بار که بروم، دیگر بر نمی‌گردم، اما من آن زمان سنم کم بود و نفهمیدم پدرم چه گفت.» عفت خانم، خواهرش هم می‌گوید: «در دورانی که برادرم در بیمارستان بستری بود، برادران خانمش که پسران مرحوم فیروزآبادی بزرگ بودند، بارها می‌خواستند برای تجهیزات بهتر، سیدمهدی را به بیمارستان پدر منتقل کنند، اما پزشکان بیمارستان مفرح هم اجازه نمی‌دادند و حتی خودشان به جای پرستار بالای سراو می‌چرخیدند و می‌گفتند انجام کارهای آقاسید و عبادت از او عبادت است. ما نمی‌گذاریم او را از اینجا ببرید. پس از فوتش هم یکی از پزشکان همان بیمارستان به همراه خانمش به منزل ما آمد و بسیار گریه می‌کرد که من به او گفتم: شما وظیفه خود را انجام دادید. پیکر برادرم در قم در صحن حضرت معصومه سلام‌الله علیه دفن است.» یکی دیگر تعریف می‌کند: روزی که پیکر سیدمهدی قوام را برای دفن به قم آوردند، به اندازه دو تا صحن بزرگ حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیه کلاه شاپویی و لنگ به دست آمده بودند و صحن را پر کرده بودند.

زار زار گریه می‌کردند و سرشان را می‌کوبیدند به تابوت. حاج آقا کنعانیان از مریدان آقا سید بود. روزی این خاطره را برای آقامحسن، خواهرزاده آقای قوام تعریف می‌کند که: «بعد از اینکه حدود ۳۰ سال از فوت آقاسید می‌گذشت، یک شب خواب دیدم که در مشهد هستم و عده‌ای به کندن در صحن حرم امام رضا علیه‌السلام مشغول هستند. در خواب شاکمی شدم که چرا دیگر به حرم هم رحم نمی‌کنند. جلو رفتم و از آن افراد پرسیدم چرا در صحن امام رضا علیه‌السلام چنین می‌کنید؟ گفتند: مگر خبر نداری، مرحوم قوام را می‌خواهند به اینجا انتقال دهند.»



کتاب

## صحیفه سجادیه

### دعاهای امام سجاده (ع)

صحیفه سجادیه کتابی حاوی ۵۴ مناجات و دعا از امام سجاده (ع)، امام چهارم شیعیان. صحیفه سجادیه پس از قرآن و نهج البلاغه نزد شیعیان جایگاه مهمی دارد و به نام‌های «زبور آل محمد» و «انجیل اهل بیت» مشهور است.

آقا بزرگ تهرانی در الذریعه حدود ۵۰ شرح برای صحیفه ذکر کرده است که مشهورترین آن‌ها ریاض السالکین نوشته سید علیخان شیرازی است. صحیفه هم‌چنین به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، اردو، اسپانیولی، بوسنیایی، آلبانیایی، تامیلی و... ترجمه شده است. علاوه بر جایگاه این کتاب نزد شیعیان، برخی از اندیشمندان اهل سنت نیز فصاحت و بلاغت آن را ستوده‌اند.

امام سجاده (ع) بسیاری از معارف دینی را در ضمن دعاهای خود بیان کرده است؛ موضوعاتی مثل خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و مباحث عالم غیب، فرشتگان، رسالت انبیا، جایگاه پیامبر و اهل بیت (ع)، امامت، فضایل و رذایل اخلاقی، گرامیداشت اعیاد، مسائل اجتماعی و اقتصادی، اشارات تاریخی، نعمتهای مختلف خداوند، آداب دعا، تلاوت، ذکر، نماز، عبادت و... معروف‌ترین دعای صحیفه دعای مکارم الاخلاق است

## نامها

به باور برخی صاحب نظران مسلمان، «صحیفه سجادیه» پس از قرآن و نهج البلاغه بزرگ‌ترین گنجینه حقایق و معارف الهی است و بدین رو، به آن «اخت القرآن» (خواهر قرآن)، «انجیل اهل بیت»، «زبور آل محمد» و «صحیفه کامله» لقب داده‌اند.<sup>۱</sup>

گفته‌اند علت اینکه کتاب را «صحیفه کامله» نامیده‌اند، این است که نزد «زیدیه» نسخه‌ای از صحیفه هست که کامل نیست، بلکه در حدود نصف صحیفه کامله است. امامیه به این سبب، صحیفه موجود نزد خویش را صحیفه کامله گویند.<sup>۲</sup>

## سند و نسخه‌ها

### برگ اول قدیمی‌ترین نسخه صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه از نظر سندی، در حد تواتر است. آقا بزرگ تهرانی در این باره می‌گوید: «صحیفه اولی که سند آن به امام زین العابدین (ع) می‌رسد... از متواترات و [قطعیات] نزد اصحاب است؛ چرا که از ویژگی آن، این است [که] تمام اصحاب از اساتید خود [اجازه نقل آن را در تمام طبقات [رجالی] و در تمام عصرها گرفته‌اند].»<sup>۳</sup>

همچنین محمد تقی مجلسی ادعا نموده است که او در نقل و روایت صحیفه یک میلیون سند دارد.<sup>۴</sup>

شیخ مفید نیز در الارشاد و علی بن محمد خزاز قمی، شاگرد شیخ صدوق و احمد بن عیاشی و ابوالفضل شیبانی، و... آن را نقل کرده‌اند. از علمای اهل سنت نیز، ابن جوزی در خصائص الاثمه، و سلیمان بن ابراهیم قندوزی در ینابیع الموده از صحیفه نام برده، بخش‌هایی از دعا‌های آن را نقل کرده‌اند.<sup>۵</sup>

ابوالمعالی محمد بن ابراهیم کلباسی (م ۱۳۱۵ق) نیز در کتاب رساله فی السند الصحیفه السجادیة سند صحیفه سجادیه را به اختصار شرح داده است.<sup>۶</sup>

صحیفه سجادیه به خط کفعمی از نسخه‌های قدیمی صحیفه است که

سالیان قبل از ایران خارج شده و مفقود شده بود؛ اما با تلاش‌های بسیار در حوزه شبه قاره شناسایی شد و توسط شخصیت‌های فرهنگی به قم انتقال یافت که در نهایت چاپ و منتشر شد. این نسخه، علاوه بر ۵۴ دعای صحیفه‌های دیگر، چهار دعا بیشتر دارد.<sup>۷</sup>

## محتوا

امام سجاده (ع):

پروردگارا! بر پاکان از اهل بیت محمد (ص) درود بفرست. کسانی را که برای حکومت برگزیدی، و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت و خلفای خود در روی زمین و حجت خود بر بندگان قرار دادی، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله‌ای برای رسیدن به تو و بهشت جاودانت اختیار نمودی.

صحیفه سجاده، دعای ۴۷ فقره ۵۶.

امام سجاده (ع) در دعاهایش نخست حمد و ستایش خدا را به جا می‌آورد، سپس بر پیامبر (ص) و خاندان پیامبر (ع) درود می‌فرستد؛ به گونه‌ای که در این صحیفه کمتر دعایی است که در آن، از تعبیر صلوات استفاده نشده باشد.<sup>۸</sup> وی در نهایت حاجت خود را از خدا درخواست می‌کند.

صحیفه سجاده تنها شامل راز و نیاز با خدا و بیان حاجت در پیشگاه وی نیست، بلکه مجموعه‌ای مشتمل بر بسیاری از علوم و معارف اسلامی است که در آن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از قوانین طبیعی و احکام شرعی در قالب دعا بیان شده است. به طور مثال، مسئله امامت<sup>۹</sup> و نفی عقیده تشبیه<sup>۱۰</sup> در صحیفه سجاده بیان شده است.

در بخش ارتباط با خداوند طبق مقتضای زمان‌های مختلف و احوال گوناگون دعاهایی بیان شده است، برخی دعاها آن سالی یکبار، همچون دعای عرفه و وداع ماه رمضان، و برخی هر ماه یکبار، مانند دعای دیدن هلال، و برخی در هفته و برخی برای هر شبانه روز قرار داده شده است.

عناوین دعاها صحیفه مختلف است و بسیاری از معارف اسلامی در ضمن دعاها صحیفه بیان شده است؛ در این کتاب، مباحث خداشناسی، هستی‌شناسی، عالم غیب، فرشتگان، رسالت انبیا، جایگاه پیامبر و

اهل بیت (ع)، امامت، فضایل و رذایل اخلاقی، گرمی داشت اعیاد، مسائل اجتماعی و اقتصادی، اشارات تاریخی، یادآوری نعمت‌های مختلف خداوند، آداب دعا، تلاوت، ذکر، نماز، عبادت و... در قالب دعا بیان شده است. معروف‌ترین دعای صحیه دعای مکارم الاخلاق است.

## عناوین دعاها

صحیفه سجاده‌یه مشتمل بر ۵۴ دعا است که فهرست عناوین آن بدین شرح است:

- |                      |                        |
|----------------------|------------------------|
| ۱. حمد الهی          | ۲۰. مکارم الاخلاق      |
| ۲. درود بر پیامبر    | ۲۱. اندوه از خطا       |
| ۳. فرشتگان مُقَرَّب  | ۲۲. هنگام سختی         |
| ۴. پیروان پیامبران   | ۲۳. تندرستی            |
| ۵. خویشتن و دوستان   | ۲۴. پدر و مادر         |
| ۶. صبح و شام         | ۲۵. فرزندان            |
| ۷. بلا و سختی        | ۲۶. همسایگان و دوستان  |
| ۸. اخلاق ناپسند      | ۲۷. مرزداران           |
| ۹. طلب آموزش         | ۲۸. پناه‌بردن به خدا   |
| ۱۰. پناه‌بردن به خدا | ۲۹. روزی               |
| ۱۱. عاقبت به خیری    | ۳۰. پرداخت بدهی        |
| ۱۲. اعتراف و توبه    | ۳۱. توبه               |
| ۱۳. طلب حاجت         | ۳۲. دعا در نماز شب     |
| ۱۴. دادخواهی از ستم  | ۳۳. درخواست خیر        |
| ۱۵. هنگام بیماری     | ۳۴. گرفتاری به گناه    |
| ۱۶. طلب آموزش        | ۳۵. رضا به قضای الهی   |
| ۱۷. شر شیطان         | ۳۶. هنگام رعدوبرق      |
| ۱۸. دفع بلا          | ۳۷. کوتاهی در شکرگزاری |
| ۱۹. طلب باران        | ۳۸. پوزش از ستم        |

۳۹. طلب عفو و رحمت	۴۸. عید قربان و جمعه
۴۰. یاد مرگ	۴۹. دفع حيله دشمنان
۴۱. برده پوشی از گناه	۵۰. خوف از خدا
۴۲. ختم قرآن	۵۱. فروتنی در برابر خدا
۴۳. رؤیت هلال	۵۲. پافشاری در دعا
۴۴. ورود به رمضان	۵۳. فروتنی در برابر خدا
۴۵. وداع با رمضان	۵۴. زدودن اندوهها
۴۶. عید فطر و جمعه	در نگاه دانشمندان اهل سنت
۴۷. دعای عرفه	

### ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود می گوید:

وقتی در بصره نزد یکی از بلغاء از فصاحت صحیفه کامله سخن به میان آمد، او گفت: من هم می توانم مانند آن را بر شما املاء و بیان کنم. آنگاه قلم برداشت و سر به زیر افکند [و هیچ جمله ای نتوانست به زبان آورد] و در همان حال سرافکنندگی از دنیا رفت.<sup>۱۱</sup>

در ۱۳۵۳ق آیت الله مرعشی نجفی نسخه ای از صحیفه سجادیه را برای طنطاوی، دانشمند اهل سنت و مؤلف تفسیر طنطاوی (مفتی اسکندریه) به «قاهره» فرستاد. وی پس از دریافت، آن را با عبارت «گفتاری از کلام مخلوق برتر و از خالق پایین تر» ستود.<sup>۱۲</sup>

### جوهر طنطاوی:

این از بدبختی ماست که تاکنون بر این اثر گران بهای جاوید که از موارث نبوت است، دست نیافته بودیم، من هر چه در آن می نگرم آن را از گفتار مخلوق برتر و از خالق پایین تر می یابم

مقدمه مرعشی نجفی، ص ۳۷ مقدمه؛ ر. ک: پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۷۰-۲۷۱.

### ابن جوزی در خصائص الائمة می گوید:

علی بن الحسین، زین العابدین در املاء و انشاء و کیفیت سخن گفتن و خطاب و عرض حاجت به پیشگاه الهی بر مسلمین حق تعلیم دارد؛ زیرا اگر آن حضرت نبود، مسلمانان آیین سخن گفتن و عرض حوائج خود را به



خدای متعال نمی‌دانستند؛ لذا آن امام به مردم آموخت که هنگام استغفار چگونه با خدا سخن بگویند و در موقع درخواست باران رحمت با چه زبانی از خداوند نزول باران بخواهند، و زمان ترس از دشمن چگونه به خدا پناه برده، دفع شر دشمنان را بخواهند.<sup>۱۳</sup>

زکی مبارک در کتاب التصوف الاسلامی والادب والاخلاق، صحیفه را از جهات گوناگون با انجیل همانند دانسته است با این تفاوت که انجیل روی دل را به سوی عیسی مسیح می‌گرداند و صحیفه، صفحه دل را به آستان الهی متوجه می‌سازد.<sup>۱۴</sup>

## ترجمه‌های صحیفه

نوشتار اصلیس: فهرست ترجمه‌های صحیفه سجادیه  
امام سجاده(ع)

«خداوند! مقام خلافت برای خلفای توست، برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانت‌های تو در درجات عالیه که تو آن مقام را به آنها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتند... تا جایی که برگزیدگان و خلفای تو در مقابل ستم ستمکاران، مغلوب و مقهور شده و حقشان بر باد رفت. پروردگارا! بر دشمنان آنها از اولین و آخرینشان، به کسانی که بر تجاوز دشمنانشان رضا دادند و بر پیروان و تابعین آنها لعنت بفرست.»

تاکنون ترجمه‌های متعددی از صحیفه سجادیه به زبان‌های مختلفی به رشته تحریر درآمده است که از آن میان می‌توان به شصت ترجمه و شرح به زبان فارسی اشاره کرد. همچنین صحیفه به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، اردو، اسپانیولی، بوسنیایی، آلبانیایی، تامیلی و سایر زبان‌ها نیز ترجمه شده است.

### برخی از این ترجمه‌ها از این قرار است:

ترجمه عبدالمحمد آیتی، از انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (سروش).

ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، نشر موسسه انتشاراتی دانش هوشیار، در سال ۱۳۸۴، در ۳۴۴ صفحه. و نیز انتشارات وفایی، در سال ۱۳۸۴ و در ۳۵۲ صفحه.

ترجمه محمد مهدی فولادوند، با عنوان پیشوای چهره برخاک ساینندگان، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، در سال ۱۳۷۹، در ۴۱۹ صفحه<sup>۱۵</sup> ترجمه فرانسوی اثر فریده مهدوی دامغانی که در سال ۱۳۸۱ از سوی انتشارات الهادی چاپ شده است. به گفته مترجم این اولین ترجمه صحیفه سجادیه به زبان فرانسوی است.

ترجمه اسپانیولی با عنوان: As-Sahifa al-Kamilah as-Sayyadiah; Las Súplicas de As-Sayyad ترجمه شده توسط ماریا آمورتی، حجة الاسلام محمد معلمی زاده و نستور پاگانو، مؤسسه امام علی (ع)، بیروت.

ترجمه ترکی آذری اثر رسول اسماعیل زاده که از سوی انتشارات الهدی در سال ۲۰۰۳ میلادی در یک جلد منتشر شد.

## شرح صحیفه

نوشتار اصلی: فهرست شرح‌های صحیفه سجادیه  
 شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه حدود ۵۰ شرح بر صحیفه سجادیه نام برده است.<sup>[۱۶]</sup> برخی نیز این شروح را بیش از ۸۰ مورد ذکر کرده و آن‌ها را نام برده‌اند.<sup>[۱۷]</sup>

همچنین کتابی با عنوان کتاب شناسی امام سجاد، صحیفه سجادیه و رساله حقوق توسط مجمع جهانی اهل بیت به چاپ رسیده است که کتب مرتبط با ام.ام سجاد (ع) را معرفی نموده است.

### شرح فارسی

شهود و شناخت، در ۴ جلد به قلم حسن ممدوحی کرمانشاهی به همراه مقدمه‌ای از آیت الله جوادی آملی، انتشارات بوستان کتاب وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

دیار عاشقان، شرح و توضیح صحیفه به قلم حسین انصاریان  
 ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه از سید علی نقی فیض الاسلام چاپ مرکز نشر آثار فیض الاسلام.<sup>۱۸</sup>

## شروح عربی

- ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین اثر سید علیخان مدنی .  
 ریاض العارفین فی شرح صحیفه سید الساجدین اثر محمد بن محمد دارابی .  
 ریاض العابدین فی شرح صحیفه مولانا ومولی المومنین علی بن الحسین  
 زین العابدین اثر بدیع الزمان قهپایی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد باقر بن محمد میرداماد .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد حسین ، حسینی جلالی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد بن محمد باقر حسینی نائینی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد سلیم رازی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر زین الدین بن علی ، شهید ثانی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد حسین لبنانی .  
 شرح الصحیفه السجادیه اثر محمد باقر مجلسی .

## فرهنگنامه های موضوعی

- الدلیل إلى موضوعات الصحیفة السجادیة اثر محمد حسین مظفر، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق. تمام موضوعات دعاهاى صحیفه را در ۱۹ باب کلی آورده و ذیل آنها موضوعات فرعی و جزئی را مطرح کرده است.<sup>۱۹</sup>  
 نمایه نامه موضوعی صحیفه سجادیه اثر مصطفی درایتی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، چ ۱، ۱۳۷۷.<sup>۲۰</sup>  
 فرهنگنامه موضوعی صحیفه سجادیه، اثر سیداحمد سجادی، قم: موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء، چ ۱، ۱۳۸۵.<sup>۲۱</sup>  
 حدیث بندگی: شرح موضوعی صحیفه سجادیه ، اثر سید کاظم ارفع، تهران، انتشارات فیض کاشانی، چاپ اول، ۱۳۸۸ش

## معجم الفاظ

- المعجم المفهرس لألفاظ الصحیفة الكاملة اثر سید علی اکبر قرشی .  
 المعجم المفهرس لالفاظ الصحیفة السجادیة اثر علی انصاریان .  
 المعجم المفهرس لالفاظ الصحیفة السجادیة اثر فاطمه احمدی .

## تعلیقات و حواشی

تعلیقات علی الصحیفة السجادیة: از ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی تعلیقات مختصری است بر صحیفة سجادیة در توضیح نکات ادبی و لغوی که در سال ۱۰۵۵ق تالیف شده است. این کتاب را با عناوین دیگری همچون: «شرح صحیفة سجادیة» و «حاشیة صحیفة سجادیة» نیز خوانده‌اند.

حاشیة الصحیفة السجادیة: از سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، میرداماد (م ۱۰۴۱ق) شرحی است مختصر با عناوین «قوله قوله» بر صحیفة سجادیة، مشتمل بر بحث‌های لغوی و فلسفی که گاهی نیز در زمینه‌های رجال و علوم هیئت سخن به درازا می‌کشد. این شرح شامل توضیح و بیان نکات و دقایق کلمات صحیفة سجادیة است و میرداماد آن را بعد از کتاب دیگرش «السبع الشداد» تالیف نموده است.

حاشیة علی الصحیفة الکاملة: از ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد ابن ادربس حلی (م ۵۹۸ق). حاشیة مختصری است بر صحیفة سجادیة که به بیان معانی لغات مشکل آن پرداخته است. اهمیت حاشیة ابن ادربس از آن جهت است که اولین و قدیمی‌ترین شرح موجود بر صحیفة می‌باشد.

## مستدرکات

از سوی برخی علما مستدرکاتی بر صحیفة نوشته شده است. منظور از این مستدرکات، دعا‌های منسوب به حضرت سجاد(ع) است که در صحیفة کاملة نیامده است. برخی از آنها عبارتند از:

صحیفة ثانیة، تالیف شیخ محمد بن حسن حرعاملی، صاحب وسائل الشیعة. صحیفة ثالثه، الدرر المنظومة المأثورة فی جمع لآلی الادعیة السجادیة المشهورة: از میرزا عبدالله بن عیسی معروف به افندی (حدود ۱۱۳۰ق). مؤلف در این کتاب، دعا‌های روایت شده از امام زین العابدین علیه السلام را که در صحیفة کاملة و صحیفة دوم از شیخ حرعاملی ذکر نشده را جمع‌آوری کرده است.

صحیفه رابعه، تالیف محدث میرزا حسین نوری طبرسی.  
 صحیفه خامسه، علامه سید محسن امین عاملی.  
 صحیفه سادسه، تالیف شیخ محمد باقر بن محمد حسن بیرجندی  
 قائینی.  
 صحیفه سابعه که توسط شیخ هادی کاشف الغطاء، صاحب کتاب  
 مستدرک نهج البلاغه نوشته شده است.  
 صحیفه ثامنه، تالیف حاج میرزا علی حسینی مرعشی شهرستانی حائری.  
 ملحقات صحیفه که مؤلف آن شیخ محمد، معروف به تقی زیابادی قزوینی  
 از شاگردان شیخ بهایی است.<sup>۲۲</sup>

## مطالعه بیشتر

کتاب شناسی امام سجاد(ع)، صحیفه سجادیه و رساله حقوق، به کوشش  
 سلمان حبیبی و مختار شمس الدینی مطلق، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۹۴  
 پژوهش نامه صحیفه سجادیه: مجموعه مقالاتی در سندپژوهی و نسخه شناسی  
 صحیفه سجادیه، مجید غلامی جلیسه، قم، دلیل ما، ۱۳۹۰.

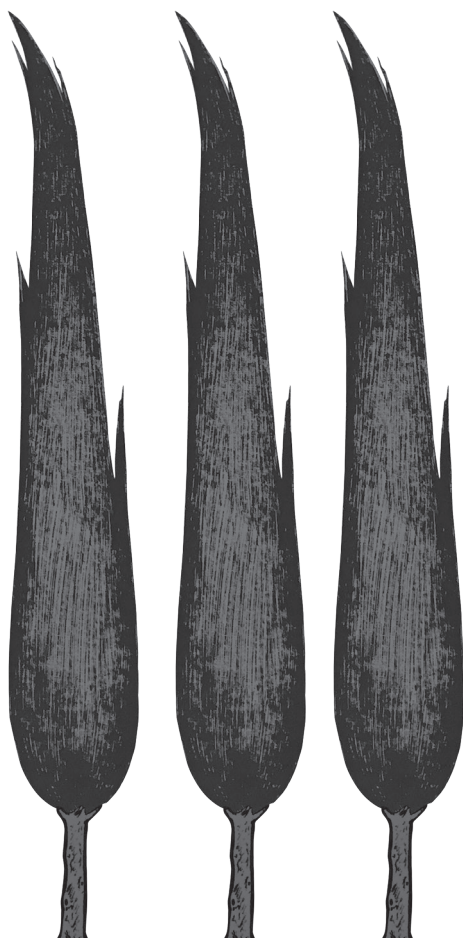
مجموعه مقالاتی در مورد اسناد و نسخه های مربوط به صحیفه سجادیه  
 و سلسله سند روایت های مربوط به ادعیه مندرج در این کتاب است. در این  
 نوشتار پژوهش های گوناگونی در زمینه روایان صحیفه سجادیه، نسخه های  
 موجود از آن، سندهای روایی مربوط به آن و معرفی ترجمه و شروح به جای مانده  
 از این کتاب ارایه شده است. در این پژوهش یا مقالات به معرفی حاشیه ابن  
 ادریس بر صحیفه سجادیه، صحیفه پژوهی به خط کفعمی، روایات نو یافته  
 از صحیفه سجادیه، مستدرک نگاری صحیفه، ترجمه های مناجات خمس  
 عشر، ترجمه های حواشی صحیفه سجادیه، معرفی شروح مهم این کتاب،  
 مقاله پژوهی صحیفه سجادیه و معرفی برخی از تعلیقات و حواشی مهم صورت  
 گرفته بر آن پرداخته شده است.

## پی نوشت

- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۸ - ۱۹  
 مقدمه مرعشی نجفی بر صحیفه، ص ۴۶ مقدمه  
 آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۹-۱۸  
 مرعشی نجفی، صحیفه سجادیه، بلاغی، ص ۹ مقدمه  
 رجوع کنید به: قندوزی، ینابیع الموده، ج ۲-۱، ص ۵۹۹  
 ماهنامه کتاب ماه دین، ش ۵۱، ۵۲، ص ۵۱۱۹  
 «خبرگزاری ایکننا، صحیفه سجادیه کفعمی در مشهد رونمایی شد  
 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴. سهمی،  
 تاریخ جرجان، ص ۱۸۹  
 صحیفه سجادیه، دعای ۴۷ فقره ۵۶  
 اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۹  
 مقدمه مرعشی نجفی، ص ۱۳  
 مقدمه مرعشی نجفی، ص ۳۷ مقدمه؛ ر.ک: پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۷۱-۲۷۰  
 به نقل از: مقدمه مرعشی بر صحیفه، ص ۴۵-۴۳  
 به نقل مبشری، صحیفه سجادیه، مقدمه، ص ۱۳  
 ماهنامه کتاب ماه دین، شماره‌های ۴۹ تا ۵۲، مقاله کتابشناسی تفصیلی صحیفه سجادیه،  
 حکیم، سید محمد حسین  
 الذریعه، ج ۳، ص ۳۵۹-۳۴۵  
 نک: حکیم، سید محمدحسین، کتاب‌شناسی تفصیلی شروح و ترجمه‌های صحیفه  
 سجادیه، مجله «کتاب ماه دین»، اسفند ۱۳۸۰ و فروردین ۱۳۸۱  
 پایگاه تخصصی صحیفه سجادیه  
 حبیبی و شمس الدینی مطلق، کتاب‌شناسی امام سجاد، صحیفه سجادیه و رساله حقوق،  
 ص ۲۱۱  
 حبیبی و شمس الدینی مطلق، کتاب‌شناسی امام سجاد، صحیفه سجادیه و رساله حقوق،  
 ص ۲۶۷  
 حبیبی و شمس الدینی مطلق، کتاب‌شناسی امام سجاد، صحیفه سجادیه و رساله حقوق،  
 ص ۲۴۹  
 ر.ک: مقدمه مرعشی نجفی، ص ۴۳-۴۱

fa.wikishia.net/

# مقالات



## اسلام بین دو ظلم

محمد مختار جمعه، وزیر سابق اوقاف مصر در الاهرام نوشت: اگر به انسانی از سوی دشمنانش ستم شود، موجب قوی تر شدن او و افزایش صبر و پایداری اش می گردد. اما وقتی کسی از سوی دوستانش مورد حمله قرار گیرد از پا در خواهد آمد. یک شاعر عرب گفته است: ظلم نزدیکان از ضربه شمشیر آخته کاری تراست. اسلام هم اکنون در برابر دو گونه ظلم قرار گرفته است. یکی ظلم پیروانش و دیگری ظلم دشمنانش. یعنی کسانی که نسبت به این دین کینه تیزی دیرین داشته و مترصد فرصت بودند تا هرطور شده به آن ضربه بزنند. از جهت نخست نیز می بینیم رفتارهای ناشیانه برخی از منتسبان به این دین چه ضربه هایی به اسلام می زند. بخصوص آنهایی که روش های تکفیری و انفجاری را در پیش گرفته اند و به دنبال قتل و ویرانی و افساد و تخریب هستند.

گویی شیطان اعمال آنها را زینت داده و آنها نیز خود را فریفته و در این خود فریبی و حيله و نیرنگ فرو رفته و تجاوزات شان را به جایی رساندند که گویی از این دین هراستفاده ای می توانند بکنند. در زمانی که جهان عرب و اسلامی



تجاوز به مجله فرانسوی و سایر اعمالی را که به دنبال داشت محکوم می کردند و مسلمانان در هرجایی تنفر خودشان را نسبت به همه این اعمال نشان می دادند، به همراه مجموعه ای از مقامات مصری برای تسلیت به دولت و ملت فرانسه به سفارت این کشور در قاهره رفتیم. در این دیدار تاکید شد مرتبط کردن حوادث تروریستی به اسلام چنانکه مرتبط کردن آن به سایر ادیان، یک ظلم آشکار است زیرا همه ادیان خون و مال و آبروی دیگران را تحریم کرده اند.

تروریسم اما دین ندارد. چنانکه وابسته به یک وطن یا نژاد خاص نیز نیست و باید همه انسان ها در یک صف با آن مقابله کنند. زیرا خطر تروریسم چنان فراگیر شده است که تر و خشک را با هم می سوزاند. حمله به مجله فرانسوی باعث شد تا جای جانی و قربانی با هم عوض شود. نشریه ای که همچنان با انتشار توهین آمیز به رسول اکرم (ص) به هتک حرمت خود ادامه می دهد و در جایگاه یک متهم نشسته است در آن حادثه قربانی معرفی شد. حال آنکه مردمانی را که قربانی این تجاوزات بودند به جانیانی تبدیل کرد که با گلوله پاسخ قلم را می دهند. به هر حال کسانی که دست به این حرکت زدند یک گروه اندک از بین مسلمانان بودند. اما گروه های افراطی دست راستی در اروپا و درکنار آنها دشمن صهیونیستی تلاش می کنند این مساله را به همه مسلمانان تعمیم داده و چهره اسلام و مسلمانان را مخدوش کنند.

#### در این رابطه چند نکته به نظر می رسد که باید به آنها توجه داشت:

۱- ما بر این نکته تاکید داریم که خون انسان ها همه محترم بوده و هر نوع خشونت و افراط گرایی و تروریسم و تجاوز محکوم است. باید از طریق فکر با فکر برخورد کرد یا از طریق قانون. نه با خون و گلوله.

۲- ما نسبت به تحریک احساسات مسلمانان هشدار می دهیم. زیرا توهین به ادیان و پیامبر اسلام بزرگ ترین بهانه را برای گروه های افراطی فراهم می سازد. زیرا دست زدن به اعمال تروریستی در برابر کسانی که به اسلام توهین می کنند، می تواند برای تروریست ها وجهه ای بدست آورده و همدردی مردم مسلمان را نسبت به آنها برانگیزاند.

این امر موجب اشتباهی خواهد شد که گویی آنها در جهت اسلام و برای حفظ کرامت این دین عمل می کنند و با دشمنان اسلام در حال مبارزه هستند. همین روش هاست که زمینه را فراهم می کند تا تروریست ها بتوانند به آن خلافت

دروغین خود آبرویی بدهد.

۳- جهان معاصر به گونه ایست که دیگر نمی توان آن را به دو بخش جدا از هم تقسیم کرد؛ یعنی یک بخش دولت های امن و با ثبات و دیگری دولت های نگران و پرتنش و بدون ثبات. زیرا جهان دیگر به صورت یک روستای کوچک در آمده است بنابراین هراتفاقی که در شرق می افتد پژواک آن در شرق شنیده می شود و هراتفاقی که در شمال می افتد در جنوب اثر خود را خواهد گذاشت. از این رو باید عقلای عالم و دانشمندان در کنار هم تلاش کنند با همه اشکال تروریسم مقابله کنند؛ بنابراین عملیات گزینشی در مقابله با تروریسم سودی ندارد و نمی تواند شمر ثمر باشد. تروریسم مانند یک سرطان یا یک بیماری خطرناک است که باید آن را پیش از آنکه زندگی همه انسان ها را در معرض خطر قرار دهد، ریشه کن کرد.

۴- باید به انسان به عنوان انسان نگاه شود. یعنی موجودی که خداوند به او عزت داده است و این فارغ از نژاد یا رنگ و دین اوست. باید برای دفاع از حقوق این انسان با معیارهایی ثابت برخورد کرد. نه اینکه در برخورد با انسان غربی حقوق بشر رعایت شود اما در برخورد با انسان شرقی همانطور برخورد شود که یهودیان برخورد کرده و این تصور را دارند که ملت برگزیده خدا هستند. تاکید ما بر این است که ملت ها دیگر بیدار شده اند و حاضر به پذیرش معیارهای دوگانه نیستند.

وقتی به یک یهودی یا یک سفید پوست یا یک اروپایی تعدی می شود این تجاوز به عنوان یک جرم تلقی می گردد که از سوی همگان محکوم شده و صغیر و کبیر عالم آن را تقبیح می کنند. اما وقتی خون یک عرب یا مسلمان آفریقایی ریخته می شود کسی به آن توجه نمی کند یا حتی شرم دارد به آن توجه کند. با این گونه حوادث به گونه ای برخورد می شود که در نتیجه ملت های تحت ستم احساس می کنند آنها شهروندان درجه دو یا سه به شمار می روند.

۵- به نظر می رسد باید یک قانون بین المللی وجود داشته باشد که توهین به ادیان و مقدسات همه مذاهب را جرم تلقی کند. این امید وجود دارد که بین همه بشریت در حقوق و تکالیف مساوات برقرار باشد. باید بشریت از دیدگاه های متکبرانه و خود برتر بین یا توهین و تحقیر نسبت به دیگران رهایی یابد

## آیا کلیساها در امریکا و اروپا مالیات می دهند؟

احمدرضا عبادی

کلیسا یا دیگر مکان‌هایی عبادی چگونه می‌توانند از پرداخت مالیات معاف شوند و توجیه حقوقی آن چه می‌تواند باشد؟ چند روز پیش در ایران بنابر مصوبه‌ای مساجد و مدارس علمیه و اماکن مربوط به اقلیت‌ها از پرداخت هزینه بهای آب، برق و گاز معاف شدند. اینکه چه دغدغه و توجیهی برای معاف شدن این بخش‌ها در نظر بوده با مقایسه توجیهات حذف یا عدم حذف مالیات و مانند آن در کشورهای دیگر، جای ارزیابی و داوری دارد

نخستین معافیت قانونی کلیساها از پرداخت مالیات به زمان امپراطور روم، کنستانتین باز می‌گردد که پس از پذیرش آیین مسیحیت در حدود سال ۳۱۲ میلادی کلیساها را طبق دستوری از پرداخت هرگونه مالیات معاف کرد.<sup>۱</sup> عبارت «مالیات کلیسا» که از دیرباز در غرب مورد مناقشه بوده دارای دو معنای کاملاً متضاد است:

۱. آن بخش از مالیات که باید از کلیساها گرفته شود؛

۲. آن بخش از مالیات که باید به اداره کلیساها اختصاص یابد. مناقشه بر سر معنای اول که به اذهان متبادرتر است همواره بر محور این پرسش استوار بوده که آیا کلیساها باید از پرداخت مالیات بر درآمد و دارایی معاف باشند یا خیر، و مناقشه بر روی معنای دوم که معنایی دورتر از ذهن دارد، این است که آیا باید بخشی از مالیاتی که از مردم گرفته می‌شود به اداره امور کلیساها اختصاص یابد یا خیر؟ مناقشه نخست در امریکا پرسابقه‌تر است و مناقشه دوم در اروپا بیشتر مورد بحث بوده است. اماکن عبادی در امریکا از زمان تأسیس این کشور به طور غیر رسمی از پرداخت مالیات معاف بوده‌اند<sup>۲</sup> اما به طور رسمی از سال ۱۸۹۴ با تصویب کنگره از پرداخت مالیات بر درآمد معاف شدند<sup>۳</sup> و در حال حاضر نیز در تمام ایالت‌های امریکا به انضمام منطقه کلمبیا اماکن عبادی از پرداخت مالیات بر دارایی معاف هستند.<sup>۴</sup>

کمک‌های مردمی به این اماکن نیز قابل کسر از مالیات هستند.<sup>(۵)</sup> در انگلستان قرون وسطی نیز دارایی‌های کلیساها از تخصیص مالیات معاف بودند؛ چون برخی از مسئولیت‌های حکومت برعهده کلیسا بوده است.<sup>(۶)</sup> قانون معافیت اماکن عبادی در امریکا برگرفته از قانون مصارف خیریه بریتانیا است که در سال ۱۶۰۱ میلادی به تصویب رسید.<sup>(۷)</sup> در قرن نوزدهم سه رئیس جمهور امریکا به معافیت مالیاتی اماکن عبادی اعتراض کردند: جیمز مدیسون، جیمز گارفیلد و اولیسیس. اس. گرنت.<sup>(۸)</sup> در سال ۱۹۵۴ نیز کلیساها با اصلاحیه‌ای در قانون درآمد داخلی امریکا که از سوی سناتور لیندن جانسن ارائه شد از شرکت در رقابت‌های سیاسی منع شدند،<sup>(۹)</sup> هرچند در عمل این اتفاق صورت نگرفت. در اروپا مناقشه بیشتر بر سر اختصاص یا عدم اختصاص بخشی از درآمدهای مالیاتی دولت‌ها برای اداره کلیساها بوده است.

در آلمان و کشورهای آلمانی زبان این مناقشه پرنگتر بوده است. مالیات کلیسا در اروپا مالیاتی است که از اعضای (پیروان) هر کلیسا گرفته می‌شود. این قانون در کشورهایایی چون آلمان، اتریش، کرواسی، دانمارک، فنلاند، ایسلند، ایتالیا، سوئد و سوئیس اجرا می‌شود. به طور مثال در اتریش کاتولیک‌ها ملزم به پرداخت مالیات کلیسا هستند.

این قانون را هیتلر در سال ۱۹۳۹ بنا نهاد. پس از جنگ جهانی دوم این قانون

ثابت ماند تا کلیسا از محل این درآمد استقلال خود را از قدرت‌های سیاسی حفظ کند.<sup>(۱)</sup> در آلمان افراد کلیسارو چه کاتولیک و چه پروتستان معادل ۸ الی ۹ درصد مالیات بر درآمد خود را باید به هر مؤسسه و کلیسایی که عضو آن هستند تحویل دهند.<sup>(۲)</sup> این مالیات‌ها نیز قانوناً باید تنها صرف پرداخت هزینه‌های نگهداری اماکن عبادی و حقوق کارکنان آنها شود. توجیهات مخالفان و موافقان اخذ مالیات از کلیساها در مجموع، اخذ مالیات از کلیساها و سایر اماکن عبادی همواره صف طولی از مخالفان و موافقان داشته است که هر یک دلایل و احتجاجات خود را دارند.

### توجیهات مخالفان اخذ مالیات از اماکن عبادی به شرح زیر است:

۱. این معافیت مالیاتی سبب حفظ اصل جدایی دین از سیاست می‌شود؛
  ۲. اخذ مالیات از این اماکن و مؤسسات تبعاتی را به دنبال دارد که مقدمات سلطه حکومت بر دین را فراهم می‌سازد؛ ۳. این مؤسسات و اماکن خدمات اجتماعی فراوانی نظیر اطعام و اسکان فقرا انجام می‌دهند که در صورت اخذ مالیات از انجام آنها باز می‌مانند.
- اما موافقان اخذ مالیات از اماکن و مؤسسات مذهبی در توجیه این موضع خود چنین دلیل می‌آورند: ۱. معاف کردن اماکن مذهبی از مالیات نه تنها در راستای جدایی دین از سیاست نیست بلکه مؤید آن است؛ چرا که این معافیت در واقع نوعی حمایت مالی از آنهاست؛
۲. در صورت معاف کردن این اماکن از مالیات، جبران این بخش از کسری درآمد دولت از محل مالیات بر عهده مردم است در حالی که شاید همه مردم از اعضای آن مذهبی که مؤسسات مذکور به آن وابسته‌اند نباشند؛
  ۳. معافیت مالیاتی این مؤسسات برای دولت سودی به دنبال ندارد و بر اساس قانون دولت نمی‌تواند برای اموری که انتفاعی در آن نیست هزینه‌ای تخصیص دهد؛
  ۴. بسیاری از روحانیان و کشیشان دارای سطح زندگی بسیار مرفه و اشرافی هستند و برای دادن مالیات استحقاق بیشتری دارند تا مردم عادی جامعه که مالیات آنان به مصرف چنین تجملاتی می‌رسد

# خاندان آل سعود و عربستان سعودی

## مقدمه

در عربستان سعودی تاکنون سرشماری دقیقی نشده است و شاید هم این کار ممکن نباشد.<sup>۱</sup> تعداد سکنه این کشور را حدود ده میلیون نفر تخمین می‌زنند که غالباً در صحاری نجد و حجاز و احساء و بیابانهای کشورهای همسایه بیلاق و قشلاق می‌کنند. مساحت قلمرو سعودیان تقریباً یک میلیون و هفتصد و پنجاه کیلومتر مربع است که بیش از دو سوم آن را ریگزارهای نفود<sup>۲</sup> و رُبْع الخالی<sup>۳</sup> و صحراهای لم یزرع و کوهستانهای خشک فراگرفته است و رودخانه قابل ذکر و باران کافی و رطوبت و بطور کلی آب و هوای مساعد ندارد. بیش از نیمی از سکنه این کشور صحرانشین و دامدارند و زیر چادر به سر می‌برند و پیوسته در حال کوچکند. قسمتهایی از مرزهای خاکی سعودی هنوز مشخص نشده و به صحاری کشورهای همسایه می‌پیوندند.

این کشور از شمال به اردن و عراق و از مشرق به دریای سرخ و از جنوب به

خلیج عدن و اقیانوس هند و کشورهای یمن و حضرموت و مسقط و عمان و از مشرق به خلیج فارس و دریای عمان و امارات و قطر و بحرین و شارجه (شارقه) و ابوظبی و عجمان و رأس الخیمه و فُجَیره و القوین و کویت و عراق منتهی می‌شود.

عربستان در طول تاریخ و تا دهه سوم قرن بیستم به دلیل خوی بیابانگردی و غیر متمدن بودن هرگز روی امن و آسایش ندیده و هیچ وقت همه قبایل و اراضی آن، زیر سلطه یک حکومت درنیامده بود. در روزگار امروز نیز غیر مستقیم تحت تاثیر و امر قدرهای استعمارگر جهان است و پیوسته دشمنی خود را با ایرانیان حفظ کرده است. شیوخ عشایر عرب در صدر اسلام و در عهد خلفای اموی و عباسی و خواندگاران عثمانی فقط گاهی به اسم با سلطان و خلیفه بیعت می‌کردند، اما در عمل سر به هیچ قانون حتی قوانین اسلام فرو نمی‌آوردند. نخستین بار که تمامی قبایل عرب زیر سلطه یک حکومت درآمدند و امن و نظام در صحاری عربستان مستقر گشت و مناطق پراکنده شبیه جزیره به هم پیوست، در عهد دولت عبدالعزیز ابن سعود<sup>۴</sup> در نیم قرن اخیر بود.

امروزه عربستان به استانهایی چون نجد، حجاز، احساء، تهامه، عَسیر و نجران... تقسیم می‌شود که علی رغم اختلاف منطقه و اقلیم همه به وسیله حکمران سعودی اداره می‌شود. نجد قلب صحرا و موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی حنبلی است. در شمال نجد، منطقه جبل شَمَر واقع است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میدان تاخت و تاز آل رشید بوده است. در جنوب شرقی جبل شَمَر، ناحیه قصیم و وادی ذوالرُمّه و اراضی نجد واقع است. شهرهای عُنَیْزَه و دِرْعِیَّه و بُرَیْدَه، موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی در نجد است. شهرستان سُدَیْر و شهر مَجْمَعَه در جنوب شرقی قصیم<sup>۵</sup> می‌باشد. آبادیهای نجد عموماً در واحه‌ها و وادیها و شعاب جبال طُویق بنا شده‌اند. ناحیه وُشْم در جنب وادی مَحْمِل و شهر ریاض پایتخت عربستان هر دو در ناحیه عَارِض واقعند. حجاز را گاهی استان غربی عربستان می‌نامند و شهرهای مکه و مدینه و یَبُئُع و جَدّه و طایف از بلاد حجاز به شمار می‌روند. شهر نظامی جیزان - جازان - در ناحیه عسیر در تهامه و در ساحل دریای سرخ است. اَبْهّا که

هشت هزار پا از سطر دریا ارتفاع دارد مرکز ناحیه عَسیر خاص، می باشد و شهر تاریخی نجران در مرز یمن واقع است. اَحْساء و قطیف و ظَهْران<sup>۶</sup> و خُبْر و دَمَام در ساحل خلیج فارس قرار دارند و اکثریت سکنه آنها شیعی مذهبند. نفت عربستان از این منطقه استخراج می شود و عمدتاً از بندر نفتی «رأس التَّنوره» و از خلیج فارس صادر می گردد.

شهرها و استانها و اراضی عربستان غالباً به نامهای باستانی یا به اسم عشایری که در آنها ساکنند خوانده می شود. این تقسیمات حدود مشخصی ندارند بخصوص که اهالی آنها مرتباً در حال کوچند و نسبت جمعیت این کشور با مساحت آن از پنج نفر در هر میل مربع کمتر است. در این کشور کشاورزی و صنعت عمده‌ای غیر از نفت وجود ندارد و فقط یک عُشر از مجموع اراضی آن قابل زراعت می باشد

#### استعمار انگلیس در جزیره العرب

سالهای اول قرن بیستم، دوران اوج سیاست استعماری و فعالیت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس بود. خطر پیشرفت سریع آلمان در منطقه که تا عراق و خلیج فارس پیش آمده بود و راه هند را به خطر می انداخت، دولت انگلیس را بر آن داشت تا از سویی داردانل و باب المَندَب و سایر تنگه‌ها و معابر و بنادر راه هند را در کنترل خود درآورد و از سوی دیگر قدرت خویش را در خلیج فارس و دریای عمان تثبیت و بی رقیب و دولت‌های منطقه را فرمانبردار خویش سازد. در همین مسیر «لرد کرزن» نایب‌السلطنه انگلیس (در مستعمرات هند) به سال ۱۹۰۳/۱۳۲۱ به خلیج فارس آمد و شیخ کویت و سایر مشایخ کنار خلیج را تحت الحمایه دولت متبوع خود ساخت و راه دریایی خلیج فارس و دریای عمان را بر روی آلمان و سایر دول اروپایی بست.<sup>۷</sup>

دولت انگلیس در سال ۱۹۰۴/۱۳۲۲ با شتاب اختلافات خود را با فرانسه و روس رفع کرد و با آن دو دولت، اتحادیه‌ای برای رویارویی با آلمان تشکیل داد. در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ روس و انگلیس برای بریدن پای آلمان از خاورمیانه و خلیج فارس، طبق معاهده‌ای مناطق نفوذ و فعالیت خود را در ایران و سایر بلاد



منطقه قسمت کردند. دولت انگلیس برای تأسیس پایگاه مطمئنی در منطقه، از طرفی شریف حسین پادشاه حجاز را به وسیله کلنل لورنس فریب داد و به فکر تأسیس دولت متحد اسلامی و اتحاد اسلام و عرب انداخت و از طرف دیگر دفتر اتحاد اسلام «پان اسلامیزم» را در لندن تأسیس نمود و سر رشته ارتباط سران و دولتمردان کشورهای مسلمان را در دست خود گرفت. همان دفتری که بعدها بیشتر منادیان وحدت اسلام با آن سرو کار پیدا کردند. بنا به اصل «فَرَّقِ تَسُدْ = تفرقه بینداز تا در مقام ریاست باقی بمانی» دنیای اسلام را تجزیه و تضعیف کرد و به بهانه‌های ناسیونالیستی، آنها را به جان هم انداخت و دولتمردان مسلمان را زیر بال خود گرفت. بعد هم که آلمان در برابر او سرسختی نشان داد، جنگ جهانی را به راه انداخت که حاصل آن شکست آلمان و عثمانی و روی کار آمدن دولت‌های دست‌نشانده و احزاب نژادپرست و تقویت قومیت عربی... و مآلاً سیادت انگلستان بر خاورمیانه عربی بود. خانم گرتورد بل منشی سرپرسی کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد، ضمن نامه‌ای که به پدرش نوشته سیاست بریتانیا را در خاورمیانه ضمن یک جمله چنین خلاصه کرده است: «پدر، از بس که شاه ساختم خسته شدم!»<sup>(۸)</sup>

#### مبانی سلطنت آل سعود

در سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ عبدالعزیز بن عبدالرحمان معروف به ابن سعود<sup>۹</sup> و ملقب به شاهین صحرا<sup>۱۰</sup> در بیست سالگی خود با اقدامی اسطوره مانند موفق شد ریاض را تصرف کند و سلطنت عربستان سعودی را بنیان نهد. مبانی دولتی که وی تأسیس کرد. و پیشینه آن به قرن هجدهم میلادی می‌پیوندد. بر شمشیر و محمل حکومت او ترویج مذهب حنبلی وهابی بود.<sup>۱۱</sup> یک روحانی متعصب و افسرگرا و ضد شیعی نجدی به نام شیخ محمد بن عبدالوهاب در اواسط قرن هجدهم موفق شد تحصیلات «سلفی»<sup>۱۲</sup> و نظرات نوظهور خود را در نجد ترویج کند و امیر شهر درعیّه را مرید و طرفدار خود سازد. در سال ۱۷۴۴/۱۱۵۷ بین این عالم نجدی و امیر محمد ابن سعود،<sup>۱۳</sup> امیر درعیه پیمانی بسته شد که به موجب آن، امیر سعودی از سوی خود و اعقاب خویش پشتیبانی و اطاعت از شیخ و

اعقاب او و سایر علمای وهابی را برعهده گرفت و شیخ نیز قبول کرد که خود و اولاد و پیروانش پیوسته راهنما و مدافع و یاور امیر سعودی باشند و تمام نیرو و نفوذ خود را در حمایت از آن خاندان به کار برند. این همان پیمان است که عبدالعزیز و سایر ملوک سعودی و نیز مشایخ آل شیخ پیوسته محترم شمرده‌اند. ابن عبدالوهاب و فرزندانش تا امروز حامی جدی سلطنت سعودی و عهده‌دار امور شرعی و فرهنگی و قانونی و قضائی بوده‌اند و شاهان سعودی پیوسته فرمان‌پذیر ایشان بوده و به حکم و فتوای شورای دینی وهابی به شاهی می‌رسند یا از سلطنت. چنانکه درباره سعود بن عبدالعزیز عمل شد. خلع می‌گردند.

### شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵/۱۲۰۶-۱۰۷۳/۱۷۹۲)

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی نجدی تمیمی مکنی به ابن عبدالوهاب، در تاریکترین ادوار تاریخ نجد در شهرکی به نام عَیْنَه. نزدیک ریاض. در خانواده اهل علم متولد شد. او بنیانگذار یک فرقه مذهبی حنبلی است که مخالفانش پیروان او را مُدَیْنَه. یعنی دین سازان. یا وهابیّه خواندند ولی خود شیخ نام هم مسلکان خویش را اهل توحید و موحدین گذاشت. پدرش شیخ عبدالوهاب عالمی نیکنام بود و در عین‌ه امور شرعی و قضایی و تدریس را برعهده داشت. او شخصاً تعلیم و تربیت محمّد را زیر نظر گرفت و محمّد که هوش و استعداد بسیار داشت هنوز ده ساله نشده بود که تمامی قرآن و بسیاری از احادیث صحاح سته را از بر کرد و وقتی بیست ساله شد تمامی علوم شرعی و ادبی رایج در نجد را فراگرفته بود. در آن موقع توجهش به محیط وحشی و عقاید جاهلی و بدوی اعراب درنده‌خوی خونخوار عَیْنَه و سایر بلاد نجد جلب شد و معتقد گردید که معتقدات عراب حجاز از اسلام به دور و پست‌ترین نوع بت‌پرستی و خرافه‌گرایی است. پس تصمیم جدی به مبارزه مسلحانه و بی‌امان با بعضی رسوم و کارهای رایج در بلاد اسلامی گرفت. او ساختن بقعه و گنبد بر مزارات و پا گرفتن و گنج‌کاری و سنگ‌انداختن بر قبور و ایستادن و زیارت خواندن در مقابر و سفرهای زیارتی. غیر از سفر مکه و مدینه و بیت‌المقدّسه<sup>۱۴</sup>. و استعمال دخانیات و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی... و بطور کلی هر رسم و عادتی که به تشخیص وی در عهد رسول‌الله و سلف صالح نبوده، بدعت و حرام و مرتکب آن را واجب‌القتل دانست و فتوا داد که برای محو این عادات و رسوم باید شمشیر

به دست گرفت و جهاد کرد. به همین روی او از دشمنان سرسخت شیعیان به حساب می‌آمد.

رؤسای قبایل و شیوخ و علمای نجد. از جمله برادر شیخ محمد که شیخ سلیمان نام داشت. با او به مخالفت پرداختند و کار را چنان براو تنگ کردند که مجبور شد زادگاه خویش را ترک کند و به «حُرَیْمَاء» برود (۱۷۲۶/۱۱۳۹) ولی در حریملاء هم کسی گوش به حرف او نداد و ناگزیر شد به حجاز سفر کند. در مکه حج را به سنت حنابله سلفی ادا کرد و در مدینه چندی در حوزه درس عبدالله بن ابراهیم بن سیف نجدی و محمد حیات سِنْدی حضور می‌یافت. بعد از راه شام به نجد بازآمد و سپس به بصره رفت. بصریان که سخنان شیخ را مخالف معتقدات خود دیدند، بر او شوریدند و او را مجبور ساختند با پای برهنه و شکم گرسنه راه صحرا در پیش گیرد. اگر مردی به نام ابوحَمْدان به داد او نرسیده و بر خر خود سوارش نکرده بود در بیابان تلف می‌شد. بعد به ایران آمد و چندی در اصفهان به تحصیل ادامه داد. سپس به کربلا و نجف رفت. گرچه در ایران و عراق زمینه مساعدی برای قبول دعوت وهابی نیافت اما دیدن پاره‌ای رسوم مذهبی، او را در پیکاری که در پیش داشت استوارتر ساخت. مورخان نجدی چیزی از سفر ابن عبدالوهاب به ایران ننوشته‌اند و گویند وی از بصره به زبیر و احسا و از آنجا به حریملاء بازگشت.<sup>۱۰</sup> اما علمای اسلام در حریملاء درصدد قتل وی برآمدند و محمد ناچار گریخته و به عُیَیْنَه پناه برد. در عیینه بخت به او روی آورد و عثمان بن حَمَد بن مَعْمَر امیر آن شهر او را در خانه خود پذیرفته خواهرش را به همسری وی داد و او پس از سالها رنج و مجاهده در عمر سی و هشت. نه سالگی سر بر بالین آسایش نهاده صاحب خانه و خانواده و پشتیبان گردید. اتفاقاً همسرش نیز زنی باهوش و کارآمد بود و به شوهرش کمک بسیار کرد.

شیخ افراط گر در عیینه مذهب خود را آشکار کرد و جمعی به دعوت او درآمدند. او اعلان کرد هرکس از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند از اسلام خارج و واجب‌القتل است. نخستین اقدام او آن بود که به دستیاری پیروانش درختهای مقدسی را که زنان بر آنها دخیل می‌بستند کند و سوخت. بعد بقعه زید بن الخطاب<sup>۱۱</sup>. برادر عمر بن الخطاب. را که در جنگ با مسلمیه کذاب شهید شده و زیارتگاه بود ویران کرد. زن شوهرداری هم نزد شیخ به گناه زنا اعتراف کرد که به حکم وی سنگسار شد. او در عیینه حوزه درس فقه دایر کرد و خود به تدریس

پرداخت... علمای عیینه و سایر بلاد نجد که دعوت شیخ را در حال پیشرفت دیدند نامه‌هایی به سلیمان بن محمد امیر احساء نوشته خطر روز افزون وهابیان را گوشزد و رفع این غائله را تقاضا کردند. سلیمان نامه‌ای به امیر عیینه . که از امیر احساء مدد مالی می‌گرفت . نوشته دستور تبعید شیخ و قتل او را در صورت مقاومت صادر کرد. محمد بن عبدالوهاب وقتی از این دستور خبر یافت و دانست که دیگر کاری از دست برادر همسرش ساخته نیست ناچار به درعیه گریخت و مقدر بود که آن شهر موطن و مدفن او باشد و در آنجا سنگ بنای دولت سعودی را کار بگذارد (۱۷۴۴/۱۱۵۷) امیر درعیه محمد بن سعود . بنیان‌گذار سلطنت سعودی . وجود شیخ را وسیله مناسبی برای دست‌اندازی به شهرهای همسایه و امتداد قدرت در نجد یافت . او به دیدار شیخ رفت و به تشویق همسرش (موضی) پیمانی با او منعقد کرد که خود و جانشینانش پیوسته حامی و مبلغ مذهب وهابی باشند. شیخ نیز از سوی خود و اعقابش قول داد که هرگز دست از یاری و پشتیبانی سعودیان برندارند. ابن عبدالوهاب بعد از امضای این پیمان تا نزدیک نیم قرن که زنده بود در درعیه ماند و در آنجا خط و قواعد خروج هول‌انگیز وهابی را مشخص کرد. در چارچوب مسلک ابداعی خود پایه‌های سلطنت سعودی را محکم ساخت و به تأیید محمد بن سعود و بعد از او پسرش عبدالعزیز و سپس سعود بن عبدالعزیز همت گماشت و آنان را به جنگ و کشتار مخالفان برانگیخت و موجب پرشدن خزانه سعودی و وسعت قلمرو سعودیان در نجد و حجاز و عراق و خلیج فارس و سایر بلاد عرب گردید. خود شیخ در بیشتر جنگهای وهابیان سلاح در دست شرکت می‌کرد او هنوز زنده بود که هیبت وهابیان سراسر عربستان و خاورمیانه را فرا گرفته بود. و پیروان بی‌ترحم خود را . که مانند خوارج یا قرامطه یا پیروان صاحب الزنج کوچکترین نشانی از مهر و شفقت نداشتند . «الاخوان» یا «إخوانُ مَنْ اطاع الله»<sup>۱۷</sup> می‌نامید و موفق شد از راهزنان نجدی دستجاتی با انضباط و جنگاورانی وحشت‌آفرین بسازد که توانستند مسیر تاریخ را در عربستان تغییر دهند. او روز آخر ذی قعدة سال ۱۲۰۶/۱۷۹۲ بعد از عمری دراز، بیش از نود و یک سال،<sup>۱۸</sup> در درعیه فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد، بدون اینکه بر قبرش بقعه‌ای بسازند یا امروز مکان دفن او معلوم باشد.

تألیفات بسیاری از محمد بن عبدالوهاب برجای مانده که مشهورترین آنها به عناوین ذیل است: کتاب التوحید، رساله کشف الشبهات، تفسیر سورة الفاتحة،

اصول الايمان، تفسير شهادة أن لا إله الا الله، معرفة العبد ربّه و دينه، المسائل التي خالف فيها رسول الله اهل الجاهلية، فضل الاسلام، نصيحة المسلمين، معنى الكلمة الطيبة، الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، مفيد المستفيد، مجموعة الخطب، رسالة في أن التقيد جاز لا واجب، كتاب الكبائر... كه همه به چاپ رسیده و جملگی در اثبات مذهب حنبلی سلفی است. اولاد شيخ معروف به آل الشيخ. بیوسته مورد احترام شاهان سعودی بوده و سمت مفتی بزرگ و وزیر فرهنگ و آموزش و رئیس دانشگاه و قاضی محاکم دادرسی را برعهده دارند. دعوت وهابی و چگونگی انتشار و آثار آن از زمان حیات شيخ تا امروز بیوسته از مسائل بحث انگیز دنیای اسلام بوده است. پیروانش او را پیشوای انقلاب فکری مسلمانان و راه‌گشای مصلحانی چون شهاب الدین آلوسی و سید جمال الدین افغانی و شيخ محمد عبده مصری و جمال الدین قاسمی شامی و خیرالدین تونسلی و صدیق حسن خان بهوپالی هندی و امیر علی هندی و شيخ محمد اقبال لاهوری و أبوالاعلی مودودی لاهوری<sup>۱۹</sup> ... می‌دانند ولی سایر مسلمانان، بخصوص شیعیان، بشدت با این عقیدت و مؤسس آن مخالفت می‌ورزند، بخصوص بعد از آنکه وهابیان به سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ کربلا را قتل عام و ویران کردند و حرم مطهر حسین بن علی -ع. و عباس بن علی -ع. را به آتش کشیدند. کینه مسلمانان نسبت به آنان شدت یافته کتابهای بسیار در ردّ و طعن بر فرقه وهابیه به رشته تحریر درآورده‌اند. مرحوم شيخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه»<sup>۲۰</sup> برخی از این رده‌ها را به شرح ذیل نام برده است:

۱. الاوراق البغدادیه، تألیف شيخ ابراهیم راوی عراقی.
  ۲. الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل والکرامات و الخوارق، تألیف جمیل صدقی زهاوی شاعر معاصر عراقی.
  ۳. دلیل واقعی.
  ۴. صلح اخوان، تألیف شيخ داوود نقشبندی بغدادی.
  ۵. المنحة الوهبیة.
  ۶. الصواعق الإلهیة، تألیف شيخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر شيخ محمد بن عبدالوهاب...
- اینها رده‌های علمای اهل سنت است. اما بعضی رده‌های علمای شیعه به این شرح است:

۷. الآيات البيّنات .  
 ۸. البراهين الجليّة في دفع شبهات الوهابيّة، تأليف سيد حسين قزوینی .  
 ۹. المشاهد المشرفة و الوهابيون، تأليف شيخ محمد علي بن محمد جعفر .  
 ۱۰. منهج الرّشاد، تأليف شيخ جعفر كاشف الغطاء .  
 ۱۱. الهدای، تأليف محمد بن حسين فارسی در ردّ كتاب كشف الشبهات ابن عبد الوهاب كه غير از پیروان خود را در آن كتاب كافر شمرده است .  
 ۱۲. الردّ علی الوهابیّه، تأليف شيخ محمد جواد بلاغی .  
 ۱۳. الردّ علی الوهابیّة، تأليف ميرزا محمد علی اردوبادی .  
 ۱۴. الردّ علی الوهابیّة، تأليف سيد محمود لواسانی عصار .  
 ۱۵. الرد علی الوهابیّة، تأليف شيخ مهدی اصفهانی .  
 ۱۶. الردّ علی الوهابیّة، تأليف شيخ هادی كاشف الغطاء .  
 ۱۷. كشف الإرتیاب فی اشیاع محمد بن عبد الوهاب، تأليف سيد محسن امين عاملي<sup>(۲۱)</sup> .

شيخ عبدالله قصیمی بغدادی ردّی بر این کتاب با عنوان «الصراع بين الاسلام والوثنية» نوشته که آن هم در مصر به چاپ رسیده است .  
 برای مزید اطلاع درباره این کتابها باید به مجلدات الذریعة و معاجم و فهارس مطبوعات عربی و فارسی مراجعه کرد و جهت اطلاع از تفصیل عقاید ابن عبد الوهاب و داوری در ماهیت و ارزش و آثار آن، مطالعه کتابهایی که در ذیل این مقاله صورت داده شده سودمند است

#### آل سعود

آل سعود از اعقاب ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان و از بنی بکر بن وائل و بنی دُهل ابن شیبان بشمار می روند . چون جدّ اعلاّی ایشان محمد بن سُعود در درعیّه بر بنیاد تعالیم ابن عبد الوهاب حکومت این طایفه را تأسیس کرد آنان را «آل سُعود» خواندند . نسبت سعود را چنین آورده اند: سعود بن مُقرن بن مَرخان بن ابراهیم بن موسی بن ربیعة بن مانع مریدی<sup>۲۲</sup> .  
 مانع<sup>۲۳</sup> از مشایخ قبیلہ بکر بن وائل بود و در قصبه دُرُوع از توابع طایف

می‌زیست. او به سال ۱۴۴۶/۸۵۰ به دعوت پسر عم خود ابن دُرُع که امیر منفوحه<sup>۲۴</sup> و حجر الیمامه<sup>۲۵</sup> و جَزَعه، در نجد بود نزد وی رفت و واحه المُلَیْبِید و العُصَیَّه را از او به تیول گرفته به کشاورزی پرداخت. اما مانع و پسرش به شیوه سایر مشایخ عرب خوی جنگجویی و تجاوز داشتند و گاهگاه به قبایل همسایه حمله می‌بردند. ربیع به آل یزید تاخته مردان آن قبیله را از دم تیغ گذراند و زنان و اموالشان را تصاحب کرد. پسر او هم که موسی نام داشت از راهزنان معروف نجد بود و در عهد او، آل سعود به صورت دسته‌ای غارتگر در نجد شناخته شدند. ابراهیم دو پسر به نام وَطْبَان و مُقَرَّن داشت که اولی سردودمان آل وطبان - ساکن زبیر نزدیک بصره - بود و دومی جدّ اعلاى آل سعود است که در نجد به سلطنت رسیدند. از احوال مُقَرَّن و نیاکان او تفصیلی در تاریخ باقی نمانده است. همین قدر می‌دانیم، سعود پسر مقرن نخستین فرد معروف این خاندان است که در درعیه به امارت رسید. وی بر آل مَعْمَر که احوال او بودند تاخته اهالی درعیه را قتل عام کرد و آل مَعْمَر را به عُیَیْنَه متواری ساخت و خود در آن شهر به امارت نشست. او در سال ۱۷۲۷/۱۱۴۰ در درعیه درگذشت و پسرش محمد حکمران آن شهر شد.

#### محمد بن سعود (۱۱۴۰، ۱۱۷۹، ۵ ق. ۰)

چنان که گذشت، محمد بن عبدالوهاب وقتی نتوانست در عیینه بماند به درعیه رفت. وی در آنجا به خانه یکی از شاگردانش که عبدالله بن سُویَلِم نام داشت وارد شد و سایر شاگردان و مریدانش دور او را گرفتند. محمد بن سعود به تشویق برادرش ثَیْبَان و مَوْضِی همسرش از فرصت استفاده کرده به دیدار شیخ رفت و با او پیمان اتحاد منعقد کرد. از آن پس شیخ محمد مجال پیدا کرد نقشه‌هایی را که سالها در سر کشیده بود عملی کند و دولت وهابی را بر پایه‌ای استوار تأسیس نماید. محمد به اشارت شیخ و ارشاد او ارتشی مجذوب و خونریز از اعراب تشکیل داده شروع به دست‌اندازی و غارت قبایل نجد کرد. «عُرَیْعِر» امیر احساء و حسن بن هیة‌الله امیر نجران، در سال ۱۷۶۵/۱۱۷۸ برای رفع غائله وهابیان بر درعیه تاختند. لیکن محمد بن سعود به تدبیر شیخ این خطر را دفع کرد. امیر احساء را ناگزیر از بازگشت به شهر خویش کرد و با امیر نجران پیمان صلح منعقد نمود. دهام بن دَوَاس، امیر ریاض دشمن سرسخت

شیخ از سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ حملات خود را به درعیّه آغاز کرده بود که سالها ادامه داشت و موجب کشتار بسیار از طرفین شد. امیران حُرَیْمَاء و صُرَیْه نیز هر وقت فرصت می‌یافتند بر درعیّه حمله می‌بردند. اما محمد بن سعود مقاومت می‌کرد و ابن عبدالوهاب نیز در میدان جنگ حاضر می‌شد و روحیه سربازان را تقویت می‌کرد. سرانجام محمد بن سعود در ۱۷۶۵/۱۱۷۹ بعد از بیست سال حکمرانی و جنگ درگذشت و جای خود را به پسرش عبدالعزیز سپرد.

### عبدالعزیز بن محمد (۱۱۷۹. ۱۲۱۸. ۵ ق. ۰)

در مدت دویست ساله حکومت آل سعود دو امیر در این خاندان به قدرت و مهابت و قساوت شهرت یافتند؛ یکی عبدالعزیز بن محمد بن سعود<sup>(۲۶)</sup> و دیگری عبدالعزیز بن عبدالرحمان. اولی به پشتیبانی شیخ محمد بن عبدالوهاب کشوری وسیع به تصرف آورد و دومی مملکت عربی سعودی را تأسیس کرد. عبدالعزیز بن محمد به سال ۱۷۷۳/۱۱۸۵ بر عشایر متحد نجد تاخت و آنان را در قریه حایر<sup>۲۷</sup> شکست داد. بعد سپاهیان امیر ریاض را در سال ۱۷۷۳/۱۱۸۷ تار و مار کرد و پس از مرگ دهام شهر ریاض را به تصرف آورد. در ۱۷۷۶/۱۱۹۰ شهر تَزْمَدَه را گشود و سال بعد دو ناحیه مهم سُدَیْر و وُشْم تسلیم او شدند.<sup>۲۸</sup> سپس با امیر عیینه و سایر مشایخ نجد پیمان آشتی منعقد کرد و بیشتر قبایل آن خطه به عقیدت وهابی گراییدند. او اراضی خرج و تهامه و شهرهای مجمه و حرمه و بُرَیْدَه را تصرف کرد و در جنگ با غالب بن مُسَاعِد شریف مکه پیروزی با او بود. در حمله به جبل شَمَّر و حایل و قصیم بعد از قتل و غارت بسیار، آن نواحی را به تصرف آورد و با قتل عامهای بی‌رحمانه، اعراب سراسر عربستان را مرعوب و فرمانبردار خود ساخت.

اگر درنده خوبی عبدالعزیز و پسرش سعود نبود، نه امارت سعودی دوام می‌یافت و نه مسلک وهابی رواج پیدا می‌کرد. به فرمان او هر مسلمان غیر وهابی چه شیعی و چه سنی واجب‌القتل و مال و ناموسش بر وهابیان حلال بود. تا کشف نفت هزینه ارتش و بودجه کشور سعودی از همین محلها، تأمین می‌شد. از جمله فتوحات عبدالعزیز که موجب شهرت او در عربستان شد، فتح مکه و مدینه و طایف بود که مشاهد متبرکه و قبور ائمه را ویران کرد و رسوم وهابی را در حجاز جاری ساخت. تصرف بحرین و چند امارت ساحلی خلیج



فارس سابقه‌ای برای آل سعود بوجود آورده که همواره به آن استناد می‌کنند. در اواخر امارت عبدالعزیز بود که شیخ، در عمر نود و یک سالگی - و به قول «ابن بَشر» مورخ نجدی در نود و هشت سالگی درگذشت.

از کارهای ننگین عهد عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ ه. ق. به کربلا حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم حسین بن علی - ع. و عباس بن علی - ع. را ویران کرده به آتش کشید. در این حمله که به بهانه دست‌اندازی اعراب شیعی خزاعی به حُجاج نجدی صورت گرفت شهر کربلا کاملاً غارت شد و خیابانهای آن از کشتگان انباشته گردید. اعراب وهابی کشتگان را برهنه می‌کردند و لباسشان را می‌ربودند.<sup>۲۹</sup> به مشاهده کربلا هر اهانتی توانستند کردند و جواهرات نفیس و پرده‌ها و قندیلها و هر چه طلا و نقره و اشیاء گرانبها و نذورات که در خزانه حرمها بود یغما کردند. سپس اشیاء غارتی را بر شتران بار کرده به طرف نجد بازگشتند. می‌خواستند نجف را نیز ویران و قتل عام کنند لیکن سیلاب بهاری راه را برایشان بست و ناچار به درعیّه بازگشتند.<sup>۳۰</sup>

اما یکی هم پیدا شد که به شیوه خود وهابیان از امیر سعودی انتقام بگیرد. در تابستان ۱۲۱۸ / ۱۸۰۳ روزی عبدالعزیز هشتاد و سه ساله در مسجد طریف در درعیه پیشاپیش نمازگزاران امامت می‌کرد. ناگاه مردی در کسوت درویشان از پشت سر بر او حمله کرد و کارد خود را تا دسته در پشت او فرو برد و او را به قتل آورد. گفتند که وی مردی شیعی از اهالی کربلا بود<sup>۳۱</sup> و بدین طریق انتقام خون ناحق همشهریان خود را گرفت. او از چندی پیش به صورت طالب علم به درعیه آمده نزد مشایخ وهابی مشغول تحصیل بود. مردی آرام و سربراه می‌نمود و همه روزه برای نماز در مسجد می‌آمد و پشت سر عبدالعزیز نماز می‌گزارد تا آن روز که مجال یافت و کار او را ساخت. وهابیان بر آن مرد حمله برده سرش را بریدند و عبدالعزیز نیز بعد از ساعتی چند جان داد.

متصرفات سعودی در عهد عبدالعزیز به شرح ذیل بود: عَسِیر و تهامه، حجاز، عُمان، احساء، قطیف، زیاره و بحرین، وادی الدَّوَّاسِر، حَرْج، مُحْمِل و شَم، سُدَیر، قَصِیم، جبل شَمَر، درعیّه، مَجْمَعَه، مَنِیح، پِیْسَه، رَنَبَه، ثُرَابَه و ...

در زمان عبدالعزیز انگلیسیها خاندان سعودی را شناختند و با سعودیان رابطه دوستی برقرار کردند. «اولریخ ژاسپر زیتس»<sup>۳۲</sup> مستشرق آلمانی در همان

ایام با لباس درویشی به مکه آمد و در موسم حج در عرفات سعود بن عبدالعزیز را دیدار کرد. که سادگی او را می‌ستاید. این مستشرق را در یمن کشتند و یادداشت‌های ارزشمند سفر حجازش از بین رفت.

سعود دوم که وهابیان او را کبیر لقب داده‌اند (۱۱۶۳، ۱۲۲۹ ه. ق.) او امیری شجاع ولی سفاک و بی‌باک بود و از نیروی ابتکار و اراده و سرعت عمل بهره کافی داشت. فتوحات سعودی در شبه جزیره عربستان و خلیج فارس به دست او انجام گرفت و در سی سال آخر عمر پدرش، همه امور کشور سعودی در دست او بود. سعود به سال ۱۲۰۳ ه. ق. / ۱۷۸۸ م به حکم ابن عبدالوهاب از سوی پدر به ولایت عهد منصوب شد و بعد از مرگ عبدالعزیز مدت یازده سال بر عربستان سلطنت می‌کرد. حتی مورخان وهابی هم نتوانسته‌اند درنده‌خویی و قتل عام‌های هولناک او را پنهان دارند. اشراف حجاز و امرای عرب طی نامه‌هایی باب عالی را متوجه خطر روزافزون قدرت پیشتاز وهابیان ساختند و به آنان فهماندند که این طایفه به عربستان بسنده نمی‌کنند و هدفشان تسلط بر سراسر متصرفات عثمانی و همه مسلمانان است. سرانجام دربار اسلامبول تصمیم به رفع غائله وهابی گرفت و محمد علی پاشا حکمران مصر را مأمور کرد لشکری مجهز به عربستان اعزام کند و سعودیان و وهابیان را از بیخ و بن براندازد. در همین اوقات بود که سعود در عمر شصت و شش سالگی در درعیه به بیماری سرطان روده درگذشت و از عذاب مشاهده ویرانی کشورش به دست مصریان نجات یافت.<sup>۳۳</sup>

#### ارتش مصر در عربستان

هیبت وهابیان تخت سلاطین عرب را به لرزه درآورده بود. در آن ایام کسی از بیم هلاکت جرأت سفر حج و زیارت نداشت. شریف غالب<sup>۳۴</sup> پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابگیری می‌کرد و بعد از شکستی که از سعود خورد (۱۲۲۱ ه. ق.) دستور داد قبور ائمه را در بقیع و سایر مشاهد و مزارات متبرکه را در مکه و مدینه با خاک یکسان کنند. او استعمال دخانیات را حرام اعلان کرد و مذهب حنبلی سفلی وهابی را در حجاز رسمیت داد... اما او و سایر بزرگان حجاز در نمان با دربار اسلامبول مکاتبه داشتند و برای نجات کشور خود می‌کوشیدند. سرانجام سلطان سلیم بن مصطفی (متوفی در ۱۲۲۲ ه. ق.) امپراطور عثمانی مصمم به براندازی

وهابیان و آل سعود شد و محمد علی پاشا را مأمور این مهم فرمود. او هم ارتشی مخلوط از سربازان ترک و آلبانی و عرب به فرماندهی پسرش طوسون پاشا به حجاز اعزام داشت. طوسون در سال ۱۲۲۷ / ۱۸۱۲، از بندر یئبوع وارد مدینه شد و آن شهر را گشوده به سوی مکه شتافت. گرچه مقاومت وهابیان شدید بود اما در برابر آتش توپخانه مصریان کاری از پیش نبردند و شکست یافتند. طوسون وارد مکه شد و بعد از چند روز محمد علی پاشا نیز وارد مکه گردید. او شریف غالب را به جرم اهمال و سازش کاری معزول و زندانی کرد و برادرش سرور بن غالب را به مقام شریف مکه منصوب نمود.<sup>۳۵</sup>

#### شکست آل سعود و سقوط درعیه

بعد از سعود بن عبدالعزیز پسرش ابراهیم (ف ۱۲۳۵ ه. ق.) به امارت درعیه رسید ولی از سویی بین او و عمویش عبدالله بن عبدالعزیز بر سر جانشینی اختلاف افتاده بود و در نتیجه جنگ خانگی سعودیان را ناتوان می‌کرد و از سوی دیگر ارتش مصر به سوی نجد در حال پیشروی بود. محمد علی پاشا که از پیروزی ارتش خود اطمینان حاصل کرده بود به قاهره برگشت و طوسون را با عده کافی و توپخانه قوی روانه نجد ساخت. طوسون بدون هیچ مانعی تا قلعه رس. دو بیست و هفتاد کیلومتری شمال شرقی مدینه. پیش رفت ولی در آنجا با مقاومت شدید وهابیان برخورد کرد و با دادن تلفات بسیار نتوانست به پیشروی ادامه دهد. ناچار به پیشنهاد وهابیان تن به ترک مخاصمه داد و به قاهره بازگشت.

محمد علی پاشا از طوسون به سبب ضعفی که نشان داده بود خشمگین گشت و او را توبیخ و از امارت معزول کرد و پسر دیگرش ابراهیم پاشا را مأمور تسخیر نجد ساخت. ابراهیم با لشکری تازه نفس به نجد رفت و خود را به درعیه رسانده پایتخت آل سعود را در محاصره گرفت. او با آتش سنگین توپخانه مقاومت وهابیان را درهم شکست و آنان را ناگزیر به تسلیم بلا شرط ساخت. عبدالله بن سعود. که برادر را برکنار کرده و خود به جای او نشسته بود. بعد از شش ماه مقاومت قلعه و پادگان درعیه را تحویل مصریان داد (۱۲۳۴ / ۱۸۱۸) و هبأتی را به ریاست عمش عبدالله بن عبدالعزیز. که شیخ آل سعود بود. همراه

شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب نزد ابراهیم پاشا فرستاد. به دستور ابراهیم اموال و املاک خاندان سعودی و ابن عبدالوهاب ضبط شد و عبدالله بن سعود را به اسلامبول بردند که در آنجا محکوم به سربریدن گردید. علمای وهابی و امرای سعودی را یا سربریدند و یا تیرباران کردند و بعضی را به دهانه توپ بستند یا پی سپرسم ستوران ساختند. احمد بن رشید حنبلی قاضی درعیّه را در حضور ابراهیم شکنجه‌هایی شدید دادند از جمله دندانهایش را یکی یکی کشیدند. سپس پایتخت سعودی را به آتش کشیدند و تمامی خانه‌ها و آبادیهای آن را ویران کردند و شهر را با خاک یکسان کردند. نخيلات و باغها و زراعتهای درعیّه را نیز معدوم نمودند... زنان و کودکان و پیران بقية السیف را به سایر بلاد نجد کوچاندند و بعضی امرای سعودی و مشایخ اولاد عبدالوهاب را به قاهره تبعید کردند. وقتی ارتش مصر از درعیّه برمی‌گشت دیگر در آن شهر هیچ مال و آبادی و هیچ ساکنی باقی نمانده بود.<sup>۳۶</sup>

### بعضی نتایج لشکرکشی ابراهیم پاشا به نجد

۱. نتایج لشکرکشی مصریان به عربستان را می‌توان به صورت ذیل جمع بندی کرد:
  ۱. درعیّه و سایر شهرهای وهابی بعد از حدود نود سال آبادانی، غارت و ویران گردید.
  ۲. کشور وسیع عبدالعزیز و پسرش سعود متلاشی شد.
  ۳. تعداد بی‌شماری از اعراب وهابی قتل عام شدند.
  ۴. پیشرفت دعوت وهابی متوقف شد و رعبی که از وهابیان در دلها پیدا شده بود از بین رفت.
  ۵. سلطنت سعودی منقرض گردید.
  ۶. همراه با سربازان مصری و ترک و آلبانی، فرهنگ غربی تا قلب عربستان راه یافت، و پای اروپاییان به آنجا باز شد. بطوری که یک سال بعد از سقوط درعیّه (۱۲۳۶/۱۸۲۰) ارتش انگلیس در بحرین مستقر شد و نفوذ آن دولت در خلیج فارس توسعه یافت.
  ۷. بعد از این پیروزی بود که فکر ناسیونالیسم عرب در سر محمد علی پاشا و بعد شریف حسین پیدا شد و در قرن بیستم منشأ تحولات شگرف در خاور میانه گردید.
  ۸. اندیشه وحدت قومی عربی، بعد از این پیروزی، در سر رجال عرب پیدا شد و از مصر نشأت گرفت.

۹. اندیشه تشکیل دولت بر اساس اسلام و قوانین اسلامی از همان ایام عملی شناخته شد.
۱۰. بعد از فتح عربستان و سوریه بود که محمد علی پاشا کشور خدیوی مصر را مستقل اعلام کرد...

### سال های فترت (۱۲۳۴ / ۱۸۱۸ - ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲)

بعد از سقوط درعیه تا چند سال کسی از خاندان سعودی به فکر سلطنت نیفتاد. ابراهیم پاشا مقام حکمرانی نجد را به یکی از اعیان مصر به نام اسماعیل پاشا واگذار کرد و او از سوی خود افسری به نام خالد پاشا را که مردی ستمکاره و مهمل بود روانه نجد کرد. صحرائشینان نجدی از ضعف وی استفاده کرده به حالت بدوی و غارتگری برگشتند و به جان هم افتادند. در سال ۱۸۱۹/۱۲۳۵ ترکی<sup>۳۷</sup> پسر عبدالله بن سعود جمعی از اعراب را با خود همراه ساخته ریاض و بعد عارض را تصرف کرد و ارتش مصر را از این دو شهر بیرون راند. سپس اعراب جبل شَمَر و مطیر را با خود یار ساخت و دولت‌گونه‌ای تشکیل داد. در ۱۸۳۳/۱۲۴۲ فیصل بن ترکی از مصر گریخته به پدر پیوست و به یاری او احساء و قطیف را گرفت و ترکان را از وادی حنیفه بیرون راند. مشایخ قبایل شَمَر و حایل نیز با ترکی پیمان دوستی بستند و کار سعودیان دوباره رونق گرفت. اما بنی اعمام ترکی به فرماندهی مشاری براو تاختند و ترکی را به قتل رساندند. مشاری در ریاض به امارت نشست لیکن در سال ۱۸۸۷/۱۲۹۴ فیصل پسر ترکی به کمک آل رشید ریاض را بازگرفت و مشاری را کشته، خود به جای او نشست. وقتی این خبرها به محمد علی پاشا رسید امیری را به نام خورشید پاشا مأمور نجد کرد و ریاض را گشوده جمعی از وهابیان را به قتل آورد و فیصل را با دو پسرش عبدالله و محمد و دو برادرش و جمعی از بنی اعمامش در بند کرد و به قاهره تبعید نمود. محمد علی پاشا یکی از امیرزادگان سعودی را که تربیت اروپایی داشت و از انضباط و فرمانبرداری او مطمئن بود به جای فیصل به حکومت نجد منصوب کرد (۱۸۳۸ / ۱۲۵۴) اما وقتی او به ریاض رسید اعراب براو شوریدند و او را بیرون کردند. خالد سالها در عربستان در بدر بود تا اینکه به سال ۱۲۷۸ ه. ق. در جدّه درگذشت.<sup>۳۸</sup>

محمد علی پاشا بر اثر فشار روس و انگلیس که حامیان عثمانی بودند، بعد از

اعلام استقلال ناچار شد ارتش خود را از جزیره العرب فراخواند. فیصل بن ترکی بعد از رفتن مصریها فرصتی پیدا کرده از قاهره به نجد آمد و در ریاض به حکومت پرداخت و تا سال ۱۲۸۲ در آنجا بود. اما بعد از مرگش باز جنگ خانگی آل سعود شروع شد و به جان هم افتادند. آل رشید فرصت پیدا کرده ریاض را متصرف شدند و شیخ کویت دست‌اندازیهای خود را به نجد آغاز کرد. ارتش عثمانی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. به کمک کویتها استان شیعیه‌نشین احساء و قطیف را تصرف کرده ضمیمه بصره کردند. محمد بن رشید شمري (۳۹) در سال ۱۳۰۶ ه. ق. بر آل رشید غلبه کرده ریاض را از ایشان گرفت و ضمیمه حکومت حایل ساخت. همین امیر شمري در سال ۱۳۰۸ ه. ق. ناحیه قصیم و عُنَیزه و بُرَیدَه را بگشود و یکه‌تاز صحاری نجد شد.

بعد از فیصل پسرش عبدالرحمان برای استرداد ریاض با عشایر قصیم علیه ابن رشید متحد گشت و با او وارد جنگ شد. اما بسختی شکست خورد بطوری که دل از امارت برگرفته نجد را ترک گفت و رهسپار قطیف و احساء گردید. در احساء استاندار عثمانی به او پیشنهاد اطاعت کرد تا حکومت ریاض را بازیابد اما نپذیرفت و وارد کویت شد. شیخ کویت ابتدا به او اجازه اقامت در خاک خود را نداد و عبدالرحمان ناگزیر چندی در قطر بسر برد. ولی بعد از چندی با موافقت مقامات عثمانی به کویت بازگشت و ده سال در آنجا با عسرت بسر برد تا آنکه پسرش عبدالعزيز ریاض را بگشود و او و سایر افراد خانواده را به آن شهر برگرداند

#### بازگشت آل سعود به نجد

عبدالعزیز بن عبدالرحمان در ایام جنگهای داخلی نجد و درگیریهای خونین پسران فیصل با یکدیگر، روز ۲۹ ذی حجه ۱۲۹۳ / ۱۸۸۰ در ریاض متولد شد، در پنج سالگی الفبا را یاد گرفت و قرآن می‌خواند و اجزائی از کتاب الهی را ازبر داشت، در هشت سالگی همراه با عمش محمد بن فیصل و شیخ عبدالله بن عبداللطیف آل شیخ در مجلس مذاکره آشتی با محمد بن الرشید حضور داشت. در ده سالگی گرفتار مصائب زد و خوردهای خانوادگی شد و در یازده سالگی با والدین خود ناگزیر

از ترک ریاض و کوچهای پیاپی در صحاری احساء و کویت و الربع الخالی گردید. او در این سفرهای پرخطر فنون جنگهای صحرائی و حکومت بر صحرائشینان را فراگرفت و در شعر و ادب عربی مهارت یافت. قسمت اعظم قرآن و احادیث نبوی را حفظ کرد و از امثال عربی و تاریخ و جغرافیای عربستان و وقایع و ایام قبایل و مفاخر و مثالب آنان و احوال رجال و سرداران صحرا اطلاع کافی به دست آورد. او بدویان را شناخت و خویها و توقعات و نیازهای ایشان را درک کرد و اخبار نجد و سرگذشت نیاکان خود را از پدر و سایر رجال سعودی شنید و از چگونگی مداخلات بیگانگان بخصوص ترکها و انگلیسها و آلمانیها در عربستان آگاهی کافی پیدا کرد. ضمناً از خاندان ابن عبدالوهاب اخبار سیره و مغازی رسول الله و تاریخ اسلام و شرح مذاهب اسلامی را بیاموخت و در مدرسه اجتماع بدوی تجارب بسیار اندوخت... و خلاصه آنکه فردی شایسته برای حکومت در صحرا و کارشناسی مطلع از فرهنگ و سنن عربی بارآمد.

پدرش بعد از ترک ریاض ابتدا به یکی از قبایل عجمان پناه برد اما زندگی بین آن اعراب را برای خود و خانواده اش ناامن و پرخطر دید. پس به «الرُبْعُ الخالی» رفته چند ماهی را بین قبیله بنی مُرّه گذراند. آن ماهها سخت ترین ایام زندگی عبدالعزیز بود. بنی مُرّه وحشی ترین و خونخوارترین اعراب صحرا بودند و شرایط بسیار دشوار زندگی در صحاری سوزان و بادهای سموم و گرسنگی و تشنگی و خوردن سوسمار و خرماي خشک و شیرشتر برای امیرزاده ای جوان چون او سخت و بلکه غیر قابل تحمل می نمود. مع ذلک همه این دشواریها را ناگزیر بر خود هموار کرد و راه و رسم مبارزه با فقر و گرسنگی و تشنگی را بخوبی فراگرفت.

خانه عبدالرحمن در کویت کوچک و نامناسب بود، افراد خانواده او فقط دو اتاق خواب و یک اتاق نشیمن و یک اطاق برای انبار و پخت و پز داشتند. لیکن در همین سرای کوچک حرفهای بزرگ زده می شد و رجال سیاسی عرب و اروپایی در آن رفت و آمد می کردند. ترکها می خواستند عبدالرحمان را به سوی خود بکشند. شیخ کویت که از روی کشته دو برادرش گذشته به امارت رسیده بود و آرزوی تسلط بر عربستان را در سر می پروراند.

پیوسته حرکات و فعالیتهای عبدالرحمان را زیر نظر داشت. روسها می کوشیدند از ضعف ایران و عثمانی استفاده کنند و بر راه دریایی هند مسلط شوند. آلمانیها با ترکان عثمانی ساخته، در صدد بودند راه آهن برلین را به کویت متصل سازند و

بالآخره انگلیسی‌ها که بیش از سه قرن در خلیج فارس سابقه داشتند و در بوشهر و سایر بنادر معتبر ایران نمایندگی سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند. و دامنه نفوذشان از مشرق تا اقیانوس کبیر امتداد داشت. نقشه‌های دقیق برای عربستان طرح کرده مراقب عبدالرحمان و عبدالعزيز بودند و آن پدر و پسر را می‌آزمودند. عبدالعزيز همه این جریانات را می‌دید و مذاکراتی را که با پدرش می‌شد می‌شنید و در ذهن خود نقشه استمداد از بریتانیا را برای استرداد ملک موروث می‌پروراند. قبل از او شیخ مبارک از این راه رفته و کشتیها انگلیسی را برای حمایت خود به ساحل کویت کشیده بود. عبدالرحمان در ایام اقامت در کویت بخت خود را برای حمله به عشایر قحطانی و جنگ با آل رشید برای پس گرفتن ریاض از ایشان آزمود اما شکست خورد. شیخ مبارک هم یک بار به ریاض حمله برد لیکن در برابر حریف بسختی مغلوب گردید (۱۳۱۸ / ۱۹۰۰) مقدر این بود که ریاض به دست عبدالعزيز فتح شود و سلطنت سعودی بار دیگر در نجد استقرار یابد.

### بلعجی تاریخ

عبدالعزیز وقتی به مرز بیست سالگی نزدیک شد تصمیم گرفت خطر کند و به هر قیمت شده پایتخت خانوادگی را از آل رشید بازستاند. او در این وقت مثل پلنگ صحرا چابک و زورمند و مغرور و به قدر کافی تجربه نظامی و سیاسی آموخته بود. دیگر تحمل زندگی محقر و جیره خواری شیخ کویت را نداشت. از این رو بعد از اندیشه بسیار، نقشه‌ای جسورانه برای فتح ریاض کشید و فکر خود را با پدرش و شیخ مبارک در میان نهاد. ابتدا هر دو مخالفت کردند و مخصوصا شیخ مبارک که ضرب شست ابن رشید را چشیده بود، او را از این اقدام پرخطر برحذر داشت. اما عبدالعزيز آن قدر اصرار ورزید تا هر دو را موافق ساخت. شیخ کویت چند شتر و تعدادی سلاح و مقداری آرد و روغن و شکر و قهوه و خرما در اختیار او گذاشت و عبدالعزيز همراه نوزده تن از خویشان و دوستان از جمله برادرش محمد و پسرعموهایش عبدالله بن جلاوی و عبدالعزیز بن مساعد به سوی سرنوشت به راه افتاد. چند ماهی بین اعراب برای یافتن یاران کارآمد گردش کرد اما جز



بیست جوان ماجراجوی قابل اعتماد کسی را نیافت. این جمع چهل نفری به سوی ریاض عزیمت کردند و در زمستان سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱، از بین عشایر احساء و نجد گذشته شبانه خود را به منزلی نزدیک آن شهر رساندند.

عبدالعزیز که تا آن ساعت نقشه استراتژیکی خود را بر یاران فاش نساخته بود به ده تن از ایشان امر کرد که در آن منزل بمانند و از شتران و بُنه و خوارباری که داشتند محافظت کنند. به ایشان گفت اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر نیامدم شما به کویت برگردید. سپس با بیست و نه نوجوان نخبه که شجاع‌ترین جنگاوران صحرا بودند شبگیر پیاده به سوی قلعه ریاض ـ که المصمک نام دارد ـ به راه افتاد. این دسته همه مسلح به شمشیر بودند و بعضی طپانچه هم داشتند. حاکم ریاض از سوی ابن رشید عجلان نام داشت و او شبها را در قلعه می‌خوابید و صبح زود برای صرف صبحانه به خانه خود که دیوار به دیوار قلعه بود می‌رفت. عبدالعزیز و همراهان با تدبیری ماهرانه، ابتدا به خانه‌ای در جنب خانه عجلان وارد شدند و بعد آهسته از دیوار بالا رفته به خانه او رفتند. به دستور عبدالعزیز دو همسر عجلان که در آن خانه خفته بودند در اطلاقی بازداشت شدند. یکی از آن دو از وابستگان آل سعود بود و اطلاعات سودمندی در اختیار سعودیان گذاشت. عبدالعزیز و همراهان آن شب را به خواندن قرآن و نماز و خوردن قهوه و خرما گذراندند و نخوابیدند و سپیده دم شمشیرها را حمایل کرده و پشت دروازه مصمک موضع گرفتند. وقتی عجلان دروازه قلعه را گشود که بیرون بیاید ابن سعود و همراهانش را منتظر خود دید. او به شتاب برگشت که دروازه را ببندد اما سعودیان به او مجال ندادند و وارد قلعه شدند. در دالان قلعه جنگ خونینی درگرفت که به پیروزی ابن سعود منتهی شد و عجلان به قتل رسیده مصمک به تصرف عبدالعزیز درآمد.

در این نبرد کسی از سعودیان کشته نشد اما هشتاد نفر محافظان قلعه که به سختی مقاومت کردند همه کشته شدند. بدین ترتیب شهر ریاض روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۳۱۹ هـ ق. برابر با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۲ م. به تصرف عبدالعزیز بن عبدالرحمان درآمد. اثر حربه ابن جلاوی پسر عم عبدالعزیز که به طرف عجلان پرتاب کرده و به خطا به دروازه خورده بود هنوز باقی است و نویسنده آن را دیده است

ارتش مصر در عربستان

به موجب قانون صحرا، حَقّ یعنی زور. عبدالعزیز هم به همین حق طی نیم قرن به زور شمشیر خود همه قدرتهای شبه جزیره عربستان را درهم کوبید و برای تحکیم مبانی سلطنت خویش از کشتار بی‌امان و دسته‌جمعی مخالفان خویش مضایقه نکرد. وقتی اهل ریاض خبر سقوط مَصْمَک و قتل عجلان و یارانش را شنیدند دسته دسته رو به عبدالعزیز آوردند. تمامی اموال و اسلحه و اسبان و شتران ابن رشید به دست ابن سعود افتاد و او در ریاض سلطنتی را بنیان نهاد که تاکنون که نود سال از آن می‌گذرد، محور سیاست شبه جزیره و عامل تعیین کننده در جهان عرب به شمار می‌رود. شرح زندگی افسانه‌ای و کشورگشایی‌های ابن سعود در دوره پنجاه و یک ساله سلطنت او در صدها کتاب و مقاله در زندگی و بعد از مرگ او به رشته تحریر درآمده است و در این مقاله مجالی برای تفصیل آنها نیست. ذیلًا فهرست وار بعضی اقدامات بنیادی عبدالعزیز را. که چهره عربستان را دگرگون کرده است. به عرض خوانندگان می‌رساند:

۱. استقرار پایتخت سعودی در ریاض که موجب آبادانی آن شهر و امنیت صحاری نجد شد.

۲. بعد از غلبه بر ارتش عبدالعزیز بن رشید، (۴۰) امیر سفاک و قدرتمند حائل و صحاری نجد، در محلّ «دِلِیم» سراسر نجد تسلیم وی شد. ۱۹۰۴/۱۳۲۲..

۳. ارتش عثمانی را که به یاری ابن رشید آمده بود در محلّ «شِنانه» در هم شکست. ۱۹۰۴م..

۴. ابن رشید را در محلّ «روضه مُهْتَاء» شکست قطعی داد و او را به قتل رساند. ۱۹۰۶/۱۳۲۴..

۵. اعراب کویتی را که به تحریک شیخ مبارک و عثمانیها به جنگ آمده بودند شکست داد. ۱۹۰۶م..

۶. ارتش عثمانی را شکست داد و از نجد بیرون راند. ۱۹۰۶م..

۷. در سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰ برنامه اسکان اعراب صحراگرد و تأسیس واحدهای رزمی کشاورزی را در نجد و قصیم آغاز کرد و از راهزنان خونخوار مجاهدانی بانضباط و معتقد به مذهب حنبلی وهابی به نام «اخوان» به وجود آورد که در «هِجْرَ». جمع هجرت. ساکن شده ضمن عمل کشاورزی احکام دین و فنون جنگ صحرای را

فرامی‌گرفتند و تا آخرین نفس در جنگها پایداری می‌کردند و عقیدت و هابی را در عربستان تبلیغ می‌نمودند. بسط قدرت عبدالعزیز (که به نام ابن سعود معروف شده است) و فتوحات او و رعب و هیبتی که از وهابیان در دلها افتاده بود همه نتیجه حملات شجاعانه اخوان بود. گارد ملی یا سپاه پاسداران سعودی که امروز حافظ امنیت صحرا هستند و در همه جا حضور دارند بازمانده تشکیلات «هجری» و اخوان است.

۸. استان احساء و قطیف و هُفوف و سراسر منطقه شرقی عربستان را از ترکان عثمانی گرفت و ضمیمه قلمرو خویش ساخت. ۱۹۱۳/۱۳۳۱..

۹. دولت آل رشید را در حائل منقرض کرد و آن ناحیه و اراضی شمالی عربستان را به تصرف خود درآورد. ۱۹۲۱/۱۳۳۹..

۱۰. در محل عقیر. در کنار خلیج فارس با «سرپرسی کوکس» کمیسر عالی انگلیس در عراق ملاقات و معاهده همکاری با انگلستان را امضاء کرد و به مسأله تحدید حدود نجد و عراق فیصله داد. این نخستین پیمان رسمی بود که ابن سعود با دولت انگلستان بست و شرح آن را امین ریحانی. نماینده کمپانیهای نفت آمریکایی. در کتاب ملوک العرب و در تاریخ نجد الحدیث شرح داده و خود او هم در این ملاقات حضور داشته است. <sup>۴۱</sup> ۱۹۲۲/۱۳۴۱..

۱۱. ابن سعود که مصمم به تسخیر حجاز شده بود در سال ۱۹۲۳/۱۳۴۲ شورایی از علمای وهابی در ریاض تشکیل داد تا نظر خود را درباره حرمین و حکومت شریف حسین بیان کنند. این شورا به اتفاق آرا شریف حسین و دولت او را محکوم کردند و فتوا دادند که عبدالعزیز صالحترین فرد برای اداره امور حرمین است. این شورا رأیهایی که صادر کرد مقدمه حمله ابن سعود به حجاز و تصرف آن استان بود.

۱۲. ابن سعود در سال ۱۹۲۴/۱۳۴۳ لشکر به حجاز برد و بعد از کشتارهای بی‌رحمانه طایف و مدینه، ملک حسین شریف مکه را شکست داد و شهر مقدس مکه و مدینه و سایر بلاد حجاز را تصرف کرد. بعد از این پیروزی بود که خود را پادشاه نجد و حجاز خواند و دولت انگلیس نخستین دولتی بود که این سمت او را به رسمیت شناخت.

۱۳. ابن سعود روز بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۴۴ / هشتم ژانویه ۱۹۲۶، از اهالی مکه بیعت گرفت که به سمت «ملک حجاز و سلطان نجد و ملحقات» با او بیعت کردند.

۱۴. در تاریخ بیستم رمضان ۱۳۴۸/۱۹۲۹ بر عرشه یک کشتی انگلیسی با فیصل اول، پادشاه عراق ملاقات نمود و این دو دشمن دیرین بیشتر اختلافات خود را حل کردند.
۱۵. در تاریخ هفدهم جمادی الاولی سال ۱۳۵۱/ هجدهم دسامبر ۱۹۳۲ به موجب فرمانی نام کشور خود را «المملكة العربية السعودية» گذاشت و در شانزدهم محرم ۱۳۵۳/ ۱۱ مه ۱۹۳۳ پسرش سعود را ولیعهد خویش ساخت.<sup>۴۲</sup>
۱۶. بعد از فتح حجاز به فکر رهبری جهان اسلام و تشکیل وحدت اسلامی و وحدت عربی افتاد. همان خیالی که پیش از او در سر شریف حسین پیدا شده بود.
۱۷. بعد از جنگ‌های سختی در سال ۱۳۵۳ ه. ق. با حسن ادریسی<sup>۴۳</sup> پادشاه تهامه و امام یحیی<sup>۴۴</sup> پادشاه یمن آشتی کرد و آن دو عملاً مطیع ابن سعود شدند.
۱۸. بزرگترین خوشبختی ابن سعود پیدا شدن نفت در منطقه شرقی بود که امتیاز استخراج آن را به کمپانی آمریکایی استاندارد اویل و سپس شرکت «آرامکو» واگذار کرد. از سال ۱۳۵۸/۱۹۳۹ جریان نفت سعودی به کشورهای غربی آغاز شد و درآمد آن موجب آبادانی عربستان و ثروت بی‌کران سعودیان گردید.<sup>۴۵</sup>
۱۹. در دو جنگ بزرگ جهانی به کمک انگلستان، موفق شده عربستان را بی‌طرف و امن نگاه دارد.
۲۰. در تاریخ دوم ربیع الاول ۱۳۶۴/ ۱۵ فوریه ۱۹۴۵ در قیوم .مصر. با روزولت رئیس جمهور آمریکا<sup>(۴۶)</sup> ملاقات و مذاکره کرد. در همین سفر بود که با فاروق . پادشاه مصر . و سُکری قوّتی رئیس جمهوری سوریه و نیز با وینستون چرچیل نخست‌وزیر و انتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان دیدار و گفتگو کرد.
۲۱. قدرت و ثروت ابن سعود و موقع ممتاز او نزد دولتهای عربی و غربی سبب شد که شیوخ خلیج فارس از او حرف شنوی داشته باشند و به برتری او معترف گردند.
۲۲. علی‌رغم دشمنی کهن خاندان سعودی با اعقاب محمد علی پاشا روابط سیاسی و فرهنگی نزدیک با ملک فاروق پادشاه مصر برقرار ساخت.
۲۳. وفاداری خود را به غرب در تمام عمر خود حفظ کرد. هنوز اعقاب او از ثمرات این دوستی متقابل برخوردارند.
۲۴. ابن سعود و چهار فرزندش . که یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیده‌اند . از برقراری هرگونه رابطه با روسیه شوروی و اجازه تشکیل حزب و جمعیت سیاسی

خودداری کرده‌اند. شاید یکی از عواملی که مانع پیشرفت افکار کمونیستی در عربستان شده است همین باشد.

۲۵. علی‌رغم مخالفت علمای وهابی، از ویران کردن گنبد و روضه مطهره رسول الله (ص) خودداری کرد. البته دخالت دولتهای اسلامی، از جمله ایران، با وساطت آمریکا و انگلیس در این امر مؤثر بوده است.

۲۶. تعمیر کعبه مشرفه و بازسازی مسجد الحرام و آب‌رسانی به مکه و احداث طرق و شوارع و مدارس و بیمارستانها و توسعه عمران و آبادی... امری است که سعودیان به آن افتخار می‌کنند.<sup>۴۷</sup>

عبدالعزیز ابن سعود در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۵۳ م/ ۱۳۷۳ ه. ق. در طایف در عمر هشتاد سالگی درگذشت. جنازه‌اش را به حکم وصیت به ریاض برده در گورستان عمومی دفن کردند. نویسنده در ریاض آن گورستان را دید و مشاهده کرد که قبر ابن سعود فرقی با سایر قبرها نداشت و به جای مدفن شاهان قدیم سعودی و علمای وهابی که کهنه شده است مرده دفن کرده‌اند. روش زندگی ابن سعود تا پایان عمر بدوی و عربی و طبق سنن حنبلی وهابی بود. سادگی و بی‌تکلفی را با قساوت و مهابت در خود جمع داشت و از بخششهای سخاوتمدانه دریغ نمی‌کرد. شاعر و خطیبی فصیح و توانا بود و اوقات فراغت را با علما و اهل ادب و تاریخ می‌گذراند. گرچه به ظاهر مهربان می‌نمود اما در عمل مستبد و خشن و بی‌گذشت بود و مأمورانش طیفی از رعب در همه جا پراکنده بودند؛ روشی که مطمئن‌ترین و قاطع‌ترین شیوه فرمانروایی در صحرا است. در سیاست خارجی به غرب متکی بود و در سیاست داخلی از پشتیبانی علمای وهابی و احساسات اسلامی مردم و رسوم عشایری استفاده می‌کرد. در کار رادیو و مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی شخصا و بطور روزانه مراقبت داشت. روشی که تا امروز در عربستان ادامه دارد. با نوشتن قانون و تأسیس وزارت دادگستری و تشکیل پارلمان و محاکم عرفی مخالف بود و به جز فقه حنبلی هیچ قانونی نزد او ارزش نداشت. قبایل صحراگرد را به وسیله رؤسای آنها در اختیار داشت و اداره می‌کرد. تا امروز، در روزهای پنجشنبه اگر ملک در ریاض باشد ریش سفیدان و مشایخ عشایر را می‌پذیرد و به سخنانشان گوش داده، حاجاتشان را برمی‌آورد و به هریک عطایی فراخور اهمیت عشیره او می‌دهد. ابن سعود تا مدتی با بودجه‌نویسی مخالف بود و می‌گفت همه درآمدهای کشور ملک من است و کسی حق ندارد تصرفات مرا در این اموال محدود سازد. هیأت

دولت در عهد ابن سعود و پسرانش آلت بلااراده‌ای برای اجرای اراده ملک‌اند و از برادران و خویشاوندان ملک یا وابستگان ایشان انتخاب می‌شوند. افسران و افراد ارتش و گارد ملی نیز از عناصر مطمئن و معتقد به مذهب حنبلی وهابی هستند. هیچ غیر سعودی اعم از عرب و عجم در اراضی مکه و مدینه حق مالکیت ندارد و به هیچ غیرمسلمان اجازه سکونت در عربستان نمی‌دهند<sup>۴۸</sup> و هیچ معبدی جز مسجد در کشور سعودی نیست. شیعیان که در احساء و قطیف و دمام و ظهران و خُبر، و چند هزار نفر هم به نام نخاوله در مدینه سکونت دارند در اقلیت و تحت فشارند. از عهد ابن سعود تاکنون تبلیغات وهابی در اطراف خلیج فارس و بحر عمان و در هندوستان (هند و پاکستان و بنگلادش) و مالزی و اندونزی و سری لانکا و مالدیو... و سایر مناطق سنی‌نشین شرق ادامه دارد و نتایج مهم سیاسی از آن برده می‌شود. اما سیاستهای ناسیونالیستی عربی اثری در ابن سعود نداشت و مذهب و موقع خود را بالاتر از این جهت‌گیریها می‌شمرد.

تداوم قدرت سعودی مرهون رسوم عربی صحرائی و پیوستگیهای عشیره‌ای و ولاء و خویشاوندیهای نسبی و سببی است. عبدالعزیز و سایر افراد خاندانش از طوایف نیرومند عرب زن می‌گیرند و از این راه طرفدار و هم‌عقیده بسیار پیدا می‌کنند. در ریاض به این جانب گفته شد که ابن سعود هنگام مرگ ۱۱۲ پسر و تعداد بی‌شماری دختر از زنان گوناگون باقی گذاشت. همه اعقاب عبدالرحمان بن فیصل. پدر عبدالعزیز. که تعدادشان به قرار مسموع به چهار هزار نفر می‌رسد از خزانه دولت مستمری کافی دریافت می‌دارند و برادرانی که از یک مادرند با هم متحد و حافظ منافع احوال خویش و قبیله مادر می‌باشند

#### هنوز سایه ابن سعود بر سر عربستان است

از سی و شش سال پیش که عبدالعزیز بن سعود در گذشته تا امروز چهارپسرش، یکی بعد از دیگری به سلطنت عربستان رسیده‌اند. چنان که گذشت ابن سعود پسرش سعود را با تصویب شورای علمای وهابی به ولیعهدی اول و پسر دیگرش فیصل را به ولیعهدی دوم و وزارت خارجه تعیین کرد. وقتی سعود به سلطنت رسید فیصل را ولیعهد اول و برادرش خالد را ولیعهد دوم اعلام کرد. فیصل بعد

از چندی پس از جلب نظر شورای روحانیت برادر را از سلطنت خلع نمود و خود زمام امور را به دست گرفت. (۱۱ آبان ۱۳۴۶ ه. ش) او برادرش خالد را ولیعهد اول و نایب نخست‌وزیر و برادر دیگرش عبدالله را ولیعهد دوم تعیین کرد و سمت نخست‌وزیری و وزارت خارجه را خود برعهده گرفت. او مردی مدبر و دوراندیش و معتدل و باهوش و حوصله بود. در دوران سلطنت او عربستان ترقی بسیار کرد. و با همه دولت‌ها روابط دوستانه را حفظ کرد. در پرتویاقت شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت سعودی و مبتکر سازمان دولتهای صادرکننده نفت (اوپک OPEC) ثروت عربستان بیش از حد انتظار زیاد شد. با آمریکا و انگلیس هر دو صمیمیت داشت. برای امنیت کشور و رفاه حال حجاج بیت‌الله گامهای بلند برداشت و نسبت به شیعیان و سایر مسلمانان غیروهابی به مدارا رفتار کرد. شاید حاجیان ایرانی امن و رفاهی را که در عهد فیصل دیدند دیگر هرگز نبینند. برای پیشرفت تمدن و صنعت و فرهنگ کوشش بسیار کرد و امن و رفاه را تا دورترین نقاط صحرا امتداد داد... معذلک سرانجام دستخوش توطئه و مطامع آل سعود گردید و برادرزاده‌اش او را به قتل رسانید (۱۳۹۵/۱۹۷۵) بعد از فیصل برادرش خالد که مردی آرام و کم حرف بود به سلطنت نشست ولی او بیمار و ضعیف بود و بعد از هفت سال بدون این که خدمت مهمی به کشور خود کرده باشد درگذشت (۱۳۶۲ ه. ش).

بعد از خالد برادرش فهد پادشاه شد. طبق وصیت ابن سعود پسرانش به ترتیب سن، به شاهی می‌رسند. وی که اکنون هفت سال است بر تخت سعودی تکیه زده برادرش عبدالله را ولیعهد اول و برادر دیگرش سلطان را ولیعهد دوم و وزیر دفاع و هواپیمایی و برادرزاده‌اش سعود بن فیصل را وزیر خارجه تعیین کرده است. اما سمت ریاست دولت را خود عهده‌دار است. او تنها پادشاه سعودی است که زبان انگلیسی را به طلاقت تکلم می‌کند. طبق سنت سعودی روابط محکمی با آمریکا و انگلیس دارد. مردی کارآمد و سختگیر است اما روش اعتدالی و بی‌طرفی را به عکس اسلاف خود رعایت نمی‌کند و علنا به تعصب قومی عربی پیوسته است. برای تشکیل شورای همکاری شیوخ خلیج فارس و برای تأسیس اتحاد نظامی ایشان (سپر جزیره) و تقویت اتحادیه عرب پیشقدمی نشان می‌دهد و از بذل دلارهای نفتی در این راه مضایقه ندارد. همین روش ناصواب است که منتهی به مسلح شدن شیوخ و ناامنی خلیج فارس و ناامنی منطقه شده و پای آمریکا و سایر دولتها را به خلیج فارس باز کرده است. با کینه‌ورزی و سوء سیاست، شیعیان احساء و

قطیف را به قیام مسلحانه واداشته است. برخلاف پیشینیان خود آداب شرعی را ولو به ظاهر رعایت نمی‌کند. ثروت سرشار ملت خود را در راه حفظ نظامهای فاسد عربی صرف می‌کند... و گناه نابخشودنی او کمکهای بی حساب به رژیم آتش افروز عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله با ایران است که منجر به شهادت و معلول شدن و مفقود شدن صدها هزار جوان بی‌گناه و ویرانی قسمت عظیمی از کشور ما شد. گناه زشت دیگر رژیم او برهم زدن امنیت حج و هتک حرمت حریم کعبه و کشتار حاجیان ایرانی و غیرایرانی در موسم ۱۴۰۷ ه. ق. و بعد منع حاجیان کشور، از ادای فریضه حج است، «و من أظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها».<sup>۴۹</sup>

#### برای ثبت در تاریخ

تاریخ نودساله سلطنت ابن سعود و چهار فرزندش پر است از مطالبی که از نظر تاریخ اسلام و ایران حائز اهمیت است. ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. در روایات اسلامی راجع به حفر چاه زمزم به وسیله عبدالمطلب آورده‌اند که: «وقتی عبدالمطلب زمزم را کشف کرد دو آهوی طلا و چند شمشیر و زر بسیار بدست آورد که ساسان پادشاه ایران به حرم کعبه اهدا کرده بود... عبدالمطلب باب کعبه را با آنها بساخت»<sup>۵۰</sup> یاقوت حموی هم به نقل از مسعودی<sup>۵۱</sup> آورده است که: «ایرانیان عقیده دارند که از اولاد ابراهیم‌اند و پیشینیان ایشان برای بزرگداشت جدّ خود ابراهیم خلیل به زیارت بیت‌الله می‌رفتند و کعبه را طواف می‌کردند تا شعار نیای خویش را برپای دارند و انساب خود را حفظ کنند. آخرین پادشاه پارسی که به حج بیت‌الله رفت ساسان بن بابک بود... شاعر باستانی تازی در این باره گفته است:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذلک من سالفها الأقدم

و بعد از ظهور اسلام یکی از شاعران ایرانی چنین گفته است:

و ما زلنا نحجّ البیت قدما و نُلقي بالأباطح آمینینا<sup>۵۲</sup> و ساسان بن بابک ساز

حتی<sup>۵۳</sup> أتى البیت العتیق بأضیدینا

وَ طاف به و زمزم عند بئر لاء سماعیل تزوی الشاربینا<sup>۵۴</sup>



به موجب این اخبار: اِنْ صَدَقًا وَاِنْ كِذْبًا. ایرانیان صدر اسلام افتخار می‌کردند در عصری که مشرکان جزیره العرب کعبه را با بُت‌های خود ملوث کرده، زشت‌ترین گناهان را در مطاف و مسجدالحرام مرتکب می‌شدند به زیارت حج می‌رفتند و شاهان هدایایی به کعبه تقدیم می‌داشتند.

اکنون متأسفانه حق خدمت قدیم ایرانیان را به کعبه مشرفه فراموش کرده مسلمانان ایرانی را از زیارت بیت‌الله بازمی‌دارند!!

۲. یازدهمین و آخرین بازسازی کعبه به دست یک مجتهد کاشانی انجام گرفته است. سید زین العابدین بن نورالدین بن مراد بن علی بن مرتضی‌الحسینی الکاشانی که این خدمت بزرگ اسلامی را عهده‌دار بود شرح آن را در دو رساله، یکی به فارسی و دیگری به عربی هر دو به نام «مفرحة الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام» بیان کرده است. این هر دو رساله را مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعه در کتابخانه ملا محمد علی خوانساری در نجف مطالعه کرده و نسخه فارسی آن را در کربلا نزد شیخ محمد علی قمی دیده است.<sup>۵۵</sup> سید زین العابدین از شاگردان موسی محمد امین استرآبادی بوده و او را در مکه به جرم تشیع به شهادت رسانده‌اند. شرح احوال او در ریاض العلماء و مستدرک الوسائل و نجوم السماء و دارالاسلام مسطور است که همه او را بانی کعبه معرفی کرده‌اند. سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه<sup>۵۶</sup> توفیقی را که در بنای کعبه نصیب سید زین العابدین شده است از نوشته خود او چنین شرح می‌دهد: «سپیده دم روز چهارشنبه نوزدهم شعبان ۱۰۳۹ ه. ق. بارانی چنان شدید، که گویی دهان مشکها را گشوده باشند، مدت دو ساعت و دو درجه بر مکه فرو بارید. سیل وارد مسجد الحرام شد و به قدر دو ذراع و ربع ذراع از سر کعبه گذشت و چهار هزار و دو نفر مرد و زن و کودک در آن حادثه جان سپردند... روز پنجشنبه بیستم شعبان دیوارهای شرقی و شامی یعنی تقریباً نصف کعبه فرو ریخت. این واقعه در عهد سلطنت سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی اتفاق افتاد... من با شریف مکه مذاکره کردم که خانه خدا را باید به نفقه اهل خیر و به دست خود ایشان نوسازی کرد و در ظاهر آن را به سلطان نسبت داد. شریف ابتدا موافقت کرد اما کسانی او را از این اقدام منصرف کردند. من نزد خدا تضرع کردم که از این سعادت چیزی هم نصیب من فرماید. خبر ویرانی کعبه به سلطان عثمانی رسید و دستور داد کعبه را از کف زمین ویران و سپس نوسازی کنند. دو نفر را هم از سوی خود

برای سرکاری به مکه فرستاد. روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الآخرال ۱۰۴۰ شروع به کندن دیوارهای کعبه نمودند و من هم با سایر کارگران مشغول بنایی شدم. از الطاف الهی این بود که وکیل سلطان و مباشر او هر دو مرید من شدند به طوری که درباره بنای کعبه هرچه به ایشان می‌گفتم به کار می‌بستند... همه دیوارهای کعبه را جز رکن حجریه تا جایی که حجرالاسود را بر آن کار گذاشته بودند برچیدند. برای اینکه کسی به حجر دست نزند سنگی روی آن گذاشتند. من به دو فرستاده دربار اسلامبول گفتم باید رکن و حجر را با احتیاط بیشتری محافظت کرد و آنان پوششی از تخته روی آن گذاشتند. شب یکشنبه بیست و دوم ماه جمادی‌الآخر تصمیم گرفته شد که از فردا صبح، کار بنای خانه را شروع کنند. در آن شب من با زاری و ابتهال از خدای تعالی التماس نمودم که مرا سازنده خانه خود قرار دهد. با خود می‌اندیشیدم وقتی شریف مکه و شیخ الحرم و قاضی و وکیل سلطان و علما و خادمان حرم هستند از من با این ناتوانی چه کاری ساخته است؟ پس غسل کردم و هنگام سحر وارد مسجد الحرام شدم. از توفیقات الهی این بود که بعد از نماز صبح غیر از مباشر و چند کارگر کسی در مسجد نماند. وقتی مباشر مرا دید گفت: سید زین العابدین فاتحه بخوان. من فاتحه و دعای سریع الاجابه را. که در کافی روایت شده است و با «اللهم انی أسألك باسمک العظیم الأعظم...» شروع می‌شود. خواندم. آنگاه سنگ مبارک رکن غربی را به دست گرفتم و محمد حسین ابرقویی که از صلحا بود طاسی پر از ساروج پیش من آورد. آن ساروج را در زاویه رکن غربی زمین ریختم و پهن کردم و بسم‌الله گفته سنگ را بر اساس ابراهیم - علیه السلام - کار گذاشتم. روز نهم رجب به حجرالأسود رسیدند. من به نفس خود سه ذراع از ارتفاع و تمامی عرض روی رکن حجرالأسود را ساختم. بسیار کوشیدند حجرالأسود را از جای خود بردارند اما نتوانستند. آن روز من دعایی را که معروف به سیفی است می‌خواندم و بیست و هفت بار مکرر نمودم. در بیست و دومین بار بود که باب کعبه را کار گذاشتند. روز سیزدهم شعبان ستونهای خانه خدا را به درون کعبه بردیم. روز پانزدهم همین ماه از باب کعبه وارد شدم و چهار سنگ به دست خود بر دیوارهای داخلی کار گذاشتم. یک سنگ در زاویه حجرالأسود و سنگی در حطیم و سنگی در زادگاه امیرالمؤمنین علیه السلام. که تخمیناً سه ذراع از زاویه حجرالأسود فاصله دارد. و سنگی هم در زاویه رکن یمانی. روز هیجدهم شعبان الواحی را بین ستونهای خانه که به سقف متصل بود قرار

دادیم و من آنها را به ستون متصل نمودم. در سلخ شعبان میزاب الرحمه ناودان کعبه را کار گذاشتند. در دوم رمضان به نصب سنگهای مرمر بر دیوارهای داخلی خانه پرداختند و همه آن دیوارها و کف خانه را با مرمر پوشاندند و فرش کردند. روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان کار نوسازی کعبه به پایان رسید و مردم روز جمعه آخر رمضان داخل کعبه شدند.»

این نمونه‌ای است از اخلاص و قوت ایمان مسلمانان ایرانی که علی رغم چند بار قتل عام شیعه در مسجد الحرام و خطرات سفر و بیم هلاکت به دست راهزنان تازی، هرگز دست از فریضه حج برنداشتند. بنابر این آیا رواست که غاصبان حرم آنان را مجوسی بخوانند؟!

۳. وقتی وهابیان از قتل عام مدینه و طایف فراغت یافتند و ابن سعود با قوه قهریه پای به حرم امن الهی نهاد جرأت نداشت خود را فاتح و سلطان مکه بخواند و در روز دوازدهم جمادی الأولى / ۱۳۴۳ ه. ق. طی منشوری که در مکه صادر کرد به صراحت نوشت: «سَنَجْعَلُ الأَمْرَ فی هذه البلاد المقدسة بعد هذا، شوری بین المسلمین لقد أبرقنا لکافة المسلمین فی سائر الأنحاء أن یرسلوا وفودهم لعقد مؤتمراً اسلامیاً عامّاً، یقرّرن شِکْلَ الحُکومةِ التي یرونها صالحَةً لإنفاذ احکام الله فی هذه البلاد» یعنی: اداره شهرهای مقدس را واگذار به رأی شورایی از مسلمانان خواهیم کرد. به همه مسلمانان در سایر کشورها تلگراف کرده‌ایم هیأت‌های نمایندگی خود را برای تشکیل یک کنفرانس عام اسلامی اعزام دارند تا هر شکل حکومت را که برای اجرای احکام خدا در این بلاد مقدسه شایسته دیدند تعیین نمایند» لیکن فاصله بین قول و فعل بسیار است و به قول طغرایی اصفهانی:

غاض الوفاء و فاض الغدر و انفرجت مساقفة الخلف بین القول و العمل<sup>۵۷</sup>

نه تنها به این وعده عمل نکردند. و تنها به تشکیل یک کنفرانس سالانه فرمایشی از وهابیان و طرفداران ایشان اکتفا کردند که نامش «رابطة العالم الاسلامی» است. بلکه خشن‌ترین روش استبدادی را در اداره حرمین اعمال می‌کنند. گواه آن رفتاری بود که در حج سال ۱۴۰۷ ه. ق. پشت دیوار مسجد الحرام با حاجیان ایران کردند و نشان دادند که نه تنها خادم امین حرمین نیستند بلکه از خصال و اخلاق اسلامی نیز بویی نبرده‌اند. یکی از رجال غیر وهابی عربستان روش حکام آن کشور را در این بیت برای نویسنده این سطور خلاصه کرد:

قد بلینا بأمیر یقتل الناس و یسبحفهُو کالجزار فینا یدکر الله و یدبَح<sup>۵۸</sup>

## پی‌نوشت

۱. برای اطلاع از تاریخ جغرافیای عربستان و شرح احوال آل سعود رجوع شود به: راهنمای آرامکو، Aramco Hand Book, Netherlands, ۱۹۶۰, pp. ۳-۸۱.
۲. نفوذ (به فتح اول) در لغت به معنی ناپود کننده و تمام کننده آب و توشه است و نام ریگزار وسیعی است که قسمت اعظم شمال شبه جزیره عربستان را فراگرفته است.
۳. ربع خالی (به فتح را) در لغت یعنی منزلگاه و جایگاه خالی از سکنه، و نام صحرای وسیعی است که تمام اراضی مرکزی و قسمت وسیعی از زمینهای شرقی عربستان را فراگرفته است. این صحرا و صحرای نفوذ را دهناه (یعنی روغن مالی شده رنگ برنگ) نیز می‌گویند. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۳ نویسنده در مأموریت حجاز این دو صحرا را با اتومبیل پیمود.
۴. اعلام زرکلی ج ۴، ص ۱۴۳.
۵. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷. برای اطلاع از تاریخ و جغرافیای نجد نیز به همین کتاب، ج ۵، ص ۲۶۱ و تاریخ نجد نوشته امین ریحانی و سایر کتابهایی که در منابع این مقاله صورت داده شده مراجعه شود.
۶. این شهرها در منطقه نفت خیز عربستان واقع است و مرکز فعالیت شرکت «آرامکو» می‌باشد.
۷. برای تفصیل قرارداد ۱۹۰۷ رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود، ج ۷، ص ۲۰۳۳ به بعد، تهران، ۱۳۳۲ ه. ش.
۸. نامه‌های خانم گروتروود بل، ج ۲.
۹. Lady bell. The letters of fgerryude bell, ۱۹۲۷ London, ۲ Vols, IIP ۶۲۱.
۱۰. شعود (به ضم اول) در لغت مصدر است به معنی میمنت و مبارکی و نام جدّ خاندان سعودی است.
۱۱. صفراالجزیره، که نام کتاب احمد عبدالغفور عطار است.
۱۲. برای اطلاع از عقاید وهابیه رجوع شود به: ابجد العلوم، ص ۸۷۱؛ ابن بشر، ۱/ ۸۹؛ تاریخ نجد الحدیث ۲: الفکر السّامی، ج ۴، ص ۱۹۶؛ الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۷؛ عبدالوهاب ۱۰...
۱۳. سلفیّه یا اصحاب سلف صالح فرقه‌ای از مسلمانانند که فقط به سنت و سیره بزرگان صدر اسلام عمل می‌کنند و از تجدد و تغییر و تبدیل سنت رسول الله ص. و صحابه اجتناب می‌ورزند. معروفترین علمای این فرقه ابن تیمیه (شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱. ۷۲۸ ه. ق.) است که شیخ محمد بن عبدالوهاب از او پیروی کرده است.
۱۴. محمد بن سعود بن محمد بن مرخان (فرحان). ف ۱۱۷۹ ه. ق. نخستین امیر معروف سعودی - صفراالجزیره، ج ۱، ص ۵۲؛ قلب جزیره العرب ۳۲۷...
۱۵. روایت کرده‌اند که رسول الله ص. در مرض موت فرمود: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد» یعنی لعنت خدای بر یهود و نصارا باد که قبور پیغمبران خویش را مسجد گرفتند، محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، جلد اول، از کتاب دوم ص ۵۴۴، تهران ۱۳۱۴ ه. ق.، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مختصر سیره الرسول، ص ۴۶۱، قاهره، ۱۳۷۹ ه. ق. و سایر منابع و اهل سنت ادعا می‌کنند که در حدیث نبوی است: «لا تُشَدُّ الرحالُ الا لثلاثة، مسجدالحرام و مسجدالأقصی و مسجدی» یعنی جز برای مسجدالحرام و مسجدالأقصی و مسجد من نباید بار سفر بست. وهابیه و حنابله از این گونه احادیث استفاده کرده بنای بر قبور و وقوف بر قبور را جایز نمی‌دانند.
۱۶. صفرا جزیره العرب، ج ۱، ص ۲۸.
۱۷. ابو عبدالرحمان زید بن الخطاب. برادر بزرگ عمر بن خطاب. از اجلّه صحابه رسول الله بود و قبل از

- عمر مسلمان شد. در غزوات رسول الله حضور داشت و در جنگ با مسیلمه کذاب در عهد خلافت ابوبکر به شهادت رسید (۱۲ ه. ق.). قبرش در یمامه تا زمان ابن عبدالوهاب زیارتگاه بود؛ طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷۴ در هشت مجلد با فهرست، ایران ۱۳۲۱ ه. ق.
۱۷. یعنی برادران کسی که از خدای اطاعت کند.
۱۸. ابن بشر سال ولادت شیخ محمد را ۱۱۱۱. نوشته و بنابراین هنگام مرگ ۹۷ سال داشته است.
۱۹. الأعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۳۷.
۲۰. ج ۱۰، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.
۲۱. امین عاملی، علاوه بر کتاب کشف الإرتیاب قصیده‌ای هم در ۴۰۶ بیت در ردّ بر هابیه نوشته است.
۲۲. صقرالجزیره، ج ۱، ص ۳۹.
۲۳. همان منبع، ص ۴۰.
۲۴. منفوحه، در لغت اسم مفعول است، از نفع الطیب، یعنی وزیدن بوی خوش یا نفع الصبا یعنی وزیدن نسیم صبا که گوی عطری می‌پراکند. و نام قریه‌ای است در نجد که زادگاه و مسکن و مدفن اعیان قیس، شاعر جاهلی در آنجا بوده است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۴.
۲۵. همان منبع از ص ۴۴۱ تا ۴۴۷.
۲۶. قلب جزیره العرب ص ۳۲۸، ابن بشر ج ۱، ص ۱۷، صقرالجزیره ج ۱، ص ۶۴.
۲۷. حایر در لغت یعنی حوض و گودالی که آب باران در آن جمع شود و نام محلی بوده است در نجد. مدفن و تربت حسین بن علی. ع. در کربلا نیز حایر نام دارد، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸.
۲۸. این نواحی که سابقاً واحه و وادی بوده امروزه شهرهای آباد تبدیل شده است.
۲۹. اعراب اسم جنس است به معنی عرب بادیه‌نشین، فرد آن اعرابی است. اعراب جمع عرب نیست.
۳۰. محمد تقی سپهر در ناسخ‌التواریخ، ج ۱، تاریخ قاجاریه، وقایع سال ۱۲۱۶ ه. ق. شرح جالی درباره حمله سعودی به کربلا نوشته که خالی از اشتباه نیست ولی خواندنی است. می‌نویسد: «عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلم بود و آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علماء به تحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام یافت و در مسائل شرعیّه آغاز اجتهاد نهاد. و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنان نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخرالزمان قرآن بیاورد و دین خویش بنمود. بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عقیان و علی و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق. بدین‌گونه مجتهدی از پی مجتهدی دیگر برسد و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند. و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قیاب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقب ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد... با این عقاید از اصفهان به وطن خویش مراجعت کرد و با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد... عبدالعزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائرین آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می‌پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به مسعود داده و او را بدین مهمّ مأمور داشت. مسعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کثرت یورش به قلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامناقضه

به کربلا درآمد و در این هنگام بامداد روز عید غدیر بود. پس تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را در هم شکسته آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجام حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفته قنادیل زرین سیمین از را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندان که توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهبه را بر شتران خویش نهاده به جانب درعیه کوچ کردند». در هامش گزارش سپهر باید یادآوری شود که نام رهبر مذهبی وهابی محمد بن عبدالوهاب بوده و او با محمد بن سعود پدر عبدالعزیز پیمان همکاری بسته است. نام پسر عبدالعزیز هم سعود بوده و حمله سعود به نجف بعد از کربلا بوده است.

۳۱. صقر الجزیره، ج ۱، ص ۵۴. در تاریخ ابن بشر آمده است که قاتل مردی کرد به نام عثمان از اهالی عماریه نزدیک موصل بود.

۳۲. Ulrich Jasper Seetzen.

۳۳. مؤرخان وهابی از مسعود و شجاع و سخاوت او سخن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند وی اهل علم بوده و از فقه و اصول و حدیث بهره کافی داشته است. صقر الجزیره، ج ۱، ص ۵۶.

۳۴. تاریخ مکه، ج ۲، ص ۱۲۵. شریف غالب با ناپلئون بعد از این که وی مصر را تصرف شد مکاتبه داشت و از سوی ناپلئون پیشنهادهایی برای عقد قرارداد بازرگانی دریافت کرده بود. پاسخ یکی از نامه‌ای ناپلئون در صفحه ۲۶ همین مأخذ نقل شده است.

۳۵. ابراهیم پاشا ابتدا با عبدالله به نیکی رفتار کرد و او را با چهار صد تن از رجال سعودی نزد محمد علی پاشا به قاهره فرستاد. محمد علی نیز او را به اسلامبول روانه کرد. در آنجا او را در بند کرده چندی برای عبرت ترکان در کوچه و بازار گرداند و بعد در میدان ایاصوفیه به قتل آوردند. همراهانش را نیز در سایر میادین اسلامبول کشتند. صقر الجزیره، ج ۱، ص ۶۵.

۳۶. شوکانی، البدر الطالع، ۲/۲۶۲، قاهره، ۱۳۴۸ ه. ق. در دومجلد. ابن بشر ۱۳۱۶/۱۳۱۷. قلب جزیره العرب ... ۳۳۱/

۳۷. از زمان ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود امارت سعودی از اولاد عبدالعزیز فحد به اولاد برادرش عبدالله منتقل شد و تا امروز در همین سلاله باقی است.

۳۸. بعضی سال وفات خالد بن سعود بن عبدالله را ۱۲۵۷ ه. ق. و محل فوتش را مکه نوشته‌اند. الأعلام زرکلی ج ۳، ص ۳۳۷.

۳۹. محمد بن عبدالله بن علی شمّری امیر حایل. در مغرب نجد. بزرگترین امرای آل رشید بود که از سال ۱۲۸۵ ه. ق. بعد از قتل پنج نفر از برادرزادگان خود به امارت رسید و در صحرای شام و عراق و نواحی مدینه و نجد و یمامه و اطراف یمین حکومت می‌کرد. وفاتش به سال ۱۳۱۵ در حایل اتفاق افتاد. قلب جزیره العرب، ص ۳۳۴. عقد الدرر. تألیف جمعه ابراهیم، ص ۹۹، دمشق، ۱۳۲۲ ه. ق.

۴۰. عبدالعزیز بن متعب بن عبدالله الرشید (ف ۱۳۲۴ ه. ق.). بعد از عمّ خود محمد بن عبدالله به امارت حائل و نجد رسید. شرح احوال او به تفصیل در دایرةالمعارف اسلامی و قلب جزیره العرب ۳۴۵/ مندرج است.

۴۱. ملوک العرب، ج ۲، ص ۵۵ تا ۶۲.

۴۲. پرچم سعودی هم بعد از این درست شد که زمینه آن سبز است و روی آن نقش شمشیر و کلمه شهادتین منقوش است. به امر ابن سعود به احترام شهادتین هرگز پرچم سعودی نیمه افراشته نمی‌شود.

۴۳. شرح احوال سادات ادربیسی به تفصیل در کتاب ملوک العرب ربیحانی از ص ۲۲۸ تا ص ۲۹۲، ج ۱،

- مسطور است. همچنین رجوع شود به صقر الجزيرة، ج ۳، ص ۴۵۳ به بعد.
۴۴. برای شرح احوال امام یحیی به ملوک العرب ج ۱، ص ۷۶ تا ص ۲۲۴ رجوع شود.
۴۵. تفصیل پیدا شدن نفت در منطقه شرقی عربستان و تاریخ امتیاز و شرکتهای نفتی که در کار استخراج آن هستند و درآمدهای آن در نشریه آرامکو Aramco مندرج است.
۴۶. روزولت به یادگار این دیدار یک فروند هواپیما تقدیم ابن سعود کرد. صقر الجزيرة ج ۳، ص ۴۹۲.
۴۷. عباس بن عبدالمطلب به خود می‌بالید که صاحب منصب سقایت حاجیان است و شبیه بن عثمان از اینکه خانه کعبه را تعمیر کرده کلیددار و خادم بیت است افتخار می‌کرد. اما امیرالمؤمنین (ع) به آن دو فرمود من شش ماه پیش از هر دوی شما نماز گزاردم و در راه خدا جهاد می‌کنم. خدای این آیت را بر پیغمبر فرستاد: «أَجْعَلْتُمْ بِسِقَايَةِ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» یعنی آب دادن حاجیان از زمزم و عمارت مسجد الحرام و کعبه را با آن کس که به خدای و روز رستاخیز ایمان آورده و نماز را برپای داشته و در راه خدای جهاد کرده است یکسان می‌دانید؟ نه. یکسان نیستند و خدای قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. .
- سوره توبه، آیه ۱۹. و اجدی در اسباب النزول، ص ۱۸۲، هند ۱۳۱۵ هـ. ق. . طبری در تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸ مصر ۱۳۲۳ هـ. ق. . فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه شریفه مذکور و سایر مفسرین سنی و قاطبه مفسرین شیعه این آیه را در شأن امیرالمؤمنین (ع) دانسته‌اند. مقصود این که خدمت حرمین شریفین و تعمیر آن بدون تقوی و عمل به احکام اسلامی ارزشی ندارد.
۴۸. به عمر خبر رسید که رسول الله (ص) در بستر موت فرموده است: لَا يَجْتَمِعَنَّ بَجِرَةَ الْعَرَبِ دِينَانُ. یعنی البته نباید در جزیره العرب دو دین وجود داشته باشد. وقتی صحت این خبر بر عمر ثابت شد دستور داد. یهود [و نصاری] را از عربستان بیرون کنند. ابن هشام. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۵۶، قاهره، ۱۳۶۴ هـ. ق.
۴۹. سوره بقره، آیه ۱۱۴. یعنی چه کسی ظالمتر است از آنکه مردم را از بردن نام خدای در مساجد او باز داشته و در ویرانی آن کوشیده است.
۵۰. تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲.
۵۱. معجم البلدان، ج ۳، ۱۴۸.
۵۲. ما از زمانهای پیش خانه خدا را حج می‌گزاردیم و در ابطح آن ایمن بودیم. اَبْطَحُ یعنی مسیل، جمع آن ابطاح است. ۵۳. و ساسان پسر بابک همراه با دلیران مغرور ما راه پیمود تا به بیت العتیق رسید.
۵۴. و کعبه و زمزم را طواف کرد. آن چاه را که از اسماعیل است و نوشندگان را سیراب می‌کند.
۵۵. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.
۵۶. ج ۷، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.
۵۷. وفا اندک شده و فروکش کرده و خیانت و پیمان شکنی فراوان و لبریز گشته و مسافت بین گفتار و کردار فراخ گشته است.
۵۸. ما گرفتار امیری شده‌ایم که مردم را می‌کشد و تسبیح می‌گوید. او مثل قصاب است که نام خدا می‌برد و سر گوسفند را می‌برد.

گفتگویی با جانانان بلوم  
پژوهشگر تاریخ هنر اسلامی

## مناره نمادی دینی با مفهومی سیاسی؟

جانانان بلوم (Jonathan M. Bloom) چهره شناخته شده‌ای در تاریخ هنر اسلامی است. وی استاد دانشگاه بوستون است و آثار زیادی در زمینه هنر اسلامی دارد که از آن جمله «دائرة المعارف هنر و معماری اسلامی» با همکاری خانم شیلا بلر است. وی معتقد است که مناره‌ها، از عناصر متأخر در معماری مساجد اسلامی هستند و بیش از کاربرد دینی، کاربردی سیاسی دارند. نشریه قنطره گفتگویی با ایشان در زمینه تاریخ مناره و مفاهیم سیاسی و دینی آن انجام داده است.

■ مناره‌ها نماد ویژه معماری اسلامی به شمار می‌روند. ریشه آنها در کجاست؟  
و از کجا آمده‌اند؟

جانانان بلوم: مساجد نخستین که در قرن هفتم میلادی ساخته شدند، مناره نداشتند. اما در قرن نهم، در بنای برخی از مساجد، و نه همه آنها، مناره‌ها حضور دارند که نشان می‌دهد مناره می‌بایست در پایان قرن هشتم تا نهم میلادی، اختراع



شده باشد. نظریه‌های متفاوتی درباره اصل و ریشه مناره‌ها وجود دارد. برخی بر این باورند که مناره‌ها تقلیدی از برج کلیسا هستند، و برخی دیگر از برج‌های دیده‌بانی، فانوس‌های دریایی، برج‌های ارتباطی و طاق نصرت‌ها به عنوان الگویی در ساخت مناره‌ها یاد می‌کنند.

### ■ نظر شما در این باره چیست؟

تمام این نظریه‌ها به نظر من اشتباه هستند. در پژوهش‌هایم به این نتیجه رسیدم که مناره‌های نخستین به هدف دعوت به نماز و محلی برای پخش اذان ساخته نمی‌شدند؛ بلکه مناره‌ها دقیقاً برای همان کاربردی ساخته می‌شدند که امروزه مورد استفاده‌اند. آنها نشانه‌ای بر وجود مسجد و در نتیجه، نشانه‌ای بر حضور اسلام هستند. مناره‌ها تنها در زمانی بسیار متأخر، برای پخش اذان به کار رفتند.

### ■ آیا منظور شما این است که مناره‌ها از جهت تاریخی، ارتباطی به اذان ندارند؟

صدای اذان از زمان پیامبر (ص) در شهرهای اسلامی شنیده می‌شود. این در حالی است که مناره‌ها، در دوره‌های بعدی ساخته شدند. بنا بر احادیث موجود، یکی از اصحاب پیامبر به نام عبدالله بن زید، خواب دید که فردی بر روی پشت بام مسجد، اذان می‌گوید و مردم را به نماز فرامی‌خواند. او سپس خواب خود را برای پیامبر نقل کرد و معلوم شد که رؤیایی الهی دیده است. لذا پیامبر از بلال که غلام آزاد شده حبشی بود و از اولین مسلمانان به شمار می‌رفت، خواست که برخیزد و به نماز فراخواند. بلال به خوش صدایی مشهور بود، و همان گونه که از او خواسته بودند، اذان گفت و اولین مؤذن در اسلام شد.

### ■ آیا خاستگاه مناره به این تاریخ برمی‌گردد؟

خیر؛ بنا به سنت اسلامی، بلال و دیگر مؤذنان پس از او، بر روی مکانی بلند یا در میدانی عمومی یا در ورودی شهر یا بر روی پشت بام مسجد یا پشت بام ساختمان بلندی در مجاورت مسجد یا حتی بر روی دیوارهای دور شهر اذان می‌گفتند؛ و هیچ گاه بر روی برجی بلند، اذان نگفتند. حتی طبق گزارشی تاریخی، علی بن ابی‌طالب (ع)، پسر عمو و داماد پیامبر (ص) دستور تخریب مناره بلندی را صادر کرد. این مناره، برج بلندی بود که مؤذن بر فراز آن می‌رفت و با اذان گفتن، به نماز فرامی‌خواند. چون مؤذن می‌توانست داخل خانه‌های اطراف مسجد را ببیند، امام علی دستور تخریب آن را داد و همچنین ایشان بر

این باور بود که نباید اذان از ساختمانی بلندتر از پشت بام مسجد، گفته شود.

### ■ به طور کلی اهمیت نمادی مناره در چیست؟

مناره مانند گنبد در مسجد، از عناصر متمایز معماری اسلامی است. صدای اذان بخشی از هویت شهرهای قاهره، استانبول، ریاض و... است؛ همان گونه که صدای ناقوس کلیسا بخش غیر قابل انفکاک‌ای از رم است. امروزه مناره‌ها از نمادهای اسلامی به شمار می‌روند و در کارتون‌ها هنگامی که می‌خواهند صحنه‌ای را نمایش دهند که در خاورمیانه یا سرزمینی اسلامی رخ می‌دهد، از مناره استفاده می‌کنند.

### ■ آیا مناره از نشانه‌های سلطه سیاسی اسلام نیز به شمار می‌رود؟

چه مناره‌ها برای پخش اذان و دعوت به نماز استفاده شوند و چه نشوند، در هر حال، از نمادهای پر قدرت اسلامی هستند، و به همین دلیل است که همواره از سوی دشمنان مسلمانان مورد هدف قرار می‌گیرند.

### ■ آیا می‌توانید نمونه‌ای ذکر کنید؟

به عنوان مثال، نیروهای صرب در زمان جنگ داخلی، مواد منفجره داخل مناره‌های کوزوو قرار می‌دادند. این کار را فقط به هدف تخریب مناره‌ها انجام نمی‌دادند؛ بلکه می‌خواستند با سقوط این برج‌ها، مساجد کنار آنها نیز ویران شود. نیروهای صرب که گرایش مسیحی ارتدکسی داشتند، به طور کلی می‌خواستند این نمادهای اسلامی را از عرصه عمومی محو کنند. البته باید بگویم که مقابله فرهنگ‌ها و تمدن‌های متفاوت با نمادهای بصری یک‌دیگر، پدیده نوظهوری نیست؛ هر چند در گذشته و به سبب نبود مواد منفجره جدید، تخریب نمادهای بصری مخالفان کندتر صورت می‌گرفت.

### ■ آیا موردی وجود دارد که مناره‌ای برای اعلان سلطه اسلامی و بیان مشروعیت آن ساخته شده باشد؟

بله؛ اولین اقدام سلطان عثمانی، محمد فاتح، پس از فتح شهر قسطنطنیه بیزانسی در ماه می سال ۱۴۵۳ میلادی، این بود که مناره‌ای چوبی بر فراز کلیسای جامع ایاصوفیه ساخت. محمد فاتح این گونه می‌خواست تغییر کاربری این ساختمان به مسجد را به شکلی آشکار نشان دهد. سپس مناره‌ای سنگی، جایگزین این مناره چوبی شد و سه مناره دیگر نیز به ساختمان اضافه شد. محمد فاتح و جانشینان

او، مساجد متعددی ساختند و چهره استانبول با ده‌ها مناره، اندک اندک تغییر یافت. این مناره‌ها که به شکل ستونی بلند بودند، به تدریج چهره‌ای متمایز به شهر دادند، و به وضوح نشان می‌دادند که استانبول دیگر پایتخت دولت بیزانس مسیحی نیست؛ بلکه مرکز جدیدی برای خلافت جهانی اسلام است.

### ■ آیا در تاریخ اسلام، می‌توان مساجد بدون مناره‌ای یافت؟

تا همین دوره جدید، مناره در تمام نقاط جهان گسترده اسلامی شناخته شده نبود؛ همان گونه که امروزه نیز به عنوان مثال در مالزی و کشمیر و شرق آفریقا رواج ندارد. گسترش وسایل ارتباطی در قرن بیستم و سهولت گردشگری و جهان‌گردی، موجب شد که وحدتی در معماری اسلامی در مناطق مختلف ایجاد شود، و شیوه ویژه‌ای در ساخت مساجد، همراه با گنبد و مناره‌ای که به سمت آسمان می‌رود، تعیین گردد. هرچند دکتر محمد تاج‌الدین بن محمد رصدی که در دانشگاه فناوری مالزی کار می‌کند، گفته است که مهندسان معمار و مشتریان آنها که در کار ساختن مساجد بزرگ با گنبدها و مناره‌های چشم‌گیر هستند، آموزه‌های حضرت محمد (ص) را در نظر نمی‌گیرند.

- این اواخر، ساخت مناره در سویس ممنوع شد؛ چرا که در نگاه اکثریت نمادی از اسلامی‌سازی است. به نظر جالب می‌رسد که دانشمند سویسی، مکس ون برچم (Max van Berchem) که نزدیک به یک قرن پیش می‌زیست، از اولین افرادی بود که تاریخ و ریشه مناره‌ها را مورد مطالعه قرار داد. اگر دقت کنیم، می‌بینیم که مناره بخشی ضروری از مسجد نیست و تنها سازندگان مساجد علاقه دارند آن را به مسجد بیافزایند. لذا به نظر می‌رسد ممنوعیت ساخت مناره، تودهنی به مهاجران مسلمان در سویس باشد. آیا می‌توانید تصور کنید که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر سویس قانونی را برای ممنوعیت ساخت برج ناقوس برای کلیساها صادر کند؟

### ■ آیا ممنوعیت ساخت مناره، اتفاق جدیدی است؟

خیر؛ در قرون وسطی نیز ساخت مناره در اسپانیا ممنوع بود. مسلمانان و مسیحیان در آن زمان، در رقابت بودند تا بر معماری شهر چیره شوند. همچنین تازگی نیز مخالفتی با ساخت مناره در آکسفورد صورت گرفت؛ چرا که از برج مشهور کلیسای شهر بلندتر می‌شد. اتفاق مشابهی نیز در شهر فردریک ایالت مریلند آمریکا رخ داد.

# موعودگرایی سیاسی

سیدعلی میرموسوی

موعودگرایی سیاسی تلفیقی از آموزه های موعودگرایانه و اسلام سیاسی است و از يك سو، ایده آخر الزمان و ظهور منجی موعود و از سوی دیگر اندیشه تاسیس حکومت دینی و اداره جامعه بر اساس دین را به عنوان مقدمه ظهور طرح می کند

موعودگرایی جریانی ریشه دار در تاریخ اندیشه و تمدن اسلامی است که در اشکال گوناگون و با ویژگی های متفاوتی ظهور و بروز یافته است. این جریان البته به تمدن اسلامی اختصاص ندارد و گونه های زرتشتی، یهودی و مسیحی آن نیز همواره وجود داشته اند. برخی براین باورند که موعودگرایی در جهان اسلام ریشه در اعتقادات یهودی دارد و از راه یهودیان یمنی که به آیین اسلام گرویدند به ذهنیت و اندیشه مسلمانان راه یافته است. این نوشتار به بحث درباره گونه ای از موعودگرایی می پردازد که در دوران معاصر در ایران پدید آمده و بسط یافته و از آن می توان با عنوان موعودگرایی سیاسی یاد کرد. در این راستا نخست مفهوم موعودگرایی و چگونگی تفکیک آن به سیاسی و غیر سیاسی بررسی می شود و سپس ویژگی ها و ابعاد گونه سیاسی آن مورد بحث قرار می گیرد.

موعودگرایی<sup>۱</sup> به مجموعه باورها و برداشت‌هایی اشاره دارد که پیرامون اصل نجات‌بخشی جامعه و تاریخ توسط منجی موعود و زیستن در چنین زمان‌های و نزدیک بودن ظهور او سامان یافته‌اند، از این رو با «آخرالزمان‌گرایی»<sup>۲</sup> ارتباطی تنگاتنگ دارد. «آخرالزمان»<sup>۳</sup> در اصل، مفهومی اسطوره‌ای و دینی است که به نزدیکی روز داوری (یوم الدین)، روز واپسین یا رستاخیز دلالت می‌کند. از این دیدگاه ظلم و شر و فاجعه در جهان فراگیر می‌شود؛ اما ناگهان رویدادی معجزه‌آمیز رخ می‌دهد و در پی آن وضعیتی آرمانی پدید می‌آید و زمین پر از عدالت و خیر می‌شود و بدکرداران و تبه‌کاران نابود می‌شوند و نیکان و خوب‌رفتاران در بهشتی زمینی مدتی به سر می‌برند تا این‌که جهان به پایان می‌رسد و طومار تاریخ بشری به همراه کیهان فروپيچیده می‌شود و آن جهان دیگر آغازیدن می‌گیرد.

اندیشه آخرالزمانی همواره برخی از آموزه‌های قرآنی را دستمایه خود قرار داده است. مفهوم «ساعه» که در آیات فراوانی از قرآن کریم برای هشدار به قیامت به کار رفته یکی از این موارد است. «ساعت آمدنی است و در آن تردیدی نیست»، «بسا ساعت نزدیک باشد»، «همانا زلزله ساعت رخداد بزرگی است». نشانه‌های کیهانی این رخداد که در قرآن کریم با واژه‌هایی همچون «الصاخه»، «آزفه»، «واقعه»، «راجفه»، «زلزله»، «رادفه»، «غاشیه» به آن اشاره شده است و با پدیدار شدن حیوانی به نام «دابه»، برآمدن دود «دخان»، تیرگی خورشید «تکوير»، تاریکی ستارگان و سرکشی دریاها همراه است همگی در راستای توصیف این وضعیت تفسیر و به کارگرفته می‌شوند. از دیدگاه آخرالزمانی آیین آیات بر آشوب و آشفته‌گی نظم جهانی و کیهانی دلالت دارند که همزمان با آنچه «فتن» نامیده می‌شوند رخ می‌دهند.<sup>۴</sup>

موعودگرایی چنان‌که اشاره شد جریانی نیرومند در میان پیروان آیین‌های یهودی، مسیحی و اسلام بوده و همچون درختی تنومند است که در طول زمان شاخه‌های گوناگونی بر آن رسته، برخی از شاخه‌های آن از بین رفته ولی برجای آن شاخه‌های جدید روییده است. در فرهنگ و تمدن اسلامی این جریان براساس آموزه مهدویت شکل گرفته است. مهدی نام منجی موعود مسلمانان است که فرقه‌های گوناگون اسلامی هر یک برداشت خاصی در مورد هویت و چگونگی

ظهور او دارند. به اعتقاد برخی این واژه برگردان عربی واژه عبری «مسیح» یا «مسیح» به معنای هدایت شده است که از راه یهودیان یمنی که به اسلام گرویده بودند به ذهنیت مسلمانان راه یافت.<sup>۵</sup> به هر حال سنت اسلامی روایاتی از پیامبر در بردارد که بر نجات بخشی جامعه بشری پس از فراگیر شدن بی عدالتی و بدی توسط شخصی به این نام خبر می‌دهند. در منابع روایی شیعه روایات بسیاری با این مضمون از پیامبر(ص) نقل شده است که «اگر از دنیا حتی به اندازه یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانی کند تا فردی را از خاندان من بر انگیزد که نام او با نام من یکی است تا آن را همچنان که انباشته از ستم شده است پراز عدل و داد کند».<sup>۶</sup>

فرقه‌های گوناگون شیعه هر یک تفسیر ویژه‌ای از آموزه مهدویت داشته‌اند و بر اساس آن نوعی از موعودگرایی را طرح کرده‌اند. در جریان بحران خلافت راشده در زمان عثمان و امام علی(ع) که گروهی آن را فتنه تعبیر کردند، زمینه‌هایی برای طرح این اندیشه فراهم شد ولی به شکل یک جریان فکری صورت‌بندی نشد.<sup>۷</sup> کیسانیه از نخستین فرقه‌های شیعی است که بر پایه اعتقاد به امامت و مهدویت محمد حنیفه پس از شهادت برادرش امام حسین (ع) استوار بود و با کوشش مختار ثقفی در عراق بسط یافت و می‌توان آن را از نخستین نمونه‌های موعودگرایی در تاریخ تمدن اسلامی قلمداد کرد.<sup>۸</sup>

دوازده امامی مهدی موعود(عج) فرزند یازدهمین امام است و پس از ولادت در دو مرحله غیبت صغری و کبری از دیدگان پنهان شد و تا زمانی که به خواست خداوند ظهور او فرا رسد دوران غیبت ادامه خواهد یافت. دوران غیبت دوران انتظار است که در آن شیعه ضمن طرد نظام‌های سیاسی موجود آرمان تحقق نظام سیاسی عادلانه را در سر دارد. وجه اثباتی انتظار بر نیگیزاننده قیام برضد نظام سیاسی موجود است ولی وجه سلبی آن کناره‌گیری از امور سیاسی تا زمان بازگشت را توصیه می‌کند. این دوران در نهایت با رجعت؛ یعنی بازگشت مهدی به پایان می‌رسد و او رسالت تاریخی‌اش را محقق می‌سازد. بنابراین آموزه مهدویت و موعودگرایی در شیعه با سه مفهوم کلیدی غیبت، انتظار و رجعت پیوند دارد.

آموزه مهدویت همواره دست‌مایه مناسبی برای شکل‌گیری و بسط جریان‌های موعودگرایانه در بین شیعه بوده است. دستیابی به سلاح‌های اتمی و تشکیل دولت اسرائیل نیز به تقویت این وضعیت دامن زده‌اند؛ زیرا تهدید هسته‌ای

توانست این ادعای ادیان ابراهیمی را که روزی همه جهان و کیهان نابود خواهند شد، ملموس تر و باورپذیرتر کنند و قریب الوقوع بودن این پایان را برای اذهان عمومی واقعی تر جلوه دهد. مسئله دولت اسرائیل، به همه آن پیش‌گویی‌های «آخرالزمانی» که در سنت یهودی، مسیحی و اسلامی درباره ارض موعود وجود دارد، معنا و بعدی تازه بخشید. برای شماری از مسیحیان رجعت مسیح به ارض مقدس نزدیک‌تر شد و برای گروهی از مسلمانان نابودی اسرائیل و «آزادکردن بیت‌المقدس از دست یهودیان» یکی از اقدامات لازم برای فراهم کردن ظهور مهدی قلمداد شد.

در قرن بیستم جریان‌های موعودگرایانه در دو شکل دینی و غیر دینی بسط و گسترش یافتند و موضوع پژوهش‌های فراوانی در این باره شدند. گونه‌های دینی آن بر اساس سنت‌های یهودی و مسیحی و اسلامی شکل گرفتند و گونه‌های الحادی آن بر اساس دو سنت مارکسیسم و فاشیسم پدید آمدند. به تعبیر برتراند راسل، مارکسیسم نوعی مسیحیت سکولار است؛ چون همه عناصر آن را دارد؛ اولاً: در آن، ثنویت هست. جنگ خیر و شر و آدم و شیطان، در مارکسیسم به صورت جنگ فئودال و دهقان، بورژوا و پرولتر دیده می‌شود. ثانیاً: تاریخ، در مسیحیت سه اپیزود دارد. دوره آب، ابن و روح القدس؛ پس از مسیح (ابن)، دوره روح القدس شروع شده است. روح القدس، دوره عقلانیت تاریخ است. مارکسیسم هم سه دوره دارد. دوره گُمون اولیه، دوره نزاع طبقات و دوره جامعه بی طبقه که سنتز دو دوره قبل است. در مسیحیت نیز انقلاب وجود دارد؛ انقلاب جهانی آخرالزمان یا جنگ آخرالزمان بین مسیح و دجال در می‌گیرد. در مارکسیسم بین اردوی کار و اردوی سرمایه چنین نزاعی در می‌گیرد و فرجام آن هم بهشتی زمینی یعنی جامعه بی طبقه است.

#### فاشیسم هم نوعی منجی‌گرایی مدرن است

فاشیسم می‌گوید: من رایش سوم هستم. آخرین مرحله تاریخ هستیم؛ یک نژاد باید دنیا را بگیرد و نژاد پست‌تر باید از بین برود؛ فاشیسم به نوعی، خود را با داروینیسیم اجتماعی پیوند می‌زند. در آلمان و ایتالیا، فاشیسم پس از یک

شرایط آنومیک پیدا شد، زیرا در چنین شرایطی در جامعه یک ازجا‌کنندگی<sup>۹</sup> رخ می‌دهد و زمینه برای ظهور یک رهبر کاریزماتیک فراهم می‌شود. در جوامعی همچون ایران نیز که در پرتو ادیان ابراهیمی آموزه‌های موعودگرایانه فربه شده باشد و یک رهبر کاریزماتیک نیز ظهور کند، احتمال وقوع جنبش‌های موعودگرایانه بالا می‌رود.

## ۲. موعودگرایی در ایران معاصر

در نیمه دوم قرن اخیر، ایران شاهد دست‌کم دو جریان موعودگرایانه بوده که آنها را تحت عنوان «موعودگرایی غیرسیاسی»<sup>۱۰</sup> و «موعودگرایی سیاسی»<sup>۱۱</sup> می‌توان جای داد. گونه نخست از نظر زمانی بر نوع اخیر مقدم است و انجمن حجتیه مهدویه که با ایده مبارزه با بهائیت شکل گرفت آن را نمایندگی می‌کرده است. این گروه، تشکلی غیرسیاسی بود که براساس سنت فکری مسلط در اندیشه شیعی با نگرش سلبی به حکومت در عصر غیبت می‌نگریست و به تقیه در عصر غیبت و انتظار و آمادگی برای ظهور حضرت مهدی اعتقاد داشت. از دیدگاه آنان بهائیت آیینی بدعت‌گذار، انحرافی و گمراه‌کننده است که براساس تحریف آموزه مهدویت پدید آمد و گسترش آن پیامدهای زیانباری برای جامعه اسلامی دارد، از این رو ستیز با آن ضروری و در این راه همکاری با هر نوع حکومتی جایز است. انجمن حجتیه در اساسنامه‌اش خود را غیرسیاسی معرفی کرد و اعضای خویش را از فعالیت سیاسی باز می‌داشت. هر چند منع فعالیت سیاسی به معنای بازداشتن از پذیرش سمتهای سیاسی در حکومت نبود و همکاری با حکومت در راستای مبارزه با بهائیت را روا و نیک قلمداد می‌کرد.<sup>۱۲</sup>

در دهه ۵۰ به دنبال شکل‌گیری و بسط گفتمان گفتمان اسلام سیاسی در ایران که الگویی دینی برای اداره دولت و سامان دادن به جامعه را جستجو می‌کرد، موعودگرایی غیرسیاسی به تدریج دچار چالش و بحران شد. این بحران به ویژه از هنگامی آغاز شد که آیت‌الله خمینی تقیه در برابر رژیم پهلوی را حرام و مبارزه با آن را واجب اعلام کرد. از دیدگاه وی مبارزه با استبداد و استعمار و کوشش برای تأسیس نظامی اسلامی اصالت داشت و در برابر چنین اهدافی مبارزه با آیین



بهبایت رنگ میباخت و در درجه دوم قرار می‌گرفت. از این رو وی انجمن حجتیه را که در اوج مبارزات همچنان تکیه پیش می‌گرفت، یک جریان فریب خورده و افکار آنان را «غلط و انحرافی» معرفی کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی چالش و ستیز با این جریان بسیار جدی‌تر شد و در نهایت به دستور امام خمینی تعطیل و منحل اعلام شد.

انحلال انجمن حجتیه به معنای پایان ماجرای موعودگرایی نبود بلکه زمینه‌ساز ظهور گفتمان و جریانی جدید با عنوان «موعودگرایی سیاسی» شد. در واقع گفتمان موعودگرایی در پی بی‌قراری و بحرانی شدن حاصل از چالش با گفتمان رقیب به صورتبندی جدیدی دست یافت و در چارچوب آن توانست به حیات خود در شکل تازه ادامه دهد. موعودگرایی سیاسی بر پایه هم‌نهادسازی آموزه‌های موعودگرایانه و اسلام سیاسی پدید آمد و در طول سه دهه به تدریج موفق شد موقعیت خود را در بین جریان‌های سیاسی تثبیت کند. این جریان در زمان حیات امام خمینی کوشش برای رسمیت بخشیدن به خود را آغاز کرد. بر اساس گزارش برخی از نزدیکان رهبر انقلاب، سه نفر از چهره‌های برجسته این جریان در دیدار با ایشان خود را به عنوان مرتبطین با امام زمان معرفی کردند. امام خمینی از آنان خواست تا پاسخ سه سوال را از امام زمان جویا شوند و پس از ناکامی در پاسخ به پرسش‌ها آنان را شاید خواند و خطاب به آنان گفت: شاید‌ها، دست از این حرف‌هایتان بردارید و دنبال شیادی نروید.<sup>۱۴</sup>

پس از درگذشت آیت‌الله خمینی این جریان از کوشش بازنیاستاد و به تدریج توانست جایگاه خود را ارتقاء بخشد و به بهبود موقعیت سیاسی خود اقدام کند. به گمان نگارنده در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ گروهی از وابستگان به این جریان توانستند با استفاده از شکاف میان نیروهای اصلاح‌طلب و محافظه‌کار و نیز با بهره‌گیری از موقعیت خود و حمایت‌های پنهان برخی از عناصر قدرت پست ریاست جمهوری را از آن خود کنند. در جریان انتخابات اخیر نیز با وجود ائتلاف نسبی جریان محافظه‌کار و اصلاح‌طلب به علت بهره‌مندی از حمایت آشکار عناصر قدرت بار دیگر توانستند از انتقال قدرت به جریان‌های رقیب جلوگیری و به حضور خود در نهاد ریاست جمهوری ادامه دهند. دلایل و مستندات آنی که برای تقویت این گمانه وجود دارد بسیارند و در ادامه کوشش خواهد شد تا پس از بررسی مولفه‌های اعتقادی و ویژگی‌های رفتاری این جریان برخی از آنها بیان شوند

## ۳. اصول و ویژگی‌ها

چنانکه اشاره شد موعودگرایی سیاسی تلفیقی از آموزه‌های موعودگرایانه و اسلام سیاسی است و از یک سو ایده آخرالزمان و ظهور منجی موعود و از سوی دیگر اندیشه تأسیس حکومت دینی و اداره جامعه بر اساس دین را به عنوان مقدمه ظهور طرح می‌کند. از این رو این جریان دارای اصول و ویژگی‌های مشترکی با گونه غیر سیاسی آن و همچنین با دیگر گرایش‌های اسلام سیاسی می‌باشد. با وجود این نمی‌توان تفاوت‌هایی که آن را از گونه‌های بدیل خود جدا می‌سازد و در پرتو آنها با دیگر رقیبان مرزبندی می‌کند را نادیده گرفت. افزون بر این موعودگرایی سیاسی به شکل جدی و امدار بدیل‌های غربی خود چه در سنت مسیحی و یهودی و چه در سنت مارکسیستی و فاشیستی است. وام‌داری این جریان به الگوهای غربی در قیاس با سنت شیعی اگر بیشتر نباشد کمتر نیست و بسیاری از مفاهیم و نشانه‌های خود از جمله یهودی‌ستیزی را از آنها گرفته برداری کرده است. بنابراین موعودگرایی سیاسی در مجموع اصول و ویژگی‌هایی را بازنمایی می‌کند که آمیزه‌ای از عناصر برگزیده‌ای از سنت شیعی و اسلام سیاسی و نیز عناصری از ایدئولوژی‌های توتالیتر غربی مانند کمونیسم و فاشیسم است.

نخستین اصل حاکم بر این جریان اعتقاد به آخرالزمان و باور به این است که تاریخ در حال نزدیک شدن به پایان خود است و امام دوازدهم، منجی و موعود، به زودی ظهور خواهد کرد و جهان را از عدل و قسط خواهد آکند. این اصل برای موعودگرایان سیاسی مقاومت در برابر نظام بین‌الملل و نظم جهانی را در پی دارد زیرا آنان اخبار مربوط به آخرالزمان را از دیدگاه تجویزی و توصیه‌ای تفسیر و تحلیل می‌کنند. موعودگرایان غیر سیاسی با وجود اشتراک در این اصل، به ایستادگی در برابر نظام بین‌الملل نمی‌اندیشند و اخبار مربوط به آخرالزمان را با دید توصیفی تفسیر می‌کنند.

دومین اصل این جریان تأکید بر اسلام آیینی در برابر اسلام فقهاتی و اخلاقی است. این جریان چندان پروای فقه و احکام شرعی و اصول اخلاقی دین را ندارد و بیشتر برجسته‌های عاطفی و احساسی همچون مراسم‌های مربوط به ولادت و درگذشت امامان مانند عاشورا و نیمه شعبان تأکید می‌کند. مراسم

زیارت عاشورا و یا دعای ندبه برای پیروان این جریان اهمیتی بسیار دارد. روش آن در تفسیر و تبلیغ دین بهره بردن از نوعی هرمنوتیک عامیانه و عوام پسندانه است و بر روی آموزه‌هایی تأکید می‌کند که قدرت تحریک احساسات عوام را داشته باشد. از این رو توسعه مداحی‌گری و توجه به مراکزی همچون مسجد جمکران در برنامه‌های فرهنگی آن از اولویت برخوردار است.

موعودگرایی سیاسی به دلیل تأکید بر اسلام عامه‌پسند ارزش چندانی برای مطالعه روش‌مند اسلام و علوم اسلامی مرسوم در حوزه‌های علمیه قایل نیست. این نگرش فاصله این جریان را با روحانیت و مرجعیت معنادار می‌کند، زیرا از دیدگاه روحانیونی که به علوم مرسوم حوزوی پایبندند و در چارچوب نظام حوزه آموزش دیده‌اند آخرالزمان‌گرایی نشانه گسسته خردی و بی‌عقلی قلمداد می‌شود. از این رو موعودگرایی به ویژه وجه سیاسی آن چندان به روحانیت روی خوش نشان نمی‌دهد و نهاد روحانیت را به علت عدم همراهی با ادعاهایش فاسد و آن را نیز از علایم آخرالزمان قلمداد می‌کند. سومین اصل توجه به علوم غریبه و پیش‌گویانه و پیش‌بینی است. موعودگرایی سیاسی به فرد مقدس و ذکر و استخاره و علوم پیش‌گویانه حتی اگر از سنخ جادو و سحر باشد اهمیت بسیار می‌دهد. توجه به این امور ریشه در نگرش منفی این جریان به علوم و دانش‌های جدید دارد. بر این اساس وفاداران به این جریان دانش‌های مدرن را بی‌بنیاد و مدارک دانشگاهی را کاغذ پاره قلمداد می‌کنند. البته با دیدی ابزارگرایانه و برای اقناع توده خود را بهره‌مند از چنین مدارکی معرفی می‌نمایند. به هر حال جایگزین دانش‌های جدید برای آنان همان علوم غریبه و پیش‌گویانه است حتی اگر منبع آن مرتاض‌های هندی باشند. این نوع نگرش همچنین به گسترش خرافات و موهومات در نزد طرفداران این جریان دامن زده است.

چهارمین اصل این جریان اعتقاد به اعمال تسریع بخش برای ظهور است. موعودگرایی سیاسی خود را حامل پیامی از سوی امام غایب شیعه حضرت مهدی (عج) و موظف به بلوا و برهم ریختن نظم جهان برای نزدیکی ظهور می‌داند. این جریان برخلاف‌گونه غیر سیاسی‌اش تفسیری حماسی از انتظار ارائه می‌کند و به ضرورت اقدام انسانی برای نزدیک کردن ظهور نظر می‌دهد. این برداشت به این جریان حالتی انقلابی می‌دهد و شعارهای آن را بسیار

رادیکال می‌کند. این شعارها همچون نابودی اسرائیل و نفی هولوکاست که بیشتر سستیز با نظم حاکم بر جهان را هدف قرار می‌دهد و جنبه آشوب‌گرایانه دارد در وهله نخست شاید برخی را به طمع خام اینکه همان شعارهای انقلاب اسلامی و امام خمینی است با خود همراه سازد. ولی با نگاه دقیق می‌توان دریافت که این شعارها بر اساس مبنای کاملاً متفاوت از دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی طرح شده؛ مبنایی که از نظرگاه وی شیادی قلمداد شده است. این تفاوت هنگامی آشکار می‌شود که به همانندی این شعارها با الگوهای فاشیستی موعودگرایی همچون آلمان هیتلری توجه شود.

پایگاه این جریان بیشتر طبقات پایین و محروم جامعه‌اند و در میان طبقه متوسط و بالای جامعه طرفداری ندارد. این ویژگی یکی از تفاوت‌های مهم آن با گونه غیرسیاسی‌اش می‌باشد. انجمن حجتیه به عنوان نماینده جریان غیرسیاسی طرفداران زیادی در بین طبقات متوسط و بالای جامعه داشت و اساساً به توسعه پایگاه خود در طبقات محروم نمی‌اندیشید. برخی از پژوهشگران که علل پیدایش جنبش موعودگرایانه را مورد بررسی قرار داده‌اند عامل محرومیت نسبی را در بین دیگر عوامل برجسته کرده‌اند. به اعتقاد آنان محرومیت‌های نسبی در پوشش محرومیت‌های اقتصادی، اجتماعی، ارگانسمی<sup>۱۵</sup>، اخلاقی و در نهایت روحی و معنوی سبب می‌شوند تا افراد برای جبران محرومیت‌های خود به آموزه‌های موعودگرایانه روی آورند.

موعودگرایی سیاسی برای طرح و بسط ایده‌های خود افزون بر آموزه مهدویت از مفاهیم و نشانه‌هایی استفاده می‌کند که بیشتر از نسخه‌های غربی آن گرفته برداری شده است. نفی هولوکاست، متهم کردن مخالفان به شیطان پرستی و برگزاری نمایشگاه‌هایی تحت همین عنوان، برجسته کردن ماجرای مسیح و رجعت وی در قالب فیلم و نمایش از این موارد می‌باشد. موسسه آینده روشن که در اوایل دهه هشتاد با استفاده از کمک‌های شهرداری تهران تأسیس و از دولت نهم کمک‌های فراوانی دریافتن کرد، در پشتیبانی فکری از این جریان کوشش فراوانی کرده است

جریان موعودگرایی سیاسی همچون دیگر جریان‌های ایدئولوژیک بر اساس اصول اعتقادی مشخصی استوار شده و ویژگی‌های روشنی دارد. جریان‌های ایدئولوژیک تا پیش از استقرار در جستجوی آرمانشهر هستند ولی پس از دستیابی به قدرت به تدریج به جای ارزش‌ها به حفظ موقعیت خود می‌اندیشند. جریان موعودگرایی سیاسی نه تنها از این قاعده مستثنا نیست بلکه از آغاز با هدف دستیابی به قدرت سیاسی شکل گرفت، از این رو همواره نگاهی ابزارگرایانه به آموزه‌ها، شعارها و نشانه‌ها داشته است. شاید برخی با مشاهده برخی نابسامانی‌های رفتاری از چهره‌های منتسب به این جریان، ارزیابی متفاوتی ارایه کنند. به نظر آنان چنین رفتارهایی بیش از آن که نشانگر اعتقاد به موعودگرایی سیاسی باشند حاکی از بی‌اعتقادی به هر چیزند. از دیدگاه این نوشتار نابسامانی رفتار این افراد با وجود یک ایدئولوژی جهت دهنده ناسازگار نیست بلکه برآمده از انگیزه قدرت‌طلبی است که آفت هر نوع تفکر ایدئولوژیک می‌باشد. نوشتار حاضر صرفاً با هدف پرتوافکنی در مورد برخی از زوایای این جریان نگاشته شد و جای مباحث زیادی در این باره همچنان خالی است.<sup>۱۵</sup>

پی نوشت‌ها:

[1]. messianism

[2]. Apocalypticism

[3]. Apocalypse

[4]. Said Amir Arjomand, Islamic Apocalypticism in the Classic period, in the Encyclopedia of Apocalypticism, Ed by Bernard McGinn, New York, Continuum, ۲۰۰۰, Vol ۲, pp ۲۳۹-۲۴۸

[۵]. بنگرید: باتریشیا کرونه و مایکل کوک، الهاجرینون، ترجمه نبیل فیاض، بی‌نا، ۱۹۹۹، ص ۴۹ و نیز محمد عابد الجابری، العقل السياسي العربي، الطبعة الثانية، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربية، ۱۹۹۲، ص ۲۸۷

[۶]. محمد بن نعمان مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۴۰

[7]. Arjomand, ibid, p ۲۴۹

[8]. ibid. p. ۲۵.

[9]. disorientation

[10]. apolitical messianism

[11]. political messianism

[۱۲]. این برداشت انجمن حجتیه به نوعی با برداشت بهائیت همسویی دارد زیرا بهائیت نیز خود را آیینی غیر سیاسی معرفی میکند ولی همکاری با هر حکومتی را در راه ترویج این آیین جایز و نیک می‌داند.

[۱۳]. آخرین سخنان محمد توسلی از اعضای بیت امام خمینی در مجمع تشخیص مصلحت

نظام، <http://www.noandish.com/com.php?id=۱۴۱۲۸> تاریخ ۲۸ بهمن ۸۶

[۱۴]. یعنی محرومیت‌هایی فیزیکی و بدنی که سبب بدقیافگی فرد می‌شود.

[۱۵]. در این راستا می‌توان از پژوهش‌های ارزشمندی که تا کنون انجام شده است بهره برد. به عنوان نمونه دانشنامه سه جلدی آخرالزمان گرایمی ویراسته برنارد مک‌گین مقالات گوناگونی را در این زمینه گرد آورده و منبعی سرشار برای پژوهش در این باره است که متأسفانه هنوز به فارسی برگردانده نشده است.

<http://moballeq.ir/index.php/howzehnews/2113-2015-06-27-22-26-12.html>

dinonline.com

۴. اعلام زرکلی ج ۴، ص ۱۴۳.

۵. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷. برای اطلاع از تاریخ و جغرافیای نجد نیز به همین کتاب، ج ۵، ص ۲۶۱ و تاریخ نجد نوشته امین ریحانی و سایر کتابهایی که در منابع این مقاله صورت داده شده مراجعه شود.

۶. این شهرها در منطقه نفت خیز عربستان واقع است و مرکز فعالیت شرکت «آرامکو» می‌باشد.

۷. برای تفصیل قرارداد ۱۹۰۷ رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود، ج ۷، ص ۲۰۳۳ به بعد، تهران، ۱۳۳۲ ه. ش.

۸. نامه‌های خانم گروتروود بل، ج ۲.

Lady bell. The letters of gerryude bell. ۱۹۲۷ London. ۲۷ Vols. IIP ۶۲۱.

۹. سعود (به ضم اول) در لغت مصدر است به معنی میمنت و مبارکی و نام جدّ خاندان سعودی است.

۱۰. صقرالجزیره، که نام کتاب احمد عبدالغفور عطار است.

۱۱. برای اطلاع از عقاید وهابیه رجوع شود به: ابجد العلوم، ص ۸۷۱؛ ابن بشر، ص ۱۷ و ۸۹؛ تاریخ نجد الحدیث ۲۱: الفکر السامی، ج ۴، ص ۱۹۶؛ الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۷؛ عبدالوهاب ۱۰...

۱۲. سلفیه یا اصحاب سلف صالح فرقه‌ای از مسلمانانند که فقط به سنت و سیره بزرگان صدر اسلام عمل می‌کنند و از تجدد و تغییر و تبدیل سنت رسول الله. ص. و صحابه اجتناب می‌ورزند. معروفترین علمای این فرقه ابن تیمیه (شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱. ۷۲۸ ه. ق.) است که شیخ محمد بن عبدالوهاب از او پیروی کرده است.

۱۳. محمد بن سعود بن محمد بن مرخان (فرحان). ف. ۱۱۷۹ ه. ق. . نخستین امیر معروف سعودی. صقرالجزیره، ج ۱، ص ۵۲؛ قلب جزیره العرب ۳۲۷...

## نگاهی به تاریخ بقیع الغرقد

### چه کسی دستور تخریب بقیع را صادر کرد؟

بقیع تنها یک گورستان نیست، بلکه گنجینه تاریخ اسلام است. قبور چهار امام معصوم شیعیان و نیز قبور همسران، دختران، برخی فرزندان، اصحاب، تابعین و بستگان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و نزدیک به ده هزار نفر از شخصیت‌های نامدار تاریخ اسلام در آنجا واقع است. پیشینه این قبرستان به دوران قبل از اسلام می‌رسد، لیکن در اسناد به روشنی مشخص نیست که قدمت آن به چه تاریخی مربوط است و از چه زمان مردمان مدینه جنازه درگذشتگان خود را در این گورستان به خاک می‌سپرده‌اند.

منابع تاریخی گواهی می‌دهد که پیش از هجرت، مردم مدینه اجساد مردگان خود را در دو گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» و گاهی نیز در منازل خود دفن می‌کردند. (تاریخ حرم ائمه بقیع، ۶۱) لیکن با هجرت مسلمانان به مدینه، بقیع تنها قبرستان مسلمانان گردید و به مرور زمان و با دفن

اجساد تعداد زیادی از صحابه و تابعین و نیز همسران و دختران و فرزندان و اهلبیت رسول الله (صلی الله علیه وآله) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. (مدینه شناسی، ۳۲۱/۱) و گورستانهای پیشین، رفته رفته به حالت متروکه در آمد و از میان رفت.

در بقیع اولین کسی که از انصار دفن شده است «اسعد بن زراره» و از مهاجرین «عثمان بن مظعون» بوده است. پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن حضرت به صحابه فرمودند ابراهیم را به سلف صالح ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارید. پس از دفن شدن ابراهیم در بقیع، مردم مدینه علاقه‌مند شدند بیکر اقوام و عشیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشه‌های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند. در روایت آمده است که: رسول الله (صلی الله علیه و آله) به دستور خداوند، کنار این قبرستان حضور می‌یافت و به مدفونین آن سلام می‌کرد و برای آنان از خداوند آمرزش می‌طلبید (اصول کافی، ۵۵۹/۴)

بقیع را از آن رو «بقیع الغرقد» نامیده اند که نوعی درخت خاردار در آنجا می‌روییده و نامش «غرقد» بوده است. سپس آن درخت از میان رفت اما نامش ماندگار شد. (لسان العرب، ۱/۶۲۲) بقیع تا یکصدسال پیش، دیوار و حصار نداشت، اما اکنون با دیواری بلند محصور گشته و از گذشته تاکنون مسلمانان از هر فرقه و مذهبی، پس از زیارت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به اینجا آمده، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر آرمیدگان در این گورستان را زیارت می‌کنند. قبر امامان معصوم (علیهم السلام) و تعداد دیگری از دفن شدگان در بقیع نیز دارای قبه و سایبان بوده، که در حمله وهابیان تخریب گردید و اکنون این قبرستان به صورت فضای باز و ساده‌ای درآمده و تنها برخی از قبور از دیواره‌های کوتاهی برخوردار است.

### ساخت حرم و بارگاه برای مدفن ائمه اطهار (ع)

ساخت حرم و بارگاه در بقیع در چند مرحله صورت گرفت. پس از زمان بنی‌امیه که شیعیان در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند و حتی جرأت اطهار عقیده خود را نداشتند عباسی‌ها به روی کار آمدند و در این زمان بود که شیعیان



به آزادی‌هایی دست یافتند، تا جایی که سفاح به حقانیت امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) اعتراف کرد و اقدام به بازگرداندن فدک به بنی‌الحسن نمود. طبیعی است در چنین شرایط و با برداشته شدن همه موانع، شیعیان خاندان عصمت و به ویژه سادات بنی‌الحسن در تعمیر و توسعه مدفن ائمه بقیع و تبدیل خانه عقیل به حرم به عنوان یک وظیفه دینی و نماد مذهبی اهتمام ورزند. همچنین انتساب عباسی‌ها به عباس؛ عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهمترین انگیزه برای شیعیان آن دوره بود که به تعمیر و توسعه بارگاه جد خود اقدام کنند. بر اساس مدارک تاریخی پیکر مطهر امام صادق (علیه‌السلام) در سال ۱۴۸ هـ. ق و پس از دوران خلافت سفاح و منصور در سال‌های ۱۳۶ تا ۱۵۷ هـ. ق در داخل حرم و پس از تبدیل شدن خانه عقیل به مسجد و زیارتگاه عمومی در کنار قبور ائمه سه‌گانه دفن شده است.

متأسفانه در مورد تغییر و تحولی که پس از این تاریخ تا قرن پنجم در این حرم شریف به وجود آمده است، اطلاع دقیق و مستند تاریخی در دست نیست ولی با توجه به بحث‌های گذشته به یقین این حرم در طول این سه قرن نیز مورد توجه عباسیان و شیعیان بوده و در هر فرصت ممکن به تعمیر و تجدید بنای آن اهتمام ورزیده‌اند.

اما مرحله بعدی تجدید بنای حرم از قرن پنجم آغاز شده که خوشبختانه اسناد و مدارک تاریخی زیادی در این زمینه وجود دارد. طبق مدارک مسلم تاریخی، گنبد و بارگاه حرم ائمه بقیع که از نظر استحکام و ارتفاع، ظرافت و زیبایی بر همه قبه‌های موجود در بقیع تفوق داشته و به مدت هشتصد سال سر بر آسمان می‌سوده و نظر مورخان و جهانگردان را به خود جلب می‌کرد، به دستور «مجدالملك ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی»، وزیر برکیارق از سلاطین سلجوقی در بین سال‌های ۴۸۶ الی ۴۹۸ هـ. ق ساخته شده است.

در این زمینه مورخ معروف ابن اثیر در حوادث سال ۴۹۵ هـ. ق می‌گوید: «در این سال امیر مدینه؛ منظور بن عماره حسینی دنیا را وداع گفت و او معماری را که از اهالی قم بود و از سوی مجدالملك براوستانی برای ساختن قبه حسن بن علی و عباس عموی پیامبر در مدینه به سر می‌برد، به قتل رسانید.»

همچنین عبدالجلیل قزوینی زنده (در سال ۵۵۶ ق) در کتاب النقض می‌گوید: «قبه حسن بن علی که عباس بن عبدالمطلب پدر خلفا آنجا مدفون است مجدالملک فرموده است». شاید بهترین راه برای به دست آوردن کیفیت این بنای شریف و مشخصات آن مراجعه به ثبت مشاهدات و خاطرات مورخان و جهانگردان باشد. مشخصات «قبه‌ای بزرگ و سر به فلک کشیده و بسیار مستحکم» مشترک در بین مشاهدات مورخان می‌باشد؛ جهانگردانی همچون ابن جبیر ابن نجار در قرن هفتم، خالد بن عیسی البلوی المغربی و ابن بطوطه (جهانگرد معروف) در قرن هشتم.

اولین تعمیر در حرم ائمه بقیع در سال ۵۱۹ ه.ق و پس از گذشت بیست و چهار سال از ایجاد ساختمان آن می‌باشد که به دستور مسترشد بالله، خلیفه عباسی انجام گرفته است. دومین تعمیر در حرم بقیع بین سال‌های ۶۲۳ و ۶۴۰ ه.ق به وسیله یکی دیگر از خلفای عباسی به نام مستنصر بالله انجام گرفته است. تعمیر سوم حرم شریف متعلق به اوایل قرن سیزدهم هجری است که به دستور سلطان محمود عثمانی انجام گرفته است. فرهاد میرزا که در سال ۱۲۹۲ ه.ق به حج مشرف شده است، می‌نویسد: «تعمیر بقعه مبارکه در بقیع از سلطان محمودخان در سنه ۱۲۳۴ هجری به دست محمدعلی پاشای مصری و به امر سلطان واقع شده است.»

ویژگی‌ها و خصوصیت‌های معماری حرم شریف: آنکه حرم بقیع هشت ضلعی بوده است. برای نمونه میرزا محمدحسین فراهانی که در سال ۱۳۰۲ ه.ق این حرم شریف را زیارت کرده است، می‌گوید: «چهار نفر از ائمه اثنی عشر. صلوات الله علیهم اجمعین. است که در بقعه بزرگی که به صورت هشت ضلعی ساخته شده است واقع‌اند و اندرون و گنبد آن سفیدکاری است.»

حرم بقیع دارای دو در بوده است. ابن نجار مدینه‌شناس معروف متوفای ۶۴۷ ه.ق می‌گوید: «بقیع دارای دو در بوده است که یکی از آنها همیشه و در تمام ساعات روز به روی زائرین باز بوده است.» بارگاه بقیع محرابی هم داشته است. حرم بقیع خادمانی نیز داشته است. این خدام شامل کفش‌دار و زیارتنامه‌خوان بود. امین‌الدوله در سفرنامه خود می‌نویسد: «یکشنبه یازدهم محرم ۱۳۱۶ ه.ق هوای بقیع و زیارت ائمه هدی کردم. آنجا جز حاج صادق یزدی و یک ضعیفه کفش‌دار و یک سقا کسی نبود. کلیددار، متولی و

زیارتنامه خوان هنوز نیامده بودند.» همچنین در برخی سفرنامه‌ها برای حرم تزئیناتی ذکر شده و اینکه این حرم صحن نداشته است.

آنچه از تاریخ به دست می‌آید این است که قبور ائمه بقیع و جناب عباس از قدیم‌الایام و بلکه پیش‌تر از قرن هفتم تا زمان تخریب دارای ضریح‌های متعددی بوده‌اند که به مناسبت نزدیکی و اتصال قبور ائمه (علیهم‌السلام) همه آنها در داخل یک ضریح و قبر عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علت فاصله آن با این قبور دارای ضریح مستقل بوده است. همه مورخان از ظرافت و زیبایی این ضریح‌ها تعریف و تمجید کرده‌اند.

در تاریخ برای اولین بار که از صندوق قبور ائمه بقیع سخن به میان آمده به وسیله جهانگرد معروف ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ ه. ق) می‌باشد. او می‌گوید: «قبرشان بزرگ و از سطح زمین بلندتر و دارای ضریحی از چوب می‌باشد که بدیع‌ترین و زیباترین نمونه از نظر فن و هنر است و نقوشی برجسته از جنس مس بر روی آن ترسیم و میخ‌کوبی‌هایی به جالب‌ترین شکل در آن تعبیه شده که نمای آن را هرچه زیباتر و جالب‌تر نموده است» و عده‌ای مورخ دیگر که شبیه به این تعبیر را به کار برده‌اند.

این ضریح‌ها به دستور مجدالملک ساخته شده است، می‌توان گفت اولین ضریح بقیع نیز به دستور مجدالملک ساخته شده است. همچنین دو ضریح دیگر نیز برای بقیع ساخته و نصب شده است که سومین آنها تا زمان تخریب این حرم پا برجا بوده است. مرحوم سید محسن می‌گوید: «در اصفهان ضریح دیگری از فولاد به صورتی ظریف و زیبا ساخته شد که در قسمت بالای آن اسماء حسنی با آب طلا و خط زیبا ترسیم شده بود که با سختی فراوانی به جده منتقل و به خاطر ممانعت سران مدینه سه سال متوقف و با پرداخت مبالغ کلانی به مخالفان، در حرم نصب گردید.»

### وهابیت

بیش از سیصد سال است که جامعه بزرگ اسلامی از پدیده‌ای به نام وهابیت رنج می‌برد که پیامدهای جبران ناپذیر و زیان بار این گروه سالهاست که جهان اسلام را مورد تهدید قرار داده است.

اندیشه‌های مخرب و بدعت‌گذار وهابی براساس اعتقادات موجود در

فقه حنبلی در قرن چهارم پایه گذاری شد که با حلول تعاریف سلفی در قرن هشتم احیا گردید و در قرن دوازدهم سازمان یافت و در قرن چهاردهم هجری این مکتب به عنوان کالای سیاسی از نقطه‌ای به نقطه دیگر صادر می گردید. تاریخچه و جریان شناسی این گروه نشان از توطئه‌هایی دارد که دولت‌های استعمارگر علیه مسلمین طراحی کرده‌اند تا با ایجاد انشقاق و تفرقه بین امت اسلامی و تزریق ادبیات زور و بدون پشتوانه عقلی در اعتقادات اسلامی، راه را برای حاکمیت خویش بر جهان اسلام باز نموده و تئوری تفرقه بیانداز و حکومت کن را در جهان اسلام عملی کنند.

محققان تاریخ وهابیت ثابت کرده‌اند که این فرقه در اصل به دستور مستقیم وزارت بریتانیا ایجاد شد. به عنوان مثال کتابهایی چون "پایه های استعمار" از خیری حماد و "تاریخ نجد" از سنت جان ویلیبی یا و "خاطرات حاییم وایزمن" اولین نخست وزیر رژیم صهیونیستی و نیز "خاطرات مستر همفر" و ... پرده از این راز برداشته و نقش جاسوسان وزارت مستعمرات انگلیس را در شکل گیری و تثبیت این فرقه، حکایت می‌کند.

همفر در خاطرات خویش آشنایی خود را با محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیت اینگونه بیان می‌کند: «این جوان مغرور (محمد بن عبدالوهاب) در فهم قرآن و سنت از درک خودش پیروی می‌کرد، و آراء و نظریات بزرگان مذاهب را طرد می‌کرد. نه تنها بزرگان زمانش و بزرگان مذاهب اربعه بلکه حتی درباره ابی بکر و عمر نیز. در صورتیکه از کتاب و سنت چیزی خلاف نظریات آنان می‌یافت. آراء آنان را هم به دیوار می‌زد. من گمشده خودم را در محمد بن عبدالوهاب یافته بودم، زیرا آزادگی و غرور و منش و تنفری که از علمای عصر خود داشت و استقلال نظرش که حتی به خلفای چهارگانه نیز اهمیتی نمی‌داد، و تنها به فهم خودش در قرآن و سنت اتکاء می‌کرد... سخت نسبت به ابوحنیفه می‌تاخت، و درباره خودش می‌گفت: من از ابوحنیفه خیلی بیشتر می‌فهمم و مدعی بودم که: نصف کتاب بخاری باطل است.» (دستهای ناپیدا، ۳۲)

همفر می‌گوید زمانی که در لندن بودم، دبیر کل گفت: وزارت مستعمرات نقشه دقیقی برای شیخ عبدالوهاب تهیه نموده است که آن را باید اجرا کند، و این نقشه عبارتست از:

۱. تکفیر تمام مسلمانان و مباح بودن قتل آنان، و غارت کردن اموالشان،

و هتك آبروی آنان، و فروختن آنان در بازار برده فروشان، و جواز برده ساختن مردانشان و کنیز گرفتن زنانشان.

۲. نابود ساختن کعبه به نام اینکه جزء آثار بت پرستی است. اگر بتواند. و مانع شدن مردم از حج، و تحریک عشایر و قبایل به غارت قافله‌های حجاج و کشتن آنان.

۳. کوشش به منظور ایجاد روح نافرمانی نسبت به خلیفه عثمانی و تحریک مردم برای جنگیدن با او و تجهیز لشکرهایی برای این منظور، و نیز لازم است با شریف‌های حجاز با تمام وسائل ممکنه مبارزه شود، و از نفوذ آنان کاسته گردد.

۴. ویران ساختن قبه‌ها و ضریحها و اماکن مقدسه مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر بلاد اسلامی که برایش امکان داشته باشد، به نام اینکه اینها بت پرستی و شرک و نوعی اهانت به شخصیت پیامبر و خلفای او و رجال اسلام است.

۵. ایجاد هرج و مرج و آشوب در بلاد به هر اندازه که بتواند. انتشار قرآنی دست کاری شده، که احادیثی که ناظر به تحریف قرآن است در آن عملی شده باشد. (دستهای آلوده، ۹۲)

از اینرو همفرپس از بازگشت از انگلستان به سوی بصره روانه شد و پس از آن در جستجوی محمدابن عبدالوهاب عازم نجد گردید. وی با هماهنگی وزارت مستعمرات بریتانیا دور جدیدی از رایزنی‌های خویش را برای قیام علیه حکومت عثمانی شروع کرد و در نهایت با همکاری محمدابن سعود حاکم درعیه و محمدابن عبد الوهاب مکتب وهابیت را به عنوان یک مکتب ابداعی به جوامع اسلامی تحمیل نمودند.

### تخریب بقیع

اعتقاد وهابیان درباره عموم مسلمانان این است که مسلمین پس از ایمان به کفر برگشته‌اند و پس از توحید به شرک گراییده‌اند. زیرا آنان در دین بدعت گذاشته‌اند و به جهت زیارت و تبرک جستن به انبیاء و صالحین به کفر و شرک روی آورده‌اند، لذا جنگ با آنان واجب و ریختن خون آنان و تصرف اموالشان بر مسلمانان (وهابیان) حلال است.

پس از تسلط سعودیان بر حجاز، با توجه به پیوند فکری و مذهبی آنان با محمدبن عبدالوهاب، در هر شهر و منطقه ای که وارد می‌شدند، آثار و ابنیه ساخته شده بر روی قبور بزرگان صدر اسلام را خراب و ویران می‌کردند. وهابیان، بار نخست در سال ۱۲۲۱ هـ.ق بخشی از بناهای قبرستان بقیع را ویران نموده و سپس با تکمیل سلطه خود بر حجاز در شوال سال ۱۳۴۴ هـ.ق کلیه این بناها و گنبدها و آثار را ویران و اموال و اشیای گرانبه‌قیمت موجود در این اماکن را به تاراج بردند و نه تنها در مدینه، بلکه در هر جا گنبد و بارگاه و زیارتگاهی بود، به ویرانی آن اقدام کردند.

مرحوم سید محسن امین، ابعاد ویرانی‌های وهابیان در حجاز را اینگونه وصف میکند: «وقتی وهابیان وارد طائف شدند، گنبد مدفن ابن عباس را خراب کردند، چنانکه یکبار دیگر این کار را کرده بودند. آنان هنگامی که وارد مکه شدند، گنبدهای قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه ام‌المؤمنین (علیها السلام) را ویران نمودند و زادگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) را با خاک یکسان کردند و آنگاه که وارد جده شدند، گنبد و قبر حوا را خراب کردند و به طور کلی، تمام مقابر و مزارات را در مکه، جده، طائف و نواحی آنها ویران نمودند و زمانی هم که مدینه منوره را محاصره کردند، به ویران کردن مسجد و مزار حمزه پرداختند. پس از تسلط وهابیان بر مدینه منوره، قاضی القضاة وهابیان، شیخ عبدالله بن بلیهد، در رمضان ۱۳۴۴ هـ.ق. از مکه به جانب مدینه حرکت کرد و اعلامیه ای صادر نمود و ضمن آن، جواز ویران کردن گنبدها و زیارتگاه‌ها را از مردم سؤال کرده بود. بسیاری از مردم از ترس به آن پاسخ نداده و برخی نیز لزوم ویران کردن را خواستار شده بودند. (مدینه شناسی، ۳۳۳/۱)

البته هدف او از این اعلامیه و سؤال، نظرخواهی واقعی نبود، بلکه می‌خواست در میان مردم آمادگی ایجاد کند، چون وهابیان در هیچ یک از اعمال خود و در ویران کردن گنبدها و ضریح‌ها، حتی گنبد مرقد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) منتظر نظر مردم نبودند و این اعمال، پایه مذهب آنان است. شاهد سخن آنکه، آنان پس از نشر این اعلامیه و سؤال و جواب، همه گنبدها و زیارتگاه‌ها را در مدینه و اطراف آن ویران کردند و حتی گنبد مضاجع ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را در بقیع، که قبر عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه

وآله) نیز در کنار آنها بود، خراب نمودند و دیوارها و صندوق ها و ضریح‌هایی که روی قبرهای شریف قرار داشت، همه را از بین بردند، آنها در این زیارتگاه‌ها، جز تلی سنگ و خاک، به عنوان علامت باقی نگذاشتند.

از جمله تخریب‌ها، از میان بردن گنبد مرقد عبدالله و آمنه، پدر و مادر حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و نیز مزار همسران آن بزرگوار و قبر عثمان بن عفان و قبر اسماعیل بن جعفر الصادق(علیه السلام) و قبر مالک، امام دارالهجره و غیر آن بود که بیان همه آنها به طول می‌انجامد و به طور خلاصه، تمام مزارات مدینه و اطراف آن و منبع را خراب کردند و پیش از آن، قبر حمزه عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قبور بقیه شهدای احد را از بین برده بودند و از آنها جز مشتی خاک برجای نمانده بود و کسی که بخواهد قبر حمزه را زیارت کند، در صحرا جز تپه ای از خاک نمی‌بیند.

وهابیان از ترس نتیجه کارشان، از خراب کردن گنبد و بارگاه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و کندن ضریح آن بزرگوار خودداری کردند و گرنه آنان هیچ قبر و ضریحی را استثنای نکرده‌اند، بلکه قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آن جهت که بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از دیدگاه آنها و از نظر دلایل و هابیان، اولی به خرابی است و اگر از این نظر خاطرشان جمع بود، حتماً قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نیز ویران می‌کردند! بلکه پیش از مزارهای دیگر، به تخریب آن اقدام میکردند. در کتاب تاریخ حرم ائمه بقیع اینچنین نقل شده: این اقدام دقیقاً در هشتم شوال ۱۳۴۴ هـ. ق. انجام گرفت و به کارگرانی که این عمل ننگین را انجام دادند مبلغ هزار ریال مجیدی دست مزد پرداخت گردید.

# ویژگی‌های مکتب قم و روش فقهی آیت‌الله بروجردی

علی اشرف فتحی

مختصات قم میانه

از نگاه دکتر مهدی حائری یزدی سیاست آیت‌الله بروجردی یک سیاست پراگماتیستی و مصلحت‌گرایانه ارزیابی می‌شد و حتی شاید بتوان رد پای این روحیه عملگرایانه را در نگاه محتاط و عرفی آقای بروجردی در فقه و مرجعیت نیز مشاهده کرد.

اگر دوره ۱۶ ساله مرجعیت شیخ عبدالکریم حائری یزدی را دوره نخستین قم معاصر بدانیم و دوره نهضت امام خمینی و عصر جمهوری اسلامی را دوره «قم سیاسی» تلقی کنیم، دوران ۱۶ ساله مرجعیت آیت‌الله‌العظمی بروجردی را باید دوره «قم میانه» نامگذاری کنیم و ریشه بسیاری از تحولات علمی و اجتماعی دوره قم سیاسی در همین دوره میانی قم جستجو کنیم.

**مکتب بودن یا نبودن؟**

آیا فقه شیعه دارای مکاتب فکری متعدد است؟ این پرسشی است که در چند سال گذشته، موضوع بحث‌های علمی و حتی ژورنالیستی قرار گرفته است. سخن



گفتن از مکاتب فکری متعدد، علاوه بر آنکه ناشی از رقابت‌های علمی و تشکیلاتی درون روحانیت شیعه است، در چند دهه اخیر به برخی دلایل سیاسی نیز ارتباط یافته است. البته در اینکه حوزه دیرپای نجف دارای اسلوب و متدهای خاص پژوهشی و استدلالی است، نمی‌توان تردید کرد. ولی آیا می‌توان از وجود مکاتب دیگری با نام مکتب یا مدرسه قم و یا سامرا در برابر نجف سخن گفت؟

در صورت پذیرش وجود مکتبی به نام مکتب قم، آیا باید آغاز آن را از دوره متقدم قم (عصر محدثین قمی قرون اولیه) دانست و یا دوره نوین قم در یک قرن اخیر را نظر گرفت؟ در دوره نوین نیز آیا باید شیخ عبدالکریم حائری یزدی را پایه‌گذار مکتب قم دانست و یا آیت‌الله بروجردی را؟ همه اینها پرسش‌هایی است که در چند سال اخیر، گاه و بیگاه مطرح شده و بحث‌هایی را برانگیخته است. آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد؛ نوه مؤسس حوزه علمیه قم از مهم‌ترین مدافعان وجود مکتب مستقل حوزوی به نام «مکتب قم» بوده است.

وی سال گذشته در همایشی آمادگی خود را برای مناظره با مدافعان دیگر مکاتب حوزوی اعلام کرد. به گمان محقق داماد، اهتمام و توجه ویژه به قرآن کریم، فارسی‌نویسی و نقادی استاد از ویژگی‌های مهم مکتب شمرده می‌شود.<sup>۱</sup> دکتر محقق داماد همچنین در مقدمه‌ای که بر کتاب اصولی دایی‌اش آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی نوشته است، از مدرسه قم با عنوان «مدرسه اعتدال» نام برده و به چند ویژگی دیگر مکتب یا مدرسه قم اشاره می‌کند:

برخلاف آنچه که در سال‌های اخیر برخی کوشیده‌اند تا تفاوت قم و نجف را در نگاه‌های سیاسی آنها به مقوله حکومت دینی و ولایت فقیه تقلیل دهند، تفاوت میان این دو مدرسه حوزوی، شبیه تفاوت میان دو مکتب فلسفی یا دو دانشگاه صاحب‌سبک است و تقلیل آن به مسائل روزمره سیاسی، منجر به بدفهمی شده و خواهد شد.

«ساده‌نویسی مباحث اصولی و دوری از پیچیده‌نویسی و پیچیده‌گویی، دوری از دقت‌های عقلی و فلسفی محض در مباحث اصولی، بازگرداندن عرف و بنای عقلا به جایگاه اصلی خود به عنوان دو راه منطقی درک احکام شریعت، تعامل نوین با مباحث دشوار اصول فقه و طرح استدلال‌های نو»<sup>۲</sup>

### مؤسس مکتب قم کیست؟ حائری یا بروجردی؟

با این حال، محقق داماد در این مقدمه و نیز در دیگر گفتارها و گفتگوهای خود

از آیت‌الله حائری یزدی به عنوان پایه‌گذار مکتب قم نام می‌برد. این در حالی است که برخی دیگر از چهره‌های شاخص حوزه قم که در عداد مراجع معاصر بوده‌اند، آیت‌الله بروجردی را پایه‌گذار مکتب قم می‌دانند. حضرات آیات منتظری و شبیری زنجانی<sup>۳</sup> از این دسته‌اند. مرحوم آیت‌الله منتظری در خاطرات خود با اشاره به تغییراتی که آیت‌الله بروجردی در حوزه قم ایجاد کرد، به برخی مشخصه‌های مکتب فکری آیت‌الله بروجردی اشاره می‌کند؛ اهتمام به تراث فقهی و کتب قدما (رأی مشهور)، اهتمام به علم رجال، اعتنا به آرای اهل سنت و مقابله با «تورم علم اصول» از نکات برجسته مکتب علمی آیت‌الله بروجردی است که مرحوم منتظری به آنها اشاره کرده است.<sup>۴</sup>

### مختصات مکتب قم

برخلاف آنچه که در سال‌های اخیر برخی کوشیده‌اند تا تفاوت قم و نجف را در نگاه‌های سیاسی آنها به مقوله حکومت دینی و ولایت فقیه تقلیل دهند، تفاوت میان این دو مدرسه حوزوی، شبیه تفاوت میان دو مکتب فلسفی یا دو دانشگاه صاحب‌سبک است و تقلیل آن به مسائل روزمره سیاسی، منجر به بدفهمی شده و خواهد شد.

مرحوم آیت‌الله منتظری در بیان ویژگی‌های مکتب استادش آیت‌الله بروجردی می‌گوید: «مرحوم آیت‌الله بروجردی این اسانید را به ترتیب حروف تهجی منظم کرده بود و عقیده‌اش این بود که مشکلات رجالی از داخل خود اسانید به دست می‌آید و حل می‌شود، عنایت داشتند که مثلاً در کافی اسامی روات به همان‌گونه که آمده ثبت گردد، مثلاً یک جا نوشته "محمد بن عبدالجبار الصهبانی"، یک جا نوشته "عن الصهبانی"، یک جا آمده "محمدالصهبانی". اینها پشت سرهم که بیاید بعضی شارح بعضی دیگر می‌شود. دیگر اینکه سلسله روات تا امام معصوم که پشت سرهم قرار می‌گرفت در مقایسه با هم اگر سقط‌هایی در سلسله بعضی سندها بود مشخص می‌شد و به این ترتیب طبقات روات معین می‌شد.<sup>۵</sup>

نکته دیگری که آیت‌الله منتظری درباره سبک علمی استادش گفته است، به اهتمام و اعتنای ویژه وی به علم رجال مربوط می‌شود که به گفته قمی‌ها از مشخصه‌های مکتب قم محسوب می‌شود. به گفته مرحوم منتظری: «مسأله رجال احادیث در درس‌های مرحوم آقای حجت، آقای خوانساری و آقای صدر خیلی معمول نبود، در قم معروف بود که آقای مرعشی نجفی در رجال مطالعاتی

دارند ولی در درس ایشان هم یک عده خاصی شرکت می‌کردند.<sup>۶</sup> از دیگر مشخصه‌های روش فقهی آیت‌الله بروجردی، اعتنا به آرای اهل سنت است. آقای منتظری معتقد بود که حتی اعتنای ویژه ایشان به علم رجال نیز مدیون اعتنای ایشان به فقه اهل سنت است: «می‌فرمودند اهل سنت رجال را طبقه‌بندی کرده‌اند و علمای ما طبقه‌بندی نکرده‌اند. ایشان به طبقه‌بندی شدن رجال عنایت داشتند و می‌فرمودند مبدأ را باید پیامبر اکرم (ص) قرار دهیم و صحابه که از پیامبر اکرم (ص) حدیث دارند طبقه اول روات محسوب می‌شوند و تابعین که از صحابه حدیث دارند طبقه دوم می‌باشند.<sup>۷</sup> دیگر ادعای از دیگر مشخصه‌های روش فقهی آیت‌الله بروجردی، اعتنا به آرای اهل سنت است. آقای منتظری معتقد بود که حتی اعتنای ویژه ایشان به علم رجال نیز مدیون اعتنای ایشان به فقه اهل سنت است.

قمی‌ها این است که در مکتب قم به کتب قدما و آرای آنها توجه می‌شود و برای استنباط فقهی در آرا و فتاوی‌ای آنها تتبع می‌شود. متتبع بودن از ویژگی‌های قمی‌ها برشمرده شده و آقای منتظری نیز این ویژگی را متأثر از استاد بزرگ قم؛ آیت‌الله بروجردی می‌داند: «قبل از اینکه مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم بیایند اصلا کسی کتب اربعه یا کتب قدما را نگاه نمی‌کرد، فقط همین وسایل را نگاه می‌کردند گاهی اوقات وسایل را هم نگاه نمی‌کردند، فقط در جواهر بحث می‌کردند، مرحوم آقای حجت کمی این جور چیزها را داشت.

اما آقایان دیگر اصلا در این وادی‌ها نبودند. بسیاری از کتب که الان می‌بینید در دست‌هاست از برکت مرحوم آیت‌الله بروجردی است، ... مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی آمدند قم، به اقوال قدما خیلی عنایت داشتند ... کتب قدما و اصول متلفات از معصومین (ع) را اصلا کسی به آنها مراجعه نمی‌کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی کتاب‌های فقهی را کمیاب کرد، مفتاح‌الکرامه را کمیاب کرد. خلاف شیخ طوسی را تا زمان ایشان اصلا چاپ نکرده بودند.<sup>۸</sup>

دیگر مشخصه قم این است که بر خلاف نجف که اعتنای ویژه‌ای به علم اصول دارد، در قم از پدیده‌ای با عنوان «تورم علم اصول» صحبت می‌شود. به گفته مرحوم آقای منتظری: «آیت‌الله بروجردی نظرش این بود که علم اصول را شافعی پایه‌گذاری کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی یک وقت در درس می‌فرمود: اصول ما خیلی متورم شده است. و ایشان نوعاً در هر مسأله اصولی به جای اینکه به نقل اقوال و مسائل حاشیه‌ای بپردازند، یک راه باریکی به اصل مسأله داشتند و نکته

اصلی را که ماده عامله مساله است مطرح می‌کردند و به مقدمات بعیده مسأله و حواشی نمی‌پرداختند.<sup>۹</sup>

دیگر ویژگی مورد ادعای قمی‌ها این است که می‌گویند بر خلاف نجفی‌ها، فلسفه را با مباحث اصول فقه نمی‌آمیزند. مرحوم آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی (فرزند مؤسس حوزه قم و دیگر شاگرد برجسته مرحوم بروجردی) درباره سبک اصولی استادش گفته است: «ایشان فلسفه را پیش دو تن از فلاسفه بنام اصفهان خوانده بودند، ولی فلسفه را در مسائل اصول و فقه هیچ سرایت نمی‌دادند. عقیده من این است که فلسفه ایشان از آقای شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی) خیلی بهتر بود... آقای بروجردی عمیقاً به مسائل فلسفه نگاه می‌کرد. آقای اصفهانی فلسفه را زیاد دخالت داده، تا جایی که صورت مسائل اصول را به صورت مسائل فلسفی تغییر داده است و الحق این کار در نوع خود بی‌نظیر و نوآوری محسوب می‌شود. ولی آقای بروجردی با آن عمق و تسلطی که داشتند، فلسفه را هیچ مداخله نمی‌دادند، چون معتقد بودند که خرج اینها دو جاست.»<sup>۱۰</sup>

درباره امام خمینی نیز گفته شده که می‌کوشید علی‌رغم تسلط و علاقه به فلسفه اسلامی، از به‌کارگیری روش‌های فلسفی در اصول فقه پرهیز کند. البته قمی‌ها مشخصه‌های عرف‌گرایانه‌ای

دیگر مشخصه قم این است که بر خلاف نجف که اعتنای ویژه‌ای به علم اصول دارد، در قم از پدیده‌ای با عنوان «تورم علم اصول» صحبت می‌شود.

نیز داشتند که در متدهای آنان جلوه می‌کرده است. به عنوان نمونه آقای منتظری در درس خارج فقه خود در سال ۱۳۸۲ درباره سبک خاص آقای بروجردی گفت: «مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌گفتند در مسایل به یک روایت ولو صحیح نمی‌شود فتوا داد. ما چه می‌دانیم که واقعا لفظ امام چه بوده... این فرمایش آقای بروجردی را دست کم نگیرید!»<sup>(۱۱)</sup> حتی به یاد دارم که آیت‌الله منتظری در اواخر عمر خود در یکی از جلسات درس تصریح می‌کرد که نباید بر الفاظ روایات، همچون الفاظ قرآنی جمود داشت، چرا که گزارش روات و اصحاب ائمه از سخنان این ذوات مقدسه همچون گزارش یک خبرنگار از یک جلسه سخنرانی و گفتگو بوده و از همین روست به خاطر تکیه به حافظه و یا تفاوت فهم روات، اختلافاتی در روایت‌ها بروز می‌کند.

همه اینها در کنار رفتار سیاسی و اجتماعی آقای بروجردی در طول ۱۶ سال مرجعیت و زعامت حوزه علمیه قم از وی یک مرجع صاحب‌سبک و تأثیرگذار ساخت. وی کوشید همچون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی از سیاست دوری گزیند و حوزه را آمیخته به حواشی خانمان برانداز سیاست نکند. مجموعه اسناد و خاطرات شفاهی موجود نشان می‌دهد که آیت‌الله بروجردی تنها چند بار در امور مملکتی دخالت کرده و این موارد نیز یا جنبه رفاهی برای مردم داشته<sup>۱۲</sup> و یا دارای انگیزه دینی بوده است؛ همانند درخواست توقف قطارها برای اقامه نماز مسافری و یا وضعیت تعلیمات دینی مدارس کشور و مقابله با آزار مسلمانان از سوی بهایی‌ها<sup>۱۳</sup>. شاید از همین روست که از نگاه دکتر مهدی حائری یزدی سیاست آیت‌الله بروجردی یک سیاست پراگماتیستی و مصلحت‌گرایانه ارزیابی می‌شد<sup>۱۴</sup>. و حتی شاید بتوان رد پای این روحیه عملگرایانه را در نگاه محتاط و عرفی آقای بروجردی در فقه و مرجعیت نیز مشاهده کرد.

## پی‌نوشت

- ۱- سخنرانی در مراسم رونمایی از کتاب آیت‌الله موسوی اردبیلی، ۱۵ دی ۱۳۹۳، دانشگاه مفید قم
- ۲- مبانی الاحکام فی اصول شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱
- ۳- فصلنامه شهر قانون، شماره ۹، ص ۱۶
- ۴- خاطرات آیت‌الله منتظری، صص ۱۲۸-۱۲۲
- ۵- همان، ص ۱۲۶
- ۶- همان، ص ۱۲۵
- ۷- همان، ص ۱۲۸
- ۸- همان، ص ۱۳۰
- ۹- همان، ص ۱۲۳
- ۱۰- مهدی حائری یزدی، جستارهای فلسفی، به کوشش عبدالله نصری، ص ۳۶۲-
- ۱۱- فلسفه سیاسی اجتماعی آیت‌الله منتظری، عمادالدین باقی، ص ۱۸۱
- ۱۲- مثل درخواست‌های مکرر آیت‌الله بروجردی از مقامات درباره وضعیت رفاهی و بهداشتی زادگاهش و یا درخواست آسفالت کردن جاده قم و تأمین نان اهالی عتبات (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، محمدحسین منظورالاجداد، صص ۴۳۷، ۴۴۱ و ۴۵۵)
- ۱۳- مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، صص ۴۵۳، ۴۴۴ و ۴۹۸
- ۱۴- خاطرات آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی، ص ۴۶

dinonline.com

<http://moballeq.ir/index.php/maghalat/tarikhi/2093-2015-02-24-16-22-51.html>

